

گُردان گوران و مسأله گُرد در ترکیه

(از آغاز جنبش کمالیان تا کنفرانس لوزان)

گ. ب. آکوف (هاکوپیان)

م. ا. حصارف

ترجمه:

سیروس ایزدی

سرشناسه	آکوپوف Akapov, G. B.
عنوان و پدیدآور	کردان گوران و مسأله کرد در ترکیه (از آغاز جنبش کمالیان تا کنفرانس لوزان) / ک. ب. آکوپف (هاکوپیان)؛ م. ا. حصارف؛ ترجمه سیروس ایزدی.
مشخصات نشر	تهران: زوآر، ۱۳۸۵.
شابک	964 - 401 - 259 - 3
یادداشت	فیبا
یادداشت	کتابنامه بصورت زیر نویس.
یادداشت	نمایه.
عنوان دیگر	مسأله کرد در ترکیه (از آغاز جنبش کمالیان تا کنفرانس لوزان)
موضوع	کردان - ایران.
موضوع	کردان - ترکیه.
موضوع	کردستان (ترکیه) - تاریخ - قرن ۲۰ م.
شناسه افزوده	حصارف
شناسه افزوده	ایزدی، سیروس، مترجم
رده‌بندی کنگره	DSR ۷۲ ک ۴۷۱۳۸۵
رده‌بندی دیویی	۹۵۵/۹۸۴
شماره کتابخانه ملی	۲۴۸۳۲ - ۸۵ م



انتشارات زوآر

- کردان گوران و مسأله کرد در ترکیه □
- نوشته / ک. ب. آکوپف (هاکوپیان) □
- م. ا. حصارف □
- ترجمه / دکتر سیروس ایزدی □
- نوبت چاپ / اول - تابستان ۱۳۸۶ □
- حروفچینی / فرحناز رمزی □
- چاپ / مؤسسه فرهنگی نشاط □
- شمارگان / ۷۵۰ نسخه □
- شابک / ۹۶۴ - ۴۰۱ - ۲۵۹ - ۳ □
- قیمت / ۲۲۰۰ تومان □

□ تهران؛ خیابان انقلاب؛ خیابان دوازدهم فروردین؛ نبش شهید نظری؛ پلاک ۳۳ □
 □ تلفن: ۰۳ ۶۶۴۶۲۵ - ۶۶۴۸۳۴۲۳ - ۶۶۴۸۳۴۲۴؛ نمابر: ۶۶۴۸۳۴۲۴ □

هه‌و‌نامه‌ی کتیب

جستارها

٨٥.....	سر سخن
٣٥-٩.....	پیشگفتار
١٠١-٣٧.....	کردان گوران
١٣٦-١٠٣.....	مسألة کرد در ترکیه (از آغاز جنبش کمالیان تا کنفرانس لوزان)
١٣٦-١٠٥.....	سخنی از مترجم
١٦٢-١٣٧.....	نمایه

سر سخن

هنگامی که مترجم، پس از صفحه‌بندی کتاب برای چاپ، نگاهی دیگر بر آن انداخت، ضروری دانست که برخی مطالب را که در پیشگفتار هیچ‌یک از دو بخش این پژوهش‌ها نیامده است بر آن بیفزاید.

در صفحه ۴۰ «گردان گوران» پژوهشگر بزرگ ارمنی - آکویف - که او را در ایران‌شناسی بزرگترین خیره‌گردشناسی در جهان می‌دانند، از شیخ محمد مردوخ همچون «شخصیت بزرگ مذهبی کردستان» یاد کرده است. شیخ محمد مردوخ شخصیت مذهبی و عارف (گنوسیست) و تاریخ‌نویس برجسته‌گرد هم میهن‌ماست که در میان مردم اهل تسنن کردستان از او با عنوان «آیت‌الله» یاد می‌شود. چنان‌چه، در مقالات «زیر خاکستر تاریخ» که در روزنامه اطلاعات، در نیمه دوم آذرماه نگارش آقای یدالله روشن اردلان چاپ شده بود همین عنوان «آیت‌الله» در مورد ایشان به کار رفته بود و می‌توان گفت که ایشان یگانه رهبر مذهبی از اهل تسنن‌اند که دارای چنین عنوانی هستند.

در صفحه ۶۴، پژوهشگر، که هدفش روشن ساختن پیدایش و تبار گوران‌هاست به برخی جنبه‌های باورهای گروهی از گوران‌ها - علی‌اللهیان - پرداخته و در این باره به شیخ عبدالقادر گیلانی و پژوهشگران اروپایی چون ف. کومن، ف. مینورسکی و پ. لیرخ استناد می‌کند. شیخ عبدالقادر گیلانی این کیش را از مانده‌های آتش پرستان (زرتشتیان) می‌داند و ف. مینورسکی از آیین بسیار کهن مغان؛ و ایوانف می‌گوید که واژه علی «در نام علی‌اللهیان نمایانگر واژه اعلی = والا است. مترجم باید یادآوری کند که در اسلام خدایی کردن آدمی نیست، اما در کیش کهن ایرانیان - آیین مهر (میترائیسم) - که از ادیان جهانی بود و مذهب رسمی روم گردید، چنین چیزی هست و میترا پسر خدای آفتاب، به روز ۲۵ دسامبر زاده شد و این همان روزی است

که برخی از فرقه‌های مسیحی آن را همچون میلاد مسیح جشن می‌گیرند و برخی دیگر از آن جا که در کتاب عهد جدید ذکری از زاد روز عیسی بن مریم (ع) نیامده، آن را جشن باستانی ایرانیان می‌دانند و برگزار نمی‌کنند و هر سال دربارهٔ پیدایش ایرانی و میتراپی بودن این جشن مقالاتی در روزنامه‌های اروپا نوشته و توضیح داده می‌شود که چون کنستانتین مقدس فرمان داد که مردم روم مذهبشان را از مهرپرستی به مسیحیت بگردانند، برخی از آداب و رسوم مهرپرستی را هم برایشان نگه داشت و برای همین هم می‌بینیم که برخی فرقه‌های مسیحی در ناهمسوئی دین مبین اسلام که پروردگار را «لم یلد ولم یولد» می‌داند، حضرت عیسی (ع) را، هم خدا و هم پسر خدا و هم روح القدس می‌دانند، یعنی آدمی را خدا می‌کنند. از این رو این آیین کهن ایرانی می‌تواند در کیش‌های برخی از ایرانیان حتی با نامی دیگر باقی مانده باشد، چنان که گروهی از گردان که خودشان را «یزیدی» می‌نامند و این نام تحریفی است از واژه یَزَت (که فرشتگان زرتشتی و یک درجه پائین‌تر از امشاسپندانند^(۱))، پیرو آیین‌های کهن ایرانی هستند. هموطن محقق ما - احمد شریفی - از مهاباد در «کیهان هوایی» شماره ۱۲۲۶ نوشته‌اند: «ایزدی‌ها باورمندی‌های دیرینی دارند که می‌توان آن را ترکیبی از میترایسم، زرتشتی‌گری و زروانیسم کاملاً ایرانی دانست». امین ذکی - از تاریخ‌نویسان نامی گرد - در کتاب «خلاصه تاریخ الکرد و گردستان» که مورد استناد بسیاری از پژوهندگان بوده است، می‌نویسد که اینان - علی‌اللهیان - پیرو کیش آفتاب‌پرستان = میترایستان هستند، یعنی از پیروان آیین مهر هستند که اگر چنین باشد جای شگفتی هم نیست، زیرا همان‌گونه که پس از آمدن اسلام به ایران، اندک شماری از ایرانیان همچنان زرتشتی و یا پیرو ادیان دیگری (چون یهودی و مسیحی) هم مانده‌اند، امکان این نیز هست که برخی دیگر تا اندازه‌ای کیش بسیار کهن مهرپرستی را در شکلی که با شکل آغازینش تفاوت دارد نگه داشته باشند و دیگر خودشان هم ندانند که ریشه آیینشان در کجاست. به هر حال کار پژوهش و داوری دربارهٔ باورمندی‌های «علی‌اللهیان» نیز بی‌گمان با دانشمندان خبره در این رشته است، اما شاید هم علی‌اللهیان، علی (ع) را در رأس مدینه فاضله فارابی دانسته‌اند. فارابی می‌گوید جامعه بد شکل هر می است که هر که در آن عالمتر است به خدا نزدیکتر است و در رأس این هرم انسانی کامل قرار می‌گیرد که فارابی درباره‌اش می‌گوید اگر می‌خواهی از ما مانند عرب‌ها

۱- یزت در پارسی دری «ایزد» گشته و معنی دیگری نیز یافته است.

رهبر دینی بخوان، اگر می خواهی مانند ایرانی ها پیشوا و اگر می خواهی چون یونانیان او را فیلسوف بدان و این انسان کامل در رأس مدینه فاضله است و با عقل فعال که عقل عاشر است در پیوند و ارتباط است.

مطالب صفحه ۵۸ نیز درباره همانندی باورهای فرقه آره و ردیک ها - «فرزندان آفتاب» - با باورهای علی الهیان است و همگی با استناد به مدارک و در کل، در ارتباط با زمینه های فرهنگی - مذهبی گوران ها پیش از اسلام و سده های نخست میلادی است که شش سده پیش از ظهور دین مبین اسلام بوده است.

در صفحه ۸۰ نیز با استناد به دانشمندان خارجی و ایرانی سخن از ادبیات گورانی می رود که تأثیری هم از باورهای علی الهیان دارد.

مترجم بر این نکته ها برای آن دوباره تأکید کرده است که پژوهشگران هموطن - پژوهشگران رشته های مذهبی و تاریخی - در پژوهش هایشان به آنها روشنی بیاندازند و کار خاورشناسان را کمتر کنند.

اما، بخش دوم کتاب، پیرامون مسأله گورد در ترکیه، در دوران نخستین جنگ جهانی در هفتاد سال پیش، تا کنفرانس بین المللی لوزان است.

درباره قطعنامه های بین المللی کتاب های بسیاری از جمله تاریخ گورد نوشته امین ذکی که به زبان گوردی چاپ شده و هم اکنون نیز سه مترجم - دست کم - در ایران و خارج به ترجمه آن مشغولند و کتاب «ترک ها، کردها و عرب ها» و نیز ترجمه های دیگری از آقای ابراهیم یونسی در همین باره چاپ شده است. نوشته کنونی فشرده ای است از این کتاب ها و اسنادی درباره رخداد های هفتاد سال پیش و مستند و تاریخی، که باز یگرانش گذشته از عوامل عثمانی و ترکان جوان، استعمارگران آمریکایی، انگلیسی و فرانسوی هم بوده اند. از جمله در همین کتاب می خوانیم که در کنفرانس ورسای، پس از پایان نخستین جنگ جهانی، شریف پاشا - سرپرست هیأت نمایندگی ترکیه عثمانی در کنفرانس ورسای - که مردی گوردی یعنی ایرانی تبار بود با سلب مسئولیت از خویش همچون سرپرست هیأت نمایندگی ترکیه عثمانی، خویشتن را نماینده گوردستان ترکیه نامید و با وزیر امور خارجه ایران درباره اعلام استقلال بخش های گوردنشین عثمانی در زیر قیمومیت و سرپرستی ایران به گفتگو پرداخت. این حقیقت تاریخی به سبب های «سیاسی» در هشت دهه اخیر از ما پوشیده بوده است. اما در تنش میان تاریخ و سیاست، سرانجام، پیروزی نهایی با تاریخ است. برای این مترجم کشش گوردان به سوی ایران

در این پژوهش، در آن سال، مطلبی تازه و درخور نگرش بود و این پژوهش ارتباطی به اوضاع کنونی و مناسبات برادرانه امروزی جمهوری اسلامی ایران و ترکیه ندارد و موضوع در اساس مربوط به روزگار عثمانی و آغاز جنبش کمالیان است. نکته دیگر این که ترجمه «مسأله کرد در ترکیه» که اکنون در دست خوانندگان است، در نیمه دوم اردیبهشت ماه جاری در هفته نامه «کیهان هوایی» برای هموطنان خارج از کشور چاپ شد که بسیار مورد استقبال قرار گرفت مترجم از همه هموطنانی که برای چاپ این کتاب مترجم را یاری دادند سپاسگذار است.

تهران

۲۴/ اردیبهشت ماه / ۱۳۷۶

سیروس ایزدی

هه و النامه ی کتیب

پیشگفتار

در نخستین سال پیروزی انقلاب که چاپ کتاب رواج گرفت و این مترجم نیز به کار ترجمه پرداخت، روزی دوستی که از خاندان مردوخ داشتم و «هر کجا هست خدایا به سلامت دارش»، با چهار تن دیگر از خویشاوندانش نزد من آمدند و خواستند بخشی از ویژه نامه‌ای را که دانشگاه ایروان و آکادمی علوم ارمنستان درباره کرد و کردستان چاپ کرده بود برایشان ترجمه کنم. بخشی را که اینان می‌خواستند زیر عنوان *گردان گوران* بود که من آن را فتوکپی کردم و با خود به آلمان بردم و بخش دیگری نیز از همین ویژه نامه را زیر عنوان *مسأله کرد و ترکیه* (از آغاز جنبش کمالیان تا کنفرانس لوزان) ترجمه کردم که در همین کتاب چاپ می‌شود. این دوستان می‌گفتند که پژوهشگر *گردان گوران* - گ.ب. آکوپوف (به ارمنی باید ها کوپیان باشد - س.ا.) - از بزرگترین ایرانشناسان در رشته کردشناسی است. نام چند اثر پژوهشی از نامبرده در این دو نوشته هست:

- ۱- درباره *مسأله همبستگی گردان*، مسکو ۱۹۵۲.
- ۲- بررسی خرده‌سنگانه روایت پیدایش تورانی - ترکی *گردان*. «اخبار علوم اجتماعی» شماره ۴، ۱۹۶۶.
- ۳- برخی سوهای *مسأله پیدایش گردان*، در پرتو اسطوره‌های ایران کهن «کوده خاورشناسی»، ۱۹۶۴، ص ۳۴۵.
- ۴- *گردان و سنگ نبشته بغستان*، ۱۹۶۸.
- ۵- *هشت سطر از سده هفتم*، ۱۹۶۷.
- ۶- *تاریخ مردم کرد (چشم‌انداز)*، مسکو - ایروان، ۱۹۶۵.
- ۷- *تاریخ انتقادی مشکل پیدایش گردان*، ایروان، ۱۹۶۹.

۸. برخی یادآوری‌ها پیرامون تاریخ زبان کردی، ۱۹۶۸ و جز این‌ها.

گ. ب. آکوپوف در پژوهش پیرامون پیدایش گوران‌ها، همه پژوهش‌های علمی مربوط به این موضوع را بررسی کرده و نکته‌ای که توجه مترجم را به خود جلب نمود، اهمیتی است که پژوهشگر بزرگ‌گردشناسی به کار سترگ رشید یاسمی - کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او - و هم‌چنین رشید یاسمی همچون یکی از ستون‌های راسخ‌گردشناسی می‌دهد.

در خور نگرش است که دو تن بی‌سواد - بنا به نوشته گ. ب. آکوپوف، به نام‌های ک. ک. کوردویف و ای. ا. فریض اوف که بارها در این کتاب شرح بی‌سوادی آنها آمده است - از کتاب رشید یاسمی خرده‌گیری کرده‌اند، که استعمار است و از این مارها بسیار در آستین دارد و اینان با همه بی‌سوادی، گهگاه همچون تئوریسن‌های نهضت‌های رهایی بخش! و گهگاه، همچون نظریه‌پردازان «نظم نوین جهانی!» برای ساختن مستعمراتی تازه، خودی نشان می‌دهند که مقبول ساده‌اندیشان می‌شوند. یکی از «این‌گردشناسان!» گویا کوردویف کتابی هم در انتقاد از رشید یاسمی به نام «ساخته‌کاری در تاریخ گردان، در تاریخ‌نویسی بورژوائی ایران» سرهم‌بندی کرده، که در پاریس به فارسی ترجمه شده و پاسخ آن ترهات را گ. ب. آکوپوف در همین کتاب در چند جمله داده است (بنگرید: همین کتاب در صفحه ۳۸ - س. ا.). دریغا که مترجم و پخش‌کننده آن نوشته یکی از کسانی است که این کتاب را نزد من آورد و از آکوپوف ستایش کرد و گناه از من بود که ترجمه کتاب را هفده سال به تأخیر انداختم و این هموطن سفارش دهنده نتوانسته بود آن را بخواند.

استعمار کوشیده و می‌کوشد که گردان را جدا از دیگر ایرانیان بنمایاند، اما اینان چیزی جدا از مادها و پارس‌ها نوده‌اند که جایگاهشان در سرتاسر ایران است. دانشمند فرزانه‌ای داریم به نام سید محمد باقر نجفی که گویا در آلمان می‌زید و کتاب‌هایی از ایشان درباره فرهنگ و ادب و تاریخ و هنر ایران دیده‌ام که بی‌همتاست. در این روزها دوستی در تهران یک فتوکپی متن سخنرانی ایشان را که در انستیتوی ایران و عرب در لندن روز ۲۰ سپتامبر ۱۹۹۳ ایراد شده است به من داد. به جاست متن این سخن‌رانی را از روی همان فتوکپی در این جا بیاورم. ر آغاز چنین آمده است:

«ژوئن ۱۹۹۲، کلن، آلمان».

در یک گزارش و گفتگوی تلویزیونی، سخن از این بود که گردان قومی غیر ایرانی هستند و بر اساس سوابق تاریخی، کردستان سرزمین تاریخی قوم کرد است...

مدتی روی صندلی خود مبهوت ماندم... به راستی قومی و سرزمینی غیر ایرانی؟ همان ساعت کتاب‌ها را گشودم، کاغذ و قلم نهادم و به پژوهش پرداختم. تا بیابم آیا آنان در تحلیل بار فرهنگی این توجیحات بی طرفی را رعایت کرده‌اند؟ آیا بی‌غرضانه منابع جغرافیایی و تاریخی کردستان را مورد تحقیق قرار داده‌اند، که نتایج آن را تبلیغ و القا می‌کنند؟ حاصل این پژوهش دو ساله، موضوع دو سخنرانی کوتاه شد: یکی تحت عنوان «مادهای کرد» (از آن جا که این متن سخنرانی است، به زبان گفتگو نزدیک است نه به زبان نوشتار - س.ا.)

بازنگری در اسناد باستانی پیرامون واژه کرد و کردستان تا قرن هشتم هجری.
 «در این پژوهش نیامده‌ام یافتنی‌های خود را در میان نهم. آمده‌ام تا خاضعانه از نیافتن‌های خود، صفحاتی را بخوانم. خواندنی محدود به سخن و محصور به وقت:

پرسیدم از خود، آیا کردان، از اقوام باستانی ساکن در غرب فلات ایران بودند؟! به تحقیق پرداختم، بسیاری از اسناد و اقوال در متون باستانی را ورق زدم، یافتم پیش از ورود آریائیان به فلات غربی و نشیمن آنها در سرزمین‌های جنوبی دریایچه اورمی، مردمی به سر می‌بردند که نام نشان آنها در «سالنامه‌های آشوری»، «کتیبه‌های پادشاهان اورارتو» ضبط است. ولی اشارتی از واژه کرد نیافتم.

جلوتر آمدم، فهرست تیره‌های ایرانی در [تاریخ کشن‌فون] و تقسیمات مالی ایالت‌های بیست‌گانه ایرانی در [تاریخ هرودوت] و تمامی کتیبه‌های هخامنشی را مورد بررسی قرار دادم، نام و نشانی روشن یا تحریف شده از مردمی که نام آنها کرد یا شبیه آن باشد، ارائه نشده است...

هرچه کاوش کردم، در هیچ سندی تاریخی که از آن سده‌ها به دست ما رسیده، ندیدم که حتی نشان دهد «کرد» مانند «مانائی‌ها»، «کاسی‌ها»، «آمردها» از زمره مردم بومی زاگرس بودند که در اثر همزیستی متمدادی، در مردم ایرانی زبان مستحیل شده باشند. اگر هم چنین فرضی مطرح شود، به گفته «جورج کامرون» چون تا نهمصد سال پیش از میلاد، هیچ نشانی از اختلاط ایرانیان با بومیان بخش غربی زاگرس به جا نمانده قادر به شناخت آن نیستیم.

[زاگرس = یونانی شده زگرتی zāgroti از شهرهای باستانی ماد].

از آن تاریخ، تاریخ ماد، تاریخ همه ایرانیان مستقر در نواحی زاگرس و دریاچه اورمیه^(۱) [= Orumiyya = اُرمیه: آب مقدس، همان چمی چیست در زبان پهنوی و چنچست در زبان اوستایی]، تا حوالی دماوند [= اُستوناوند = Ostun - a - Vand = دَمبَاوند] و کویر نمک در داخل فلات ایران بوده است. حتی طایفه‌های، پارسوا^۲ که در اواسط قرن نهم تا اوایل قرن هفتم پیش از میلاد، نواحی غربی زاگرس را ترک کردند و در جلگه «ماهیدشت» و «کوه‌های بختیاری» و «شوشتر» نشیمن گزیدند، مشمول همان تاریخ بودند.

این اتحاد، نتیجه تلاش طولانی ایرانیان [= مهاجران آریاوِیج = ایرانیه و نجه = ایران و یج] در حفظ وحدت شش قبیله مادی است که به گفته «هرودت» نخستین بار توسط دیاآکو [Deiokes = دیوکا = دیوکس] در سرزمین‌های غربی ایران تحقق یافته بود و مورخان قدیم و معاصر تردیدی ندارند که حتی به خاطر همسایگی ماد با دولت‌های مهاجم آشور و اورارتور، جریان اتحاد قبایل ایرانی، پیش از تشکیل دولت ماد آغاز گشته بود. لذا تاریخ باستانی همه قبایل ایرانی فلات با در تاریخ ماد تا ۵۸۵ پ. م که تا «حران» امتداد داشته، مستحیل است، یا در تاریخ باستان «شوش» و «انزان» [= آنشان] و «پارسه» و «پاسارگاد» عصر هخامنش و جانشینان او تا ۵۹۹ پ. م. در حقیقت هویت مشترک ایرانی این دو بود که به گفته گیرشمن: «در نظر ملل غربی حکومت پارسی همان حکومت مادی جلوه می‌کرد». و تأکید و تصریح [کتاب مقدس، عهد عتیق] به «داریوش مادی» و این که «شریعت مادیان و فارسیان منسوخ نمی‌شود»، مؤید همین وحدت قومی - دینی است.

بر این اساس، اگر آنچه کردها غیر از قبایل متعدد طوایف مادی بوزائی Bousai، پَریته کینوئی Paritakiani و ماگوئی Magoi و بُودِیوئی Boudioali و اُستروخاتس Strawxates و ایرزانتوئی Arizantoi طایفه‌ای مشخص در ایران هزاره‌های سوم و دوم و نیمه اول پیش از میلاد بودند، لااقل نام و موقعیت ایرانی آنها در کنار دیگر طوایف ایرانی مانند پارسی‌ها، لولوبی‌ها Lulubi، هوزی‌ها، گیلانه‌ها Gilae، کاسی‌ها، مانائی‌ها، گوتی‌ها Gutu، سکاها، کادوسی‌ها cadusi، اماردی‌ها Amardi و تپوری‌ها مذکور بود و اگر چنانچه طایفه‌ای غیر ایرانی یا نیمه ایرانی بودند، لااقل نام و نشان تاریخی آنها در منابع آشوری، کلدانی، عیلامی، اورارتوئی، بابلی، لیدیائی، در کنار صدها قوم و قبیله دیگر عصر مادها و هخامنشی‌ها ضبط و ثبت می‌شد.

۱- نام درست این دریاچه اورمیه است که به خطا در همه جا اُرمیه شده است و به آسوری یعنی جای برآمدن آب = آبجوش. آبخیز - س. ا.

چون از لحاظ قوم‌شناسی، نتوانستم منابعی در اوراق و سنگ نبشته‌های باستانی بیابم، راهی سرزمین‌های ماد شدم تا شاید در منابع جغرافیایی باستان، خط و نشانی از «گرد» بیابم: سرزمین ماد در قرون باستانی هزاره اول پیش از میلاد تا قرن‌ها پس از سقوط هخامنشی‌ها شامل دو قسم به نام‌های «ماد خُرد» و «ماد بزرگ» بوده است.

ماد خُرد: به مجموعه اراضی «ماد آتروپاتن» اطلاق می‌شده است.

آتُر atr به معنای آتش، نام ایزدی است. در پهلوی آتور atur، در اوستا آتار atar نهاد اصلی نام سرزمینی است که منابع یونانی به آن: «آتروپاتن»، اسناد باستانی ارمنی آن را «آتراپاتاکان» سریانی‌ها - آذربایغان، ایرانیان - ماد آذربایگان = ماد آتورپاتکان و اعراب آن را آذربایجان خوانده‌اند. آتروپاتنه همان آتروپات Atropates گویش یونانی ساتراپی بود که بر قسمت علیای سرزمین تاریخی مادها حکومت داشت.

سرزمین «ماد آتروپاتن» از رود ارس، دره رود قره‌سو تا دریاچه وان، آرمینیه در شمال، قسمتی از مناطق غربی زاگرس و دشت پهناور بین‌النهرین تا رود هالیس، بخش علیای رود زاب کوچک و بخش وسطای مسیر رود دیاله یا ایالت نمر Namer از جنوب به بابل [= یوری در اوستا، بابیروش Babirush در کتیبه‌های پارسی باستان] محدود بوده است. یعنی بخش علیای رود دیاله، به گفته دیاکونوف در [تاریخ ماد]، در مثلث شهرهای کنونی سلیمانیه، زهاب و سندج از اواسط قرن ۹ ناحیه مزبور پارسوا نامیده می‌شده است و سرزمین ماد بزرگ به ناحیه کوهستانی پهناور زاگرس، شامل مناطق اسپدان Espadan و رگا Raaga = ری، پاسارگاد، سوشیانا تا خورآسان = خراسان و گیهون = گهون = جیحون = وهرود، امتداد داشته است.

در این اسناد بازمانده تاریخی - جغرافیائی عصر هخامنشی نام و نشان مکانی، بقاعی، ... به نام گرد یا شبیه آن نیافتیم.

به منابع غیرایرانی و در رأس آنها، منابع یونانی مراجعه کردم. دیدم جمعی به کتابت و تشابنم Karouxi = کردوک در کتاب [آناباسیس Anabasis = در لغت بمعنی لشکرکشی ولی مشهور به بازگشت ده هزار تن]، نوشته «کسنفون» Xenophon مورخ و سردار آتنی در ۳۵۵/۴۳۰ پ.م بسنده کرده، مدعی شدند قوم گرد همان «کردوک» است. به تحقیق پرداختم متوجه شدم که در متن تاریخی مذکور کردوک نام محلی است که کسنفون آن را از یک اسیر ارمنی در مناطق مرزی آرمینیه و ماد آتروپاتکان شنیده است. و اصل آن کردوخ بوده که چون خ

ارمنی به معنای‌ها به کاف یونانی درآمده، کردوک نوشته شده است!

کسنفون در شرح فرار نیروهای اسپارتی همراهش از این منطقه، به تفصیل شجاعت‌های مدافعان کوهستانی را توصیف کرده است. اینان باید مرزبانان ایران عصر اردشیر دوم هخامنشی باشند، و الا مانع فرار یونانی‌هایی که به کمک کوروش کوچک در «کوناکسار» *kunaksar* آمده بودند نمی‌شدند و خبر داشتند، که راه را بر فرار یونانی‌ها بسته بودند. به تأمل نشستیم تا بیابیم از نظر قومی و جغرافیایی کردوک چیست و کجاست؟

«نولدکه» صریحاً بر عدم رابطه بین قوم کرد و کلمه کردوک یا کردوخ صحنه نهاده است. لذا محققانی نظر به وصف رشادت‌های مدافعان و سدکنندگان فرار اسپارتی‌ها «کردو» را گویشی ارمنی یا یونانی از واژه گرد به معنی پهلوان [= در پهلوی *gurt*] خوانده‌اند. چند تألیف دیگر، این رابطه را بین کردوک و روستاها یا شهرکی به نام قُردو جستجو کرده‌اند:

قُردو یا قورطی، همان *Bethkardu* است. محلی که گفته‌اند مجاور کوه بُختان یا بُهتان *Bohtan* بوده است. در متون [فتوح طبری] و بلاذری، آن را به صورت بُقردی و قُرادِ خواندم. و «یاقوت حموی» به استناد «ابن اثیر» گفته است: بُقردی قسمتی از جزیره ابن عمر در ساحل چپ رود دجله است. ولی هر چه در منابع جغرافیایی و تاریخی عربی تفحص و تجسس کردم از رابطه بقردی یا قُردو یا قُردای با قومی مشهور به کرد اشارتی نیافتم.

پس، پرسیدم از خود به چه سند و تاریخ و قرینه‌ای به کار بردن نام محلی، شهرکی، و انتساب مردمی به آن یا صفتی، مبین قوم و نژادی غیر مادی در قلمروی سرزمین ماد است؟

بسیارند اسناد تاریخی بازمانده از این عصر، که پارسیان را پاسارگادی، آنزانی، سوشیانی، پارسوانی، پارسوماشی، مادها را آتورپاتنی، گنزه‌ای‌ها، میکی‌ها [= مغی]، اشکوزائی‌ها [سکه‌ای، سقزی] گفته و نگاشته‌اند ولی هیچ‌یک به عنوان قومی غیر از ماد یا پارس مطرح نشدند، با آن که نام آنها، مناطق مسکونی آنها، تاریخ روابط آنها با یکدیگر در اسناد نوشته شده تاریخی به وضوح عیان است... آیا با صرف نامی که اسیر گمنام به کسنفون رهگذر گفته، می‌توان تاریخ و جغرافیا و قومیت ساخت؟ آیا ایرانیان در طول هزاره‌های سوم و دوم و اول، باکی داشتند از این که چنین قومی را در کنار اسامی صدها قوم و دولت دیگر بنگارند؟ منتظر آمدن یک یونانی بودند تا تمدن ایران عصر مادها و هخامنشی‌ها را از این غفلت قومی در تقسیمات اداری قلمرویی وسیع برهاند؟ به شک افتادم، شک نه بیشتر!

چون تحقیق کردم، دیدم محققان غربی آثار یونانی، بر کسنفون انتقادها کرده‌اند. و از این

که او جز زبان یونانی به زبان دیگری آشنا نبوده، بر او خرده گرفته‌اند که نتوانسته بود از نزدیک با پارسیان و مادها آمیزش داشته باشد. و نشان داده‌اند که در بخش دوم «لشکرکشی» که یونانیان با غارت اموال مردم بین راه زندگی کرده، مورد تعقیب سپاهیان ایران بودند، حصول این منظور امکان‌پذیر نبوده است. دیاکونوف در نقدی بر کتاب کسنفون - که دقیقاً با متن این پژوهش مرتبط است - صریحاً نوشت: «اطلاعات کسنفون مانند یونانیان معاصر وی درباره آسیای غربی بسیار مبهم است و این نکته به وضوح از این مطالب آناباسیس مشهود است. یونانیان هنگام لشکرکشی مزبور از موقع و محل کشورهای پیرامون اطلاعاتی نداشتند و از روی حدس و گمان حرکت می‌کردند... اشتباهات فاحش جغرافیایی در هر صفحه کورش نامه فراوان است». و این که: «در رهبری رجعت سربازان مزدور یونانی وی و همراهان موفق شدند تنها مانند نابینایان، کورمال کورمال از آسیای مقدم و آشور و ارمنستان گذشته، به کرانه دریای سیاه برسند». و وقتی از یونانی شده نام‌های جغرافیایی در سرزمین‌های ایران عصر هخامنشی دچار حیرت شدم، خواندم که دیاکونوف هم به این عدم رعایت امانت توجه داشته که صریحاً نوشته است: «چون گزنفون از حیث اسامی پارسی دچار کمبود می‌گشت، بدون آن که تشویشی به خاطر راه دهد، روی قهرمان مادی یا پارسی، خود اسامی یونانی نادر یا اسامی مجهولی که ظاهراً خارجی و عجیب بود، می‌گذشت». لذا دانستم که به کار گرفتن واژه کردوک، کردوخ، در متن آناباسیس نمی‌تواند از این یونانیت رها باشد، پس پرسیدم از خود اگر هیچ سند تاریخی وجود ندارد تا نشان دهد در عصر مادها و پارسی‌ها، قومی به نام کرد میان دیگر اقوام وجود داشته، پس از کمی بعضی از مادها به گردان شهرت یافتند؟ و چنین نامی در تقسیمات باستانی اراضی قوم ایرانی به کار برده شد؟

در نهایت دقت و حوصله‌ای که در توانم بود، به تحقیق ادامه دادم تا پاسخ را بیابم. نخست دانستم که قلمروی هخامنشی به ساتراپی‌ها [= شهریان‌ها - خُشاثَرپَه Khshathrapa] تقسیم می‌شد که شامل ۲۰ تا ۳۱ ساتراپ بوده است. سرزمین قوم ماد، بزرگترین ساتراپ ایرانی به شمار می‌رفت و ترکیب ساتراپ نشینی سلسله هخامنشی که اساساً بر مبنای طوایف ساکن در آن سرزمین‌ها تعیین و تقسیم شده بود، پس از حمله مقدونی‌ها محفوظ ماند.

منابع بابلی و یونانی نشان می‌دهند، چهارده ساتراپ نشین علیانی که تحت سلطه اسکندر بوده، همان ساختار مسکونی - قومی ایرانیان عصر هخامنشی‌ها بوده است... اهم آنها: ماد،

پارسه، تپوری پین [= Tapurien = طبرستان]، ماردی ها، پارت [هیرگانه Hyrkanieh = گرگان فعلی]، زرننگ [زدورنگ = در کتیبه داریوش زرنکا = زریا در پهلوی = یعنی دریا، همان هامون و در شاهنامه به عنوان نیمروز] [= سیستان] و کارمانیا Karmania، خووجا Khuvaga آری یا [= هرات] و پرای تکین Paratacene [= حدود فریدن فعلی در ناحیه بختیاری].

مورخان از سرزمین مادها در حیات اسکندر، به عنوان مادبزرگ و برای اولین بار به سرزمینی به نام ماد کوچک = ماد آتورپاتکان اشاره کرده اند.

«استرابون» نوشته است: در عصر اسکندر، آتورپات مادی، آتورپاتکان را مستقل اداره می کرد. و «آلفرد فن گوتشمید» ذیل ایران در دوره مقدونی ها نوشت: آتورپات بنیان گذار مملکت کوچکی از ماد بود که در قلمروی فرمانروایی اسکندر، به نام خود او خوانده می شد. به اعتبار همین قومیت و اعتقاد به فرهنگ مزدائی، مورخان، ماد آتورپاتکان را مهمترین پایگاه ایرانی در مقابله با نفوذ یونانیان خوانده اند.

با توجه به متن کتیبه داریوش در بیستون [بر اساس قرائت زلف نارمن شارپ Raiph Narman Sharp] مرزهای شمالی ماد علیا [= ماد آتورپاتکان] سرزمین ارمنستان بوده که به اعتبار هویت تاریخی، و بنا به گفته «بارتولد» بخش جدایی ناپذیر از سرزمین قوم ماد محسوب می شده است و قسمت سفلی یا جنوبی ماد آتورپاتکان - از اصفهان تا جلگه های غربی زاگرس، به عنوان ماد کبیر، منزلگاه قوم ماد، خوانده می شد.

در احوال مردم این دو سرزمین مادی و وقایع تاریخی انتقال قدرت از مادها و پارس ها به مقدونی ها تا مرگ اسکندر در ۳۲۳ پ.م. جستجوها کردم، نامی از کردان به عنوان قوم، طایفه، سرزمینی غیر از آن چه که تحت نام مادها بوده، نیافتم.

پیش آمدم تا شاید نشانی از قوم کرد در عصر سلوکی ها بیابم... نخست اسناد تاریخی جنگ های داخلی نازعان فرمانروایی «پیتو» Pito یا «پی تن» Pythen را که عنوان ساتراپ ماد بزرگ را داشت، مورد بررسی قرار دادم، هر چه یافتم، جز نام قوم ماد و سرزمین ماد نیافتم. و وقتی به متن نامه های متبادله مقدونی ها در بابل، تری پارادیسوس Triparadisus = تخت جمشید، میان سال های ۳۲۳، ۳۲۱، ۳۱۵ پ.م.، مراجعه کردم دیدم که سرزمین های ماد کبیر و ماد آتورپاتکان، همچنان به عنوان بافت اصلی قوم ماد، ۲ ساتراپ از ۱۲ ساتراپ نشین علیا در قلمروی مقدونی ها محفوظ بوده است.

اسناد تاریخی مربوط به برکناری «پیتون» «آنتی گون» Antigonos و پیروزی سلوکوس بر آنتی گون و ضمیمه شدن ماد به قلمروی حکومتی سلوکوس را مطالعه کردم، مقارن همین احوال ماد علیا = ماد آتورپاتکان همچنان در رهبری خانواده آتورپاتکان باقی بود و مادها در سرزمین خود برای استقلال تلاش می کردند. نام «مولون» Molon به عنوان ساتراپ مادسفلی در دوران سلطنت سلوکوس سوم در متون تاریخی به چشم می خورد. در همه این وقایع و میان انبوهی از نوشته‌های تاریخی تا عصر «تیمارخوس» که مادها را از حوزه نفوذ سلوکی‌ها خارج کرد، در تقسیمات باستانی سرزمین ماد نشانی از گرد نیافتیم و نیافتیم که جمعی از مادها را گرد بخوانند، با آن که سرزمین مسکونی طوایف مادی دقیقاً در برگیرنده مناطقی است که در چند قرن اخیر به نام گردان خوانده شده است.

گفتم، شاید در جریان تلاش سلوکی‌ها برای کوچ مقدونی‌ها و تغییرات اساسی در مناطق غربی ایران، به عنوان کانون اصلی منازعات سیاسی و نظامی و اجتماعی، نشانی از جابه‌جایی طوایف ایرانی از جمه گردان بیابم. پس به شراغ اسناد تاریخ «سیاست کوچ» رفتم، تلاش سلوکی‌ها برای تحکیم حضور مقدونی‌ها را میان قوم ماد از نظر گذراندم، در اخبار ۷۵ شهر جدیدالتأسیس سلوکوس برای اسکان مهاجران تأمل کردم. یافتیم که با آن که بسیاری از این شهرها در میان مادها که به گفته گوتشمید اهالی مشرق، آن را «قلب ایران» می خواندند ساخته شده بود. معذک در هیچ یک از اسناد ساتراپ ماد علیا و سفلی فاصله ۳۱۲-۶۴ یا ۵۰ پ.م، نامی از مردمی به نام گرد نیافتیم. همه جا از مردم ساکن این سرزمین‌ها به عنوان مادها، اسناد تاریخی عصر سلوکی‌ها را فرا گرفته است.

وارد دهلیز بس تاریک منابع تحقیقی پیرامون ایران در عصر اشکانیان شدم. فقدان مأخذ ایرانی عصر پارتی، اجباراً مرا به بررسی آثار یونانی تاریخ و جغرافیای ایران پارتی کشاند. بر اساس نوشته‌های: پلی نیوس در [تاریخ طبیعی، کتاب ۶] و ایزیدورخارا کسی در کتاب [شرح جاده‌ها] که حوالی میلاد مسیح می زیسته، معلوم می شود: نحوه تقسیم قومی مملکتی که به همت مهرداد تشکیل شده بود، ایران را به دو قسمت علیا و سفلی تفکیک کرده بودند که از آن جمله ماد علیا و ماد سفلی، یا ماد ناحیه ری، کارنیا [کرنه فعلی]، کامبادته [= حدود کرمانشاه فعلی] به عنوان سرزمین قوم ماد، ضبط و ثبت شده است.

منابعی که مورد بررسی این حقیر قرار گرفت، نظریه «گوتشمید» را تأیید می کند که پارتی‌ها تقسیمات قومی - ایالتی رائج عصر سلوکی‌ها را حفظ کردند. در این

تقسیم‌بندی‌های قومی، هیچ سند و قول تاریخی که نامی از قومی یا طایفه‌ای به نام کرد میان اقوام ایرانی یا غیر ایرانی، در آثار به جای مانده رومی، یونانی و ارمنی ذکر شده باشد نیافتیم. صرفاً در اسناد یونانی تاریخ پارتیان [پژئو Parthava = پهلَو Pahlava] از مکانی به نام گردین یا کوردئین یا کوردیان یا گردی‌بنه Gordyene یا کوردنه Korduene یاد شده است که نخست تابع پارتیان بوده و سپس مورد منازعه و اختلاف حکمرانان ایرانی ارمنستان قرار گرفت. این اختلاف در زمان «تیکران» و «فرهاد» موجب وقایعی گردید که منجر به مداخله «پومپه» یا «پومپه‌ئیوس» سردار رومی در آسیای صغیر و حکمیت او در خصوص تقسیم مناطق علیای بین‌النهرین شد.

پارتیان در طول ۴۸۰ سال حکومت خود، نه تنها درگیر آثار فرهنگی - تاریخی ناشی از حکومت ۲۴۸ ساله جانشینان اسکندر بودند، بل با حضور جدی «هلنیسم» و نفوذ گسترده نیروهای نظامی رومی در آسیای صغیر، نمی‌توانستند تشکّل فرهنگی - قومی بهم‌پاشیده عصر مادها و هخامنشی‌ها را به ایران بازگردانند.

علت اصلی این آشفتگی‌ها خاصه در سرزمین‌های غربی ایران، سیاست نخستین اسکندر درباره ایران بود. او برای حفظ امپراتوری، سیاست ملوک‌الطوایفی را اعمال کرد تا یونان از گزند ایرانیان ایمن گردد:

نکردند یاد، این از آن، آن از این	بر آسود یکچند روی زمین
سکندر سگالید ^(۱) از آنگونه رای	که تا روم آباد ماند به جای

با توجه به این زمینه تاریخی، به دو دلیل نسبت به اصالت ایرانی اسامی جغرافیایی رایج شده در این عصر به دیده تردید نگریم:

دلیل اول: رواج نوشته‌های تاریخی - جغرافیایی ایران به زبان یونانی و نگرش خاصی که مؤلفان یونانی در انتخاب، گزیدن تلفظ و یا تحریف اسم‌ها داشته‌اند:

سند این دلیل را نزد «مالکوم کالج» Malcom College پارتی‌شناس دانشگاه لندن یافتیم. او بر اساس منابع یونانی و... به دست آمده از عصر پارتیان به تفصیل نشان می‌دهد که چه گونه «آثار نویسندگان یونانی در پارت به کار استرابون و تروگوس و پلوتارک و... خورده است» و می‌نویسد: «در سراسر دوران پارتی هر جا به یونانی تکلم یا نوشته می‌شد، شرقیان برای خود

۱- سگالیدن: یعنی اندیشیدن. [شاهنامه فردوسی ذیل پادشاهی اشکانیان].

نام‌های یونانی به کار می‌بردند». و می‌نویسد: «در ایرانِ عصر پارتی نام‌های یونانی - مقدونی تا زمان‌های متأخر رواج داشت و زبان یونانی تا سده اول میلادی، همچنان چیره و رائج ماند...».

دلیل دوم: تعصب یونانی‌ها به این که نشان دهند، شهرها، مناطق آباد و مهم ایران، دارای منشاء یونانی هستند.

سند این دلیل را نزد نیکولئوسکایا - استاد جغرافیای ایران در عصر پارتیان - یافتیم. او بر اساس منابع غیر ایرانی، خاصه یونانی نوشته شده در عصر پارت، می‌نویسد «نفوذ عناصر یونانی... بروز نام‌های یونانی و ظهور سازمان‌ها و موازین حقوقی هلنیستی... باعث شد... هر شهر و مکانی از سوی مقدونیان بنیانی نو یافته، نام یونانی بر آن نهند...» و نشان می‌دهد چه گونه شهرهای پارتی - ایرانی توسط جغرافی‌نگاران یونانی به عنوان شهرهای یونانی توصیف و نامگذاری شده است تا به آنها عنوان «پولیس هیلی» دهند. نیکولئوسکایا به موارد متعددی از شهرها و مناطق غربی زاگرس اشاره می‌کند. از جمله منطقه *حُلوان* که یونانیان آن را *خالالا* Khala، *رَقه* Raqqa را نیکفور Nicephore، *بَتنه* Batne یا ساروج را *آنتیموزی* Anthemousie و... می‌نامند.

بر اساس آن زمینه، و این دو دلیل تاریخی، به فکر افتادم! پرسیدم از خود، نام کوردوئن یا کوردیانا یا گُردی پنه در منابع یونانی عصر پارتی معرفت قومی است؟ هر چه جستجو کردم نه اشارتی یافتیم که نشان دهد نام قومی است که آن را به محل سکونت خود داده باشند و نه چشمکی که نشان دهد نام محلی است که قومی از آن جا برخاسته باشد.

متأسف شدم، چرا محققانی مانند معین و زرین کوب و پیرنیا در ریشه‌یابی نام‌های جغرافیایی ایران، تحت تأثیر منابع یونانی که به آثار امروزی غربیان ره یافته، واژه گوردین Gordien یا گُردیانه Gordyane با $g = گ$ را به عنوان ریشه باستانی ایرانی سرزمین کوهستانی کُردستان فعلی معرفی کرده‌اند؟! و این راه یونانی را ادامه داده، اصل کُردین را هم همان گردوکی یا کردوخی کَسْتِئُون خوانده‌اند.

به خود گفتم، تأسف احساسی است که نباید به عالم تحقیق ره یابد. چون به خود آمدم، تحقیق را ادامه دادم تا به گفته «طبری» اساس نقد اخبار را بر حجت عقول و استنباط نفوس قرار دهم و نه بر قول راویان.

اولاً: در همان منابع تاریخی عصر پارتیان با نوشته‌های «رویدادنامه نویسان سوریانی» آشنا

شدم، دیدم که آنها نوشته‌اند: «از روزگار گذشته در «میان رودان»، مادها و پارس‌ها علیه پارتیان پیکار می‌کردند». چنین مردمی باید در گردی‌ین بوده باشند که به گفته نیکولوسکایا دائماً میان دو آتش قرار داشتند. هم از هجوم رومیان و هم از قساوت پارتیان در بیم و هراس بودند».

گردی‌ین در نقشه‌های قدیم یونانی و رومی که به اطلس‌های تاریخی اروپائیان ره یافت، دقیقاً در سرزمین ماد قرار دارد.

ثانیاً: واژه گرد Gord به صورت گردیان Gordien فرانسوی و گردیانوس یونانی Gordianus یا گردیوس Gordiyos، به عنوان نام سه تن از امپراتوران روم و به همان شکل گردیوس Gordios به عنوان پادشاه افسانه‌ای دولت فریکیه Ferigiya پدر میداس Midas و گردیون Gordion به عنوان یکی از سه شهر مهم دولت فریکیه در مرکز آسیای صغیر، غرب آنکارای فعلی، ثبت اوراق تاریخی و جغرافیایی است.

چنین قرینه‌هایی مبین آنست که نام جغرافیایی گردی‌ین یا گردیان، صرفاً نام جغرافیایی محلی است که تحت تأثیر منابع یونانی در عصر پارتی‌ها شهرت یافته و در منابع ایرانی - باستانی مسبوق به هیچ سابقه‌ای نیست.

به خودگفتم این نتیجه‌گیری، دقیقاً نشان می‌دهد که بعضی از ماده‌های ساکن گوردی‌ین عصر پارتی به دلیل انتساب به چنین مکانی گرد نامیده شده‌اند! برای نشان دادن یا اثبات آن نیازمند سند و دلیل هستیم که در منابع باستانی ایرانی - نه یونانی - به آن تصریح شده باشد...

حوصله کردم، به بررسی متون تحقیقی پیرامون ایران در روزگار ساسانیان پرداختم، اشارتی نیافتم. از طریق این پژوهشها به منابع پهلوی تألیف شده در ایام ساسانیان پی بردم، جمع کامل انتشار یافته آن را گرد آوردم، نرم نرمک به مطالعه آنها پرداختم، بدون هیچ اضطراب و اضطرابی، بی آن که قصد تألیف و تحریر و سخنی داشته باشم، به تأمل، اوراق باستان را بازنگری کردم تا این که نوبت به متن پهلوی و ترجمه فارسی [کارنامه اردشیر بابکان = ارتخشیر] رسید. در این متن باستانی از «شاه کردان مادی» نام برده شده است. به سپاه کردان شاه مادی به صورت «سپاه مادیگان» یعنی سپاه مادان، تصریح شده است.

با توجه به این که کارنامه اردشیر مربوط به شرح وقایع سقوط پارتی‌ها و روی کار آمدن ساسانیان است، نام مادها معرف طایفه‌ای از قوم ایرانی است. تصریح‌های مکرر به کرد مادی، مادی کرد، بی هیچ تردیدی نشان می‌دهد که نام کرد به عنوان انتساب به محل، صفت و مادی

معرف قومیت مردمی است که در گویش یونانی رائج در عصر پارسی‌ها، منسوب به «کردوئن» یا «کردو» بودند.

دومین سند را در نگرش کلی به وقایع مربوط به منازعه اردشیر باگردان یافتیم. نبرد بابک و اردشیر باگردان پارس، جزئی از نبردهائی است که وی با امیران محلی پارس، اصبهان، خوزستان، کرمان و میشان داشته و این امر مبین آنست که گردان در مرکز پارس تحت نفوذ شاهان محلی پارس، خود را در مقام جانشینان هخامنشی حافظ سنتهای پارسی و جزئی از ساختار قومی سرزمین پارس می‌دانستند.

سومین سند نامه اردوان اشکانی به اردشیر است. «طبری» بر اساس منابع تاریخی عصر ساسانی می‌نویسد: «فرستاده اردوان پیامد و نامه‌ای بیاورد. اردشیر کسان را فراهم آورد و نامه را بخواند و مضمون آن چنین بود:، ای کرد، تربیت شده در خیمه گردان از حد خود برون رفته‌ای...، تا آخر».

«کریس تنسن» در کتاب [ایران در زمان ساسانیان] به قول عبدالحسین زرین‌کوب، بدون ارائه مأخذی نسبت به چنین نامه‌ای تردید کرده است. ولی فکر می‌کنم کریس تنسن می‌دانسته، اما توجه نداشته، ساسان پدر بزرگ اردشیر باید از طبقه مُغ = مگو بوده باشد که به عنوان ویسپوهرگان [= هیربد = نگهبان و اهل بیوتات] در آتشگاه یا معبد آناهیتای استخر به امور روحانی و کاهنی اشتغال ورزد و بدین نسبت، طرز تلقی اردشیر به این که فرمانروائی او نوعی «قره ایزدی» است، مستند به همین سابقه کاهنی بابک و ساسان بوده است. از اینرو چون «هرودت» «مغ‌ها» یا ماگوئی‌ها را در ردیف طوایف ششگانه ماد ذکر کرده، نسبت کرد بودن او مسبوق به همان مادی بودن اوست.

دو گروه از مستندات تاریخی در منابع ایرانی، ما را در قبول این نسبت مطمئن می‌سازند. گروه اول اسنادی است که نشان می‌دهند مادر بزرگ اردشیر ساسانی، «دینگ» Ding یا «رام‌بهشت» دختر گوجهر [= Gaochitra] به کتابت «طبری» جوزهر، پادشاه بازرنگی از سلسله پادشاهان محلی پارس، فرمانروای «دز سپید» [= بیضاء فارس] است. «ابن اثیر» در [کامل] مُعرب آن را البادرنجین آورده، «طبری»: البادرنجین و «مسعودی» در [التنبيه والإشراف]: البارنجان و «ابن بلخی»: رُم، البارنجان آورده که قول همگان بر آنست که این طایفه از بازماندگان گردهای پارس قدیم و فارس بعدی است.

گروه دوم اسنادی است که نشان می‌دهند طایفه شبانکاره در پارس از گردان فارسند. و

«ابن بلخی» در قرن ششم هـ. به تفصیل از موقعیت آنها میان گردان فارس یاد کرده است. این طایفه در طول تاریخ خود را بدان مفتخر می‌دانستند که از اولاد اردشیر بابکان هستند. محمد شبانکاره‌ای در [مجمع‌الانساب] که در ۷۳۳ هـ تألیف کرده، نوشته است: «نسب ملوک شبانکاره نزدیک جمله مورخان و اهل علوم انساب محقق و ثابت است... که ایشان از اسباط اردشیر بابک ساسانی‌اند و خیلی کتاب بدان مسطور و مذکور است...».

با توجه به این مستندات، خطاب اردوان به اردشیر به‌عنوان «ای گُرد» برای پارسی‌ها و مادها که در تمام وقایع روی کار آمدن اردشیر و وحدت مجدد طایفه‌های ایرانی علیه روم زدگان پارتی، حامی اردشیر بودند، نمی‌توانسته مفهوم غیر از قومیت مادی همبسته پارسی را در ذهن‌ها تداعی کند.

«ای گُرد»، خطاب به کسی است که مجد هخامنشیان را احیاء کرد. خطاب به کسی است که به علت انتساب او به طایفه مادی‌های موبد، توانست ایرانیان را از سلطه رومیان، حکومت‌های محلی، یونانیان و هلنیسم فرهنگی رها سازد.

دفتر نیافتن‌ها را، کتابت کردم، چون آزادانه به خود فرو رفتم و تأمل کردم، در تعارض بین شهرت و حقیقت، حقیقت را برگزیدم.

در این انتخاب به خود گفتم، من نه کُسنِفونِ بیگانه هستم که به سخن گمنامی اکتفا کنم، و از ترس هخامنشیان بگریزم. و نه تحت تأثیر منابع یونانی عصر پارتیان هستم که از خوف مهاجمان و جهل مهاجران در پی منابع ایرانی نباشم. نه اینم و نه آنم، یک محققم، محقق...

پرسیدم از خود، اگر ماد قومیت فرهنگی طایفه‌هایی است که در منابع یونانی عصر پارتیان به لحاظ گویش یا به اعتبار صفت نسبت به گُرد شهرت یافتند، چرا ایرانیان به جای ماد، گُردستان را سرزمین خاص گردان دانسته‌اند؟

به بازنگری اسناد باستانی پرداختم تا به راستی چرا؟ با آن که ساسانیان بر سنتهای عصر پارتی که بازبان و خط یونانی مرتبط بود، خط بطلان کشیدند و اهم سرزمین‌های غربی را از نفوذ هلنیسم و روم خارج کردند و در نتیجه به گفته «نیکولو»: شهرها خودمختاری و استقلال خود را از دست دادند و به موازات آن زبان یونانی زایل شد؟!!

به بررسی آثار و نوشته‌های موجود به زبان پهلوی یا پهلوی نامه‌ها پرداختم، مجموعه‌ای شامل آثار مذهبی، تألیفات نیمه مذهبی و آثار «اندرزنامه‌ها» و «کارنامه‌ها» در هیچ یک از کرد، نه به‌عنوان قوم، یادی دیدم که به قومیت آنها تصریح شده باشد، و نه از سرزمینی منسوب به

گردان نشانی گرفتم. آگاه شدم که از عصر ساسانیان، جزوهای به زبان پهلوی در باب شهرستان‌های ایران [= ایرانشهر] باز مانده، که ماژگوارت Marguart متن آن را تنظیم و در ۱۹۳۱ منتشر شده است.

شهرهای ایران با ایرانشهر مذکور بر اساس جهات جغرافیایی، یعنی شهرهای شرقی، غربی، جنوبی، شمالی طبقه‌بندی شده است. چون در این مجموعه نگرینم نه نامی از گرد دیدم و نه نشانی از سرزمینی به نام گردان. هر چه در منابع باستانی هخامنشی تا پایان عصر ساسانیان به عنوان استان‌ها، یعنی ساتراپیا و تقسیمات کوچکتر آن یعنی اپارخیا [Eparquc] [= دیدم، نیافتم. یا به عنوان خُزَه پهلوی یا کُوزَه عربی، مأخوذ از خُوره [= Chora] یونانی به معنای ناحیه، ولایت، استان که شامل چند رُستاک [= Rostak] معادل ده [= deh] و رُستاقِ معزب آمده، نیافتم. هر چه به عنوان پاژ کوست که همان پاژ کوسپان یا پاژوسپان به معنی شهر آمده، معادل گنده [= کن تا Kanta] مانند سمرکند یا سمرقند در زبان مردم شرقی ایران، نیافتم. یا به عنوان اکلیمما [= Klima] یونانی و در عربی اقلیم در آمده، نیافتم. هر چه به عنوان کیشور از ریشه کُزَش [= Kars] اوستایی که در پهلوی به صورت کیشتن [= Kistan] یعنی شیار کرد، و در [گات‌ها] و [ویسپرد] به صورت بُوم [= bum] آمده، نیافتم.

هر چه به عنوان دُوهیا [= Dohya] در پارسی باستان به معنی مملکت، معادل وِردَن [Vardana =] پارسی و وِرَزَن [Verezena] اوستایی، بعدها بَزَن فارسی مورد تحقیق و تأمل و تفحص قرار دادم، سرزمینی به نام گردان در ایرانشهر نیافتم. نه به عنوان سرزمین ارزهی [= Arezahi] از هفت کشور آمده در متن‌های اوستایی و نه به عنوان هیپتوکُزَشُور Huptokarsvar که شامل هفت کشور سَوَهی Savahi - کشور شرقی و...

و در اسناد باستانی، میان صدها نام صاحب منصب خَشْتَرِپاَوَن [= Xsatrapavan] یا شهریان = ساتراپس [Satrapes] فردی را که به سِمَت، بر مردمی به نام گرد یا به اعتبار سرزمین گردان برگزیده شده باشد نیافتم.

در ایرانشهر عصر ساسانی که به گفته همه محققان به کشور ایران اطلاق می‌شده، شهرهای غربی عبارت بودند از اِدَسَا، الرُّها urha، نصیبین، بابل، حییره hira، همدان، نهاوند. قسمتی از این سرزمین تحت نام استان خسرو شاد فیروز شامل این شهرها بوده:

شهر حُلوان، مأخوذ از هَلَمَان Hallaman و هَلَاوان Hallawavn پارسی به معنای بخار آب و زبانه آتش. «یاقوت» نوشته است که در این شهر چشمه‌های کبریتی بسیار است.

شهر فیروزقباد، نامرا، آربل = اربل که همان نوداردشیر [= بوداردشیر Budh Ardashir] است، و خانقین.

این مناطق جزئی از هویت ایرانی سرزمین قومی مادیک است. «مادیک» در پهلوی به گفته «پورداود» در [یشت‌ها، ج ۲، ص ۲۱۹] به صورت مای میان ساسانیان و معرب آن ماه و ماهی در آمد. ماد دینور به صورت ماه کوفه و آنگاه دینور، ماد نهاوند [= نه‌آوند، نه به معنای شهر، آوند Avand، ظرف، کوزه، آب‌وند = دارای آب].

سرپل زهاب که معرب آن زهاو گردیده. زه zeh یا زها zeha به معنی زهیدن آب، چشمه روان، همان معنی خلوان.

شهرزور از واژه زروان و زروانی‌ها مرکز تجمع مزدکی‌های کوه دسکیه Kudsakya - یا به تعبیر شهرستانی در ملل و نحل: کودیه، یکی از چهار فرقه مزدکی عصر ساسانی بوده است. بعدها به تصریح ابودلف در سفرنامه به عنوان: «نیم راه» یعنی میانراه آتشکده شیز و تیسفون نامیده شد. در جنوب شرقی «سلیمانیه» دقیقاً در «یاسین تپه».

دیار عمادیه همان آشب مرکز بهدینان، محل تجمع مادهای زردشتی...

بنابراین مادکبیر به عنوان جبال، جزئی از هویت فرهنگی ایرانشهر عصر ساسانی بوده که وارد متون جغرافیایی سده‌های نخستین هجری گردید.

جبال، جمع جبل، به معنی کوه، گری Giray سانسکریت، گری اوستا و کرپهلوی، سرزمین ماهان = مادان است، که «ابن فقیه» در [مختصرالبلدان] به آن تصریح کرده و شاردن آن را معادل ماد کبیر نوشته است. «دیاکونوف» در [تاریخ ماد] مادکبیر راماد دانسته که حد میان کوه‌های البرز و سلسله کوه‌های زاگرس می‌باشد.

پرسیدم از خود اگر در دوران ۴۲۵ ساله ساسانی - تا ۶۵۱ م. مقارن مرگ یزدگرد - سرزمینی به اعتبار هویت فرهنگی به نام کرد وجود نداشته، همه اسناد باستانی مبین ایرانشهری است که اقامتگاه ایرانی و معدودی از مهاجران غیرایرانی بوده، پس این نام چرا در متون جغرافیایی فارسی، ترکی و عربی شرق میانه، ثبت اوراق تاریخ شد؟ آیا این به معنای آن نیست که قوم ایرانی کرد، نام هویت تاریخی خود را به منزلگاه خود داده‌اند؟

به تحقیق پرداختم، استمرار دانش جغرافیایی عهد باستان یونان و ایران و سومر را در عهد هجری پی‌گیری کردم تا به نخستین آثار جغرافیایی نویسان ایرانی - عربی پی‌بردم.

مجموعه‌ای از این آثار را گرد آوردم، بر اوصاف و صور اقالیم ربیع مسکون دقیق شدم.

احوال بلدان را در سفرنامه و متون تاریخی طبقه‌بندی کردم، تا آنها را در پژوهشهای مشترک فرهنگ‌شناسان ایرانی و اعراب و ترکان شناسایی کنم...

به کمک منابع جغرافیایی تاریخی و اطلس‌های تاریخی، بر محتوای متون جغرافیایی یاد شده، بازنگری‌ها کردم تا بیابم چرا؟

در این متن‌ها یافتیم که ماد کبیر شامل مناطق کوهستانی زاگرس به‌عنوان جبال = سرزمین کوهستان از شهرهایی تشکیل شده که جزء آنها شهر یا منطقه‌ای به نام گُرد وجود ندارد. در قرن سوم هجری - ۱۱۵۰ سال پیش، «ابن خردادذبه» در ۲۵۰ هجری که پیشوای جغرافیدانان جهان پس از ظهور عباسیان است، نامی از گُردستان در کتاب [مسالک و ممالک] خود نبرده است، با آن که صاحب برید ولایت جبل بوده. و «قدم» در کتاب [الخِراج] خود - سال ۲۶۶ هجری - و «ابن سرائیون» در کتاب [عجائب الاقالیم] که به سال ۲۹۰ هجری از تألیف آن فارغ شد، هیچ‌جا سرزمینی به نام گُردستان نمی‌شناسانند.

«ابن رُسته» هم در [الاعلاق النفیسه] که به سال ۲۹۰ هجری آن را تدوین کرد، ایرانشهر را صرفاً شامل خراسان، سجستان، کرمان، فارس، اهواز، جبال، آذربایجان، ارمینیه، موصل، جزیره، شام، سورستان [= Sur-estan = بابل، تیسفون] دانسته است. او خُورَه‌های منطقه جبال را شامل ماه سَبَدان، مَهْر جان، قَدَق، ماه کوفه [= دینور] ماه بصره [= نهایند]، همدان و قم دانسته است. تنها از گُردان دو جا نام برده به‌عنوان ساکنین شهرک آخرین که به گفته او «از بناهای خسروان است. و در آن آتشکده مجوس بنا شده...».

منابع جغرافیایی مذکور در قرن سوم که شالوده تمامی تحقیقات قرون بعدی جغرافیدانان ایران و عرب به شمار می‌رود به‌عنوان منابع نخستین جغرافیای شرقی از شهرت جهانی برخوردارند:

در قرن چهارم: جغرافیدانان بزرگی مانند مسعودی در ۳۳۲ هـ. «استخری» در ۳۴۰ هـ. «ابن حوقل» در ۳۶۷ هـ. و «مقدسی» در ۳۷۵ هـ. به عرصه جغرافیا سر نهاده، آثار نخستین جغرافیایی تدوین شده در قرن سوم را با اطلاعات دقیق‌تر و جامع‌تر تکمیل کردند. در آثار این پژوهندگان، تحت عنوان [مروج الذهب] و [التنبیه]، [مسالک و الممالک]، [صورة الارض]، [احسن التقاسیم]، هر چه جستجو کردم، از سرزمینی به نام گُردستان اثری نیافتم، به رساله [حدود العالم] که در سال ۳۷۲ هجری به فارسی نگاشته شده، دسترسی پیدا کردم، نه در جبال و نه در بین النهرین [= میان رودان یا سورستان - مفاتیح العلوم خوارزمی] نام و نشانی نجستم

و اشارتی نیافتیم. از همین قرن رساله کوتاه ولی بسیار با اهمیت [الرساله الثانیه]، «ابودلف مَسْعَرَب مَهْلَهْل یَنْبوعی»، متوفی به ۳۹۰هـ را مطالعه کردم، با آن که قسمت اعظم رساله مربوط به سیاحت سرزمین جبال است، معدلک شهر و سرزمینی و ایالت و ولایتی منسوب به کرد نبود... متخیر شدم، متحیر!... مدتی آشفته خیال و سرگردان ترک پژوهش کردم، چرا این همه راه آمده‌ام؟ چه گونه گردان، در ایرانشهر ساسانی و سرزمین‌های جبال و بین‌النهرین، یادآور هویتی باستانی باشند ولی سرزمینی به نام آنها وجود نداشته باشد. آن هم در کشوری که اساس تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی - تاریخی آن مبتنی بر قبایل و طوایف ایرانی بوده است... در همین اوراق حجیم متون جغرافیایی تا قرن چهارم هـ. به تأمل و تحیر و شک نشستیم تا یافتیم پیش فرض پژوهشی من خطا بوده است. حقیر تحت تأثیر شهرت فعلی نام گردستان، واقعیت جغرافیایی آن را مسلم دانسته، در پی شناخت چنین سرزمینی بوده‌ام. پس هر چه پیش می‌رفتم بیشتر نمی‌یافتیم... چون اصل را مفروض پژوهش قرار دادم طرح سؤال بدین‌گونه تغییر شکل داد: اگر گردان بازماندگان طوایف ایرانی قوم ماد هستند که کمتر در دیگر طوایف ایرانی مستحیل شده‌اند، پس سرزمین قومی و تاریخی آنها کجاست؟

نخست عبارت سرزمین واقعی آنها کجاست را تجزیه و تحلیل کردم. پرسیدم از خود منظورم از آنها کیستند؟ اگر گردان هستند، پس گرد را قومی مستقل از هویت فرهنگی قوم ایرانی دانسته‌ام و این برداشت با اسناد تاریخی - جغرافیایی باستانی مطابقت ندارد. و اگر منظورم از آنها ماد هستند که در ذهنیت ایرانی، جمعی از آنان به نسبت، به شهرت، یا به صفت، یا... گرد نامیده شده‌اند، پس آنان مردمی هستند که همراه پارس‌ها، سنگ نخستین بنای هویت فرهنگی ایرانی را در سرزمین‌های غربی و مرکزی ایرانشهر نهاده‌اند، نمی‌توانند قومی محدود و محصور تلقی شوند که در پی تحقیق اقامتگاه خاص آنان باشم... اقامتگاه آنان مانند همه پارس‌ها، همه ایران است و آن جا که مادها به صورت طوائف آذری، کردی، بختیاری، لری و کردی نیستند، کجاست؟

آثار و اسناد جغرافیایی جهانی چهار قرنۀ فارسی و عربی را بازنگری کردم تا این دید را محک زدم: دیدم: «استخری» جغرافیدان بزرگ در ۱۰۸۰ سال پیش نوشته است: «خانواده‌های کرد در فارس چندان زیادند که به شمار نمی‌آیند». «ابن حوقل» در ۱۰۴۷ سال پیش نوشت: «گردان فارس در سرزمین فارس، بیش از صد طایفه‌اند و من سی و اند طایفه را ذکر کردم... خسرویه، شاهکانیه، استامهریه، آذرکانیه، بندامهریه، رامانیه، مهرکیه، شاهویه...» همه نام‌های

باستانی ایران، همه نام‌های برخاسته از هویت فرهنگی ایران...

«مقدسی» در [احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم]، ۱۰۴۰ سال پیش نگاشت: «سی و سه ایل کُرد در فارسند که پانصد خانوارند... فارس، پنج زم دارد». زم یا زوم به تعریف «السترنج» قبیله معنی می‌دهد. و آن واژه‌ای کُردی است و استخری به جای زوم، جوم را برای ایلهای بزرگ فارس به کار برده است. «دخویه» و «مرحوم قزوینی» آن را به معنی ایل دانسته‌اند. واژه‌ای که به هر حال در متون جغرافیایی، خاص کُردان ناحیه کوهستانی فارسی که بعدها به کوه کیلویه [= کهکیلویه] حد میان فارس و خوزستان، مشهور شد. با جمعیتی مرکب از لرها و کُردها - باز مانده قوم ماد - اطلاق می‌شود.

پرسیدم از خود این در سرزمین فارس، اما مادها در جبال، ماد سفلی بوده‌اند؟ فاصله بین همدان تا زور و نهاوند و اصفهان و ری و کوه‌های البرز، دیدم هیچ سند تاریخی و مردم‌شناسی در دست نیست که نشان دهد مردم این شهرها، مادها نیستند... به روستاها نظر انداختم دیدم که «ابن حوقل» در نقشه جغرافیایی خود از سرزمین جبال - حد فاصل ری تا همدان را به قلم کشیده، نوشته: «سرزمین ییلاق و قشلاق‌های کُردان».

فراتر از جبال و فارس، در شرق ایران، به سیستان و خراسان نظر افکندم، مؤلف تاریخ سیستان، ۹۶۵ سال پیش نوشته است: «به علت کثرت جمعیت کُردان در سیستان یعقوب لیث صفاری امیری به نام عبدالرحیم خارجی جهت تنظیم امور آنان منصوب کرد. این کُردان فارس بودند که یعقوب را علیه تجاوزهای خلیفه عباسی یاری کردند». «ابن خلکان» در [وفیات الاعیان] توجه ما را به طوایف کثیری از کُردان خراسان در قرن دوم هجری جلب می‌کند و به صراحت نوشته است: «ابومسلم خراسانی» از زمره آنان و از میان کُردان، قیام کرد... دانستم چرا مردم ایران در همه سرزمین‌های ایرانی نقش کُردان را در حفظ ایران، فرهنگ و معنویت ایران، ستوده و ارج نهاده‌اند. پس یافتیم که سرزمین واقعی کُردها، به اعتبار هویت تاریخی - فرهنگی ماد، همه سرزمین‌های ایرانی بوده است.

با چنین هویت تاریخی - ایرانی بوده که «ابن بلخی» در [فارسنامه] حدود ۹۲۰ سال پیش نوشت: «و چندان شوکت لشکر فارس را بودی، ازین کُردان بودی».

پرسیدم اگر همه سرزمین‌های ایرانی، منزلگاه مادهایی است که جمعی از آنان به نام کُرد از ارکان هویت فرهنگی قوم ایرانی است، چرا نام کُردستان بر قطعه محدودی از سرزمین‌های غربی ایران رائج گردید؟!

به پژوهش پرداختم تا پاسخ را در منابع تاریخی - جغرافیایی پس از قرن چهارم هجری بیابم. آثار جغرافیایی «ناصر خسرو» ۴۳۸ هـ و «ادریسی» ۵۴۸ هـ «ابن جبیر» ۵۸۰ هـ را گشودم نامی از سرزمینی به نام کردستان در متون قرن پنجم و ششم نیافتم. و «سمعانی»، متوفی ۵۶۲ هـ در [الانساب] نام و نسبت و تسمیه‌ای کردستانی معرفی نمی‌کند! تفحص کردم تا در قرن هفتم عنوان و نشانی پیدا کنم. کتاب عظیم [معجم البلدان] «یاقوت حموی»، ۶۲۳ هـ اثر مشهور «قزوینی»، ۶۷۴ هـ را ورق زدم، باز با دستی خالی در برابر پاسخ و ابهام پژوهشی قرار گرفتم. «یاقوت حموی» با آن که فهرستی جامع از همه شهرها و کوه‌ها و رودها و مناطق و ولایات و ایالات و روستاهای مهم را توصیف و شرح داده است، تنها از یک شهرک به نام کرد یاد کرده که آن اسم قبیله‌ای است و این قریه‌ای است در منطقه بیضاء فارس.

جلوتر آمدم در قرن هشتم توقف کردم، اثر جغرافیایی «ابوالفداء»، ۷۲۱ هـ و [مراصد الاطلاع] ۷۰۰ را یافتم، هر چه خواندم باز نیافتم.

آه! از عصر مادها در ۸۰۰ ق. م تا اوایل قرن هشتم حدود ۲۰۰۰ سال طی طریق کرده بودم، ولی گزارشی از جغرافیای کردستان به قلم جغرافیدانی رقم و ترسیم و تحریر نشده است. نتیجه گرفتم که سرزمینی به نام کردستان نمی‌تواند سرزمین باستانی قومی به نام کرد تلقی شود. به حیرت افتادم! ... مدت‌ها گم گشته راه، خاموش ماندم... تا این که «السترنج» G.Le Strange در کتاب [جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی] مرا هشدار داد که: «... در زمان‌های اخیر یعنی هنگامی که کردها شهرت و قدرتی پیدا کردند، قسمت غربی ایالت جبال به کردستان معروف شد!»

«زمان‌های اخیر»! یعنی چه؟ ... به پژوهش ادامه دادم تا این که حل این معما را نزد کتاب جغرافیایی [نزّه القلوب] «مستوفی قزوینی» که در ۷۴۰ هـ تألیف شده است، پیدا کردم.

در این کتاب نیمه قرن هشتم هجری مستوفی قزوینی برای نخستین بار در تاریخ ایران، نام کردستان را در یک متن جغرافیایی نگاشت. وی سرزمین‌های ایرانی عصر هلاکوبیان یا به تعبیر و ضبط وی: «ایران زمین» را شامل: بلاد عراق عرب، عراق عجم، آذربایجان، آران و موغان، سروان، روم، ارمن، «دیار بکر و ربیع»، خوزستان، فارس، کرمان، نیمروز و قهستان و زاولستان، مازندران، قومس و طبرستان، جیلانات و «کردستان» دانسته است.

بر این اساس معلوم شد که وی نخستین جغرافیدانی است که از سمت غرب ایالت جبال، [عراق عجم] در ایرانشهر منطقه محدودی را به عنوان کردستان، تفکیک و به تقسیمات

جغرافیایی «ایران زمین» افزوده است.

به پژوهش پرداختم تا ببابم کجاست در این متن جغرافیایی قرن هشتم شامل چه شهرها و روستاهائی است؟ «قزوینی» می نویسد: «و آن شانزده ولایت است... شامل:

بهار: «قلعه ایست... چند پاره دیه است» اکنون در ۸ میلی شمال همدان است.

ماهیدشت: «ولایتی است...». همین ماهیدشت که یکی از دهستان های بخش مرکزی کرمانشاهان - جلگه بین دو کوهستان، بیلاق ایلات کلهر و سنجایی.

کنگور: «آن را قصرالصوص خوانده اند... خسرو پرویز درو قلعه ساخت». امروزه کنگاور، ۹۰ کیلومتری همدان و از بخش های کرمانشاه.

وسطام: «دیهی است بزرگ محاذی شبدیز». همین طاق بستان یا طاق وستام، محل حجاری های مهم ساسانی.

سلطان آباد «ججمال: قصبه ای است در پای کوه بیستون... اولجایتو سلطان بن ارغون - خان مغول ساخته». تحقیق کردم، قلعه مستحکمی بوده، نزدیک دامنه های کوه بیستون. ججمال همان چمچمال که امروزه یکی از دهستان های بخش صحنه کرمانشاهان است.

شهرزور: «در اول نیم ارداه گفته اند، یعنی نیم راه مداین تا آتش خانه آذربایجان، قبادین فیروز ساسانی ساخت».

هرسین: «قلعه ایست» اکنون بخشی از شهرستان کرمانشاه بین کرمانشاه و خرم آباد است. شبدیز: «و آن را خسرو پرویز ساخته».

کرمانشاه: «آن را بهرام بن شاپور ساسانی ساخت و قبادین فیروز ساسانی تجدید عمارتش کرد. اکنون دیهی است». معلوم می شود که پس از حمله مغولان، به صورت دیهی باقی مانده بود.

دربند زنگی: «شهر کوچک است».

دربند خاتون: «شهری وسط»، لسترنج گفته است این در دربند بین زور و حلوان در میان کوهستانی که مشرف به جلگه های بین النهرین هستند واقع بوده است.

دینور: «شهری کوچک است»، اکنون در بخش صحنه کرمانشاهان قرار گرفته، «ماه الکوفه» که در کتب تاریخی و جغرافیایی از آن یاد شده است. دزیل: «شهر وسط است».

الانی: «قصبه ای است معتبر».

الیشر: «شهری است... درو آتش خانه اروخش نام بوده است». در منطقه ای بین خرم آباد و نهاوند.

خوشان: «دو دیه است حلوان و کرند خراب است و خوشان آبادان».

حضار محترم: همه می دانیم که از حدود سال ۶۴۸ هـ.ایران و آسیای میانه در دست لشکریان مغول قرار گرفت. و ایران زمین هم در هجوم مغولان خونین زمین بود و هم بنا به قانون یا سای کبیر، سرزمین های ایرانی ملک طلق خاندان خان در دست مغولان صدپاره. وارثان چنین اوضاع آشفته ای، دولت هلاکوییان بود که ایران را به اقطاع، به امیران هزاره یا مین باشیان، یعنی رؤسای قبایل مغول که تا هزار مرد جنگی به قشون می دادند، واگذار شده بود. مین باشی یا امیر هزاره به حکم قرعه بخش های کوچتر را به یوزباشی ها و آنان به حکم قرعه اراضی خود را میان اون باشی ها می بخشیدند. -مراجعه فرمائید، تاریخ ایران، پطروشفسکی.

در چنین شرایطی است که «حمدالله قزوینی» [نزهة القلوب] را در جغرافیای مفصل ایران و کشور «هلاکوییان» تألیف کرد. وقتی منابع تحقیقی چنین تألیفی را مورد بررسی قرار دادم، ملاحظه کردم که وی از مدارک و مطالب جغرافیون ادوار پیشتر، کمتر بهره گرفته، به گفته مؤلفان [تاریخ ایران]، اطلاعات مربوط به جغرافیای اقتصادی و سیاسی ایران بیشتر مربوط به عصر خود او بوده است. - صفحه ۳۱۱.

او پس از احراز منصب مأمور عانی مقام امور مالیاتی، این اطلاعات را از روی دفاتر مالیاتی هلاکوییان اخذ و اساس توصیفات خود از ولایت تحت سلطه گرداند. «لسترنج» صریحاً می نویسد که یادداشت های او به زبان فارسی در شرح مملکت ایلخانان است، یعنی ایران و بین النهرین. در این کتاب ارضاع این حدود پس از هجوم مغول و استقرار سلطنت ایلخانان ذکر گردیده است. یعنی به تعبیر «نیکولوسکایا» در [تاریخ ایران]: «مبین عقاید سیاسی مأموران بلند پایه دولت هلاکوییان بود».

پرسیدم نظر به اهمیت این موضوع، آیا «حمدالله» در تفکیک ولایت گُردستان از سرزمین جبال به مأخذی غیر از این منابع حکومتی استناد کرده است؟ به تحقیق پرداختم، تا یافتیم، او با بیان این که «گُردستان د آن شانزده ولایت است... حقوق دیوانیش در زمان سلیمان شاه ابو قریب نویست نو مان این زمان بوده...» خواسته است سابقه چنین تقسیم بندی هایی را در ایران زمین عصر سلجوقیان، نشان دهد.

«لسترنج» توضیحی در کتاب خود داده، می نویسد: «می گویند! سلطان سنجر قسمت غربی. یعنی آن چه را که از توابع کرمانشاه برده، جدا کرد و گُردستان نامید تا برادرزاده خود سلیمان شاه را فرمانفرمای آن قرار دهد».

با آن که چنین تصمیمی سیاسی، حاوی باری فرهنگی نیست، معذک به تحقیق پرداختم تا صحت قول ضمنی او را نزد جغرافیدانان و مورخان بیابم. گفتم به این اعتبار باید متون مهم جغرافیایی و تاریخی حدفاصل سلجوقیان و مغولان به آن تصریحی کرده باشند. پس کتاب [معجم البلدان] یاقوت را دوباره خوانی کردم، تا بیابم این دانشنامه بزرگ جغرافیایی که در سال ۶۲۳هـ تألیف و تنظیم شده، چه می‌گوید، هر چه گشتم. صدائی نیامد. به سراغ همشهری مستوفی، «قزوینی» مؤلف [آثار البلاد و اخبار العباد] رفتم که آن را در ۶۷۴هـ نگاشته است، نیافتم. [سفرنامه ابن بطوچه] را خواندم که سرزمین آن روزگاران را دیده و گشته و کتاب خود را در ۷۵۰هـ به پایان رسانده، نیافتم.

کلیه کتاب‌های مهم تاریخی منتشره پیش از کتاب [نزّه القلوب] را جمع‌آوری کردم تا از ایالت مذکور، ضمن شرح وقایع تاریخی و اوصاف جغرافیایی سرزمین‌های غربی ایران، اشاره و حکایتی گیرم.

نخست کتاب [تاریخ گزیده] خود او را که در ۷۳۰هـ قبل از نزّه القلوب نوشته است، برگزیدم، نه در اوراق مربوط به تاریخ سلجوقیان نامی از گوردستان خواندم و نه در شرح احوال مغولان و صفی از سرزمینی به این نام. متحیر شدم! [تاریخ کامل] تألیف: «عزالدین علی محمد» متوفی ۶۳۰هـ را گشودم. با آن که خود از خاندان کرد موصلی بوده و وقایع تاریخی را تا ۶۲۸هـ نگاشته است، هیچ نام و نشانی از گوردستان عصر سلجوقی تا آغاز حمله تاتار نمی‌دهد. [تاریخ بناکتی] «داوود بناکتی» را گشودم که در سال ۷۱۷ تألیف شده است، نیافتم. [جامع التواریخ] «رشیدالدین فضل‌الله»، وزیر محمود غازان و سلطان العجایتو را به دقت مطالعه کردم، با آن که در ۷۱۰هـ تألیف شده، اوصافی جغرافیایی یا تاریخی نیافتم. سراغ [تاریخ جهانگشا] «عطاء ملک جوینی» رفتم، اشارتی ندیدم. دیدم که بعضی از منابع جدیدالتألیف مانند لغت‌نامه مشهور به دهخدا و نه تألیف او، [جغرافیای تاریخی] لسترنج، [جغرافیای تاریخی غرب ایران] این را گفته‌اند، ولی از سند یا مأخذی قدیمی در قرن ششم و هفتم تا قبل از تألیف نزّه القلوب خبری نیست!

آری ای حضار محترم

دفتر نیافتن‌ها را تا قرن هشتم، کتابت کردم، چون آزادانه به خود فرو رفتم و تأمل کردم، در تعارض بین شهرت و حقیقت، حقیقت را برگزیدم.

در این انتخاب، این بنده ناچیز به خود گفت: من نه از حکومت پیشگان سلجوقی و مغولی هستم که به خاطر فرمانروائی این و آن، هویت فرهنگی سرزمین‌ها را آتش زدم، و نه از مستوفیان و دولتیان هستم که در حصار میراث خواران قوم پرست، بر میراث فرهنگی مردم خط بطلان کشم. نه این، نه آنم، یک محققم، محقق...».

باری، گردان در هر کجای جهان که باشند از هم میهنان ایرانی ما هستند.

زبان کُردی که از بخش‌های عمده زبان‌های ایرانی است دارای گویش‌هایی است که تفاوت میان آنها از تفاوت هر کدام از آنها با فارسی و از تفاوت گویش‌های رسمی و فارسی سمنانی یا سنگسری با یکدیگر بیشتر است. ریشه همه این‌ها با فارسی یکی است. از آن جا که امروز استان کُردستان (اردلان پیشین و باستانی = سرزمین ایرانیان، ارد در کُردی به معنی زمین است و آلان‌ها یا آران‌ها یعنی آریانیان = ایرانیان)^(۱) در نزدیکی همدان است و همدان کرسی نشین دولت باستانی ایرانیان - دولت ماد - بوده، کوشش می‌شود که این مردم را از مادها بدانند و زبانشان را به زبان مادی برسانند که گویا جدا از ایرانیان است (در روزنامه‌ای هم از عوامل پان تورکیست‌ها دیدم که گستاخی و بی‌سوادی را به جایی رسانیده بودند که از دولت‌های «ترکان مادی» یاد کرده بودند) غافل از این که کانون جغرافیایی مادها در ری بود و مرزهای خاوری‌اش تا بلخ و دولت پارس هم در همان خطه برپا شد و از زبانی به نام مادی، جدا از پارسی نه خبری هست و نه اثری و این که کسی مدعی شود زبان گردان از ریشه مادی است و دیگر ایرانیان از ریشه‌ای پارسی خطایی فاحش است، زیرا که زبان این هر دو یکی بوده و همان است که در کتیبه‌های هخامنشی هست و نزدیک به اوستایی است و ما آن را پارسی باستان می‌نامیم که مشروط است و می‌توانیم بگوییم مادی باستان. زبان و ادبیات گذشته ما از پارسی و کُردی یکی است و در آن اشتراک داریم و انبازیم؛ چون کتاب اوستا و پارسی باستان و ادبیات به زبان‌های پارسی میانه (پهلوانیک پارتی و پارسیک ساسانی). در سرآغاز ادبیات دری هم، دوبیتی‌های باباطاهر عریان در فارسی و کُردی مشترک است. از خصوصیات این دوبیتی‌ها آن که از وزن معمول رباعی کمی فرق دارد و نیز در لغتی شبیه به لغت لری سروده شده و از این لحاظ آنها را در کتب قدیم فهلویات نام داده‌اند.

در این رباعیات گذشته از وزن مخصوص و صورت تلفظ کلمات، لغاتی نیز داریم که

۱- هموطن فرهیخته‌ای به نام بدالله روشن اردلان با سال‌ها خون جگر خوردن و مطالعه کتاب‌های فراوان، شجره اردلان‌ها را از روزگار ساسانیان تا به امروز تهیه کرده است که باید درباره آن شجره نامه رسالاتی نوشته شود. س.ا.

شکل لغت‌های بومی ایران باستان را نگه داشته و به پهلوی نزدیک است. مانند موبه جای من، شوبه جای شب، وینم به جای بینم و کرن به جای کنند.

باری، پس از اسلام زبان پهلوی ساسانی یا پارسیک که بسیار به پارسی دری رسمی پایان روزگار ساسانیان هم نزدیک بود، هنوز در اصفهان و ری و همدان و نهاوند و آذربایجان زبان گفتگو بود و زبان شعر هم که نمونه‌اش همان شعرهای باباطاهر است، برای هر پارسی زبان روشن و فهماست و می‌نماید در وزن شعرهای دوران ساسانی است که شعر دوازده هجایی است و اکنون نیز اینگونه شعر در میان کردان و لران که زبان‌ها و گویش‌هایشان ادامه همان پارسی میانه است فراوان است و یادگار اشعار دوران ساسانی، به‌ویژه اشعار مانوی است.

چند سال پیش در نهار خوری دانشگاه برلین کتاب دوبیتی‌های باباطاهر همچون قافله سالار شعر کردی برای فروش عرضه شده بود، با ترجمه پانویس آن به یکی از گویش‌های کردی، شاید کرمانجی، تا خواننده کرد سرزمینی دیگر جز ایران نیز آن را به آسانی دریابد و یا از این رهگذر با زبان هزار سال پیششان آشنا شود، زیرا رشد زبان‌ها دارای قانونمندی‌های عینی است و زبان و گویش‌های کردی هم رشد خودشان را پیرو قانونمندی‌های عینی کرده‌اند. از آن جا که ادبیات باستان پارسی و ادبیات میانه پارسی از آن کردان نیز همچون دیگر ایرانیان هست، پس چرا در سرآغاز ادبیات دری نیز مشترک نباشیم. حال بگذریم از این که تاجیکان تاجیکستان هم گویش باباطاهر را گویش شهرستانی به نام غرم که نزدیک به خاک چین است می‌دانند. در کتابی که در دست دارید آمده است، سون انگلیسی، در سال ۱۹۲۶ در شگفت بود از این که هنگامی که در راه‌های عراق در حرکت بود، کرد تنگدستی را دیده بود که شاهنامه فردوسی را از بر می‌خواند. وی گواهی می‌دهد که کردستان گنجینه سرای فرهنگ دوران ساسانیان است. بسیاری از پهلوانان حماسی روزگار ساسانیان در این بخش ایران زیسته و فعالیت کرده‌اند. برای همین هم می‌بینیم که پهلوانان شاهنامه برای این هم میهنان، سیماهایی واهی نبوده بلکه قافله سالاران این و یا آن گروه از کردان هستند: فرهاد قافله سالار کلهرها و بهرام‌گور قافله سالار گوران‌هاست. اورامانی‌ها خویشتن را نوادگان رستم دستان و پیرانی‌ها خود را از تبار پیران می‌دانند. شاخه‌ای از کردان در لار فارس تبار خود را به گرگین پهلوان می‌رسانند. این سخنان در وابستگی به ادب و تاریخ مردم ماست، بی‌نگرش به سیاست‌بازی‌های روز، که بگذریم.

در ادبیات روزگار ساسانی نام کرد به مردمی گشته می‌شد که دامپروری و کار شبانی و

کشاورزی می کردند. یعنی بزرگترین گروه اجتماعی در ایران زمین بودند. (به پارسی دری هم کرده به معنی شبان و چوپان است و حتی یک نسل پیش از ما به جای واژه چوپان واژه کرد را به کار می بردند) در گویش مازندرانی، امروز هم همین معنا هست و کرد یعنی چوپان. در هر کجای ایران نیز، به ویژه در پارس، کردان بوده اند و خود ساسانیان نیز از کردان برزنگی هستند. در تاریخ طبری از نبرد سپاه اسلام در خوزستان و فارس با کردان سخن می رود. فردوسی درباره پیدایش کردان در داستانی به همان معنایی که در بالا رفت سخن می گوید:

چنان بُد که هر شب دو مرد جوان
خورشگر ببردی به ایوان شاه
بکشتی و مغزش برون آختی
سپس خورشگر چاره ای اندیشید:

جز این چاره ای نیز شناختند
برآمیخت با مغز آن ارجمند
نگر تا بیابی سراندر نهفت
ترا در جهان کوه و دشت است بهر
از ایشان همی یافتندی روان
بر آن سان که شناختندی که کیست
بدادی و صحرا نهادیش پیش
کز آباد ناید به دل برش یاد

به گمان، این داستانی است ساخته و پرداخته که خواسته اند با آن، خاستگاه پیدایش تبار دامدار کرد را برسانند و ناگفته نماند که کردان هم کماوه را کرده می دانند یا نسب خود را به او می رسانند. پس از اسلام نیز نام کرد را در سرتاسر ایران زمین می بینیم؛ از جمله در تاریخ سیستان بخشی است به نام «قیام ابو مسلم کرد در خراسان». یا در خراسان طایفه ای حکومت می کردند که بدانان «آل کُرت» می گفتند که همان گویش پهلوی کرده است و در ایران کنونی ما این خاندان را به خط آل کُرت می پنداریم. یک نمونه دیگر: لوگر منطقه ای است در نزدیکی کابل در افغانستان و در زمان سامانیان یعنی هزار و صد سال پیش، شاعری در دربارشان بود *ابوالحسن علی ابن محمد الغزالی اللوگری*. هنگامی که این شاعر هوای وطن به سرش زد و خواست بخارا

را ترک کند این قطعه شعر را برای وزیر در عذر ترک خدمت فرستاد:

عبیدالله بن احمد وزیر شاه سامانی همی تابد شعاع داد از آن پرنور پیشانی
به صورت آدمی آمد به معنی نور سبحانی خدایا چشم بد خواهم کز آن صورت بگردانی
بخارا خوشتر از لوگر خداوندا همی دانی ولیکن گُرد نشکبید از دوغ بیابانی

پس، اکنون که در سرتاسر ایران زمین گردان می‌زیسته‌اند، جای شگفتی نیست که باباطاهر عریان هم قافله سالار ادبیات کُردی به‌شمار آید و می‌نماید که در هزار سال پیش تفاوت زبان کُردی و پارسی در همین حد گویش زیبای باباطاهر بوده است.

نام کُرد را هم در جاهای گوناگون ایران می‌بینیم که عمومیت دارد، چنانچه شهر کُرد در چهارمحل بختیاری، دهکرد در اصفهان و پل کُردی در نزدیکی تهران در هشتپر و جز این‌ها. نام گوران نیز جز در کرمانشاه در جاهایی دیگر هم هست، چنانچه در طالقان در نزدیکی تهران روستایی است بسیار بزرگ به نام گوران در ده کیلومتری مرکز بخش که نامش شهرک است. سه تیره اصلی این مردم که با یکدیگر خویشاوند هم هستند نامشان آهنگری، حدادی و کاویانی است که همه در یک معنی هستند و این هر سه نام می‌رساند که گوران‌های طالقان که زبانشان فارسی است تبار خود را به کاوه آهنگر می‌رسانند. در تبریز هم محله‌ای بسیار قدیمی است به نام گوران.

هدف از ترجمه «کُردان گوران» آن بود که پژوهشگران میهن ما با کارهای دیگران در زمینه مردم‌شناسی کشور ما آشنا شوند و در این میان کاستی‌ها و یا نکته‌های ناسزاوار آن را هم بنمایانند.

مترجم از کوشش خانم بهجت بنده صمیمی در حروفچینی این کتاب سپاسگذار است.

گُردان گوران

گُردان گوران نامہ کی کتاب

مسأله بخش‌های اساسی سازنده مردم کُرد، دیرگاهی است که در دانش پیش روست. با این همه، بررسی این مسأله در ترازوی است که کار از تکرار آن دسته‌بندی که شرف‌خان بدلیسی در سده شانزدهم ترسایی (نخستین دهه سده یازدهم هجری) داده، پیشتر نرفته است. وی می‌نویسد که کُردان چهارگونه (قسم) هستند که زبان و آدابشان با یکدیگر تفاوت دارد: نخست - کُرمانجی، دوم - لر، سوم - کلهر و چهارم - گوران.^(۱) پایبندی دانش امروز به این دسته‌بندی، تصادفی نیست. سخن از روشن و نمایان ساختن «ساخت قومی» مردم کُرد است و اگر این یادآوری را به دیده داشته باشیم که مفاهیم «قبیله و گویش هم‌خوان هستند»^(۲) آنگاه هم سبب‌های نگرش دانشمندان امروزمین کُرد^(۳) و هم، توجه دانشوران اروپایی کنونی را به این دسته‌بندی در خواهیم یافت.^(۴) پ. ژندو - کُردشناس فرانسوی - درباره این جستار می‌نویسد که در این جا، گروه‌های گوناگون کُردان، «تفاوتشان در گویششان است»^(۵) اگر آداب را نیز به این بیفزاییم، آنگاه گمانی نخواهد ماند که شرف‌خان بدلیسی، در هم‌سنجی باکسانی که از مفهوم Kurdish trebelism، بخش کُردان را به ده‌ها و صدها تیره می‌انگارند، در پایگاهی درست‌تر بوده است.^(۶) این که تراز امروزمین آموزش مردم‌شناسی و گویش‌شناسی مردم کُرد امکان باز گشودن مشکل^(۷) «ساخت قومی» کُردان را در یک

۱- الامیر شرف خان بدلیسی، شرف‌نامه، القاہرہ ۱۹۳۱، ص ۲۳-۲۴.

۲- پیدایش خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، مکر ۱۹۴۷، ص ۱۰۴.

۳- شیخ محمد مردوخ. کتاب تاریخ مردوخ، ج ۱، ص ۴۱.

۴- بنگرید: نیکیتین. کُردان، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۲۴۳-۲۴۴.

5- S. P. Rondot. Les tribus montagnardes del'Asie anterieure. -BEO, t IV, 1936. p. 9. 6

۶- چنان چه، یادآور شده‌اند به همان‌گونه که زبان کُردی «به گویش‌هایی گوناگون بخش می‌شود... خود این مردم نیز به همان سان بخش می‌گردند» (JMNP)، ب ۴، ۱۸۶۷، ص ۹، و دیتل در پژوهشی دیگر نام ۲۵۰ تیره کُرد را آورده است.

۷- کتابخانه برای خواندن». ج - ۹۵، بخش ۱، ماه مه ۱۸۴۸، ص ۹۶.

پژوهش نمی‌دهد، نکته‌ای است دیگر.^(۱) ناگزیری پژوهش جداگانه هر نخستینه^(۲) از همین جا سرچشمه می‌گیرد.

هدف از این نوشته پژوهش و پیکاوای گوران‌هاست که ا.ب.سن، درباره آنان می‌گوید: «در میان تیره‌های کرد، شاید تیره گوران درخور نگرشی بیشتر باشد و این تیره در میان مردمی که در باختر ایران - در جنوب کردستان - به گشت و گذار رفته‌اند انگیزه نگرشی بیشتر بوده است».^(۳) به راستی که گوران‌ها دیرگاهی است که در کانون دید و بررسی کُردشناسان هستند. از آن جا که امکان پیکاوای سرچشمه‌ها درباره گوران‌ها در این نوشته نیست، یادآور می‌شویم که آشنایی با گوران‌ها و پژوهش و پیکاوای آنان از سوی دانش اروپا، در آغاز سده هجدهم ترسایی آغاز گردید و در آثار پژوهشگران سده نوزدهم گسترشی ویژه یافت. پژوهش‌های گ. هورنله، ج. موریر، ج.م. کینیر، آ. دیره، گ. دووال، ای.ف. روسو و دیگران از این جمله‌اند. به ویژه در پژوهش‌های ک. ریچ، ک. ریتز، ک. ژلینسن، م. واگنر، ک. بده، ژ. مورگان، ا. مان، ا.ب.سن، دن. مکزی و دیگران داده‌هایی بسیار درباره گوران‌ها یافت می‌شود. دانشوران روسی هم از و.دیتل و ی.ای. چیریکوف گرفته تا ایرانشناسان - و.آ. ژوگفسکی، ن. خانیکف، ای. به‌ره‌زین - و به ویژه کُردشناس - پ. لرخ - درباره گوران‌ها پژوهش‌هایی اندک نداشته‌اند. ناگفته نماند که و.ف. مینورسکی در این زمینه کاری بس بزرگ کرده است. پژوهش‌های آ. گاگارین، ب. کالوباکین، د. بلیایف، آ. آرف، و. ایوانف و ف. چرنوزوف افزوده‌ای بر کار و.ف. مینورسکی می‌تواند باشد. خاورشناسان شوروی - ب.و. میلرو و ا.ل. ویلچوسکی - هم کارهایی در پژوهش گوران‌ها پرداخته‌اند. در پژوهش‌های ت.ف. آریستوا، گ.م. پترف و پ.آ. گلیپاکف درباره برخی گروه‌های مردم جنوب کردستان، یادآوری‌هایی در این باره هست. در پژوهش‌های این نویسندگان هم برخی مسأله‌های تاریخ گوران‌ها آمده است.

پژوهش‌های این مؤلفان و دیگران، در میان دانشوران آوازه‌ای دارند و از آنها، در نوشته‌ها بهره‌گیری گسترده‌ای می‌شود. از این رو بی‌آن که به پیکاوای آنها پردازیم، این را یادآور می‌شویم که تاکنون کارهای مؤلفان ایرانی از کُرد و نه کُرد، به دایره پژوهش‌های علمی کشانیده نشده است. همین است که ما را بر آن می‌دارد درباره این کارها به پژوهشی کوتاه در این نوشتار پردازیم.

۲- Element (عنصر).

۱- بنگرید: P. Rondot, p 26.

3- E.B. Soane. To Mesopotamic and Kutdistan in disquise. London, 1926, p. 381

از نوشته‌های شیخ محمد مردوخ - شخصیت بزرگ مذهبی کردستان - و نویسنده کتاب تاریخ مردوخ در دو جلد^(۱) نوشته‌های مردم‌شناسانه عشایر کرد^(۲) و بررسی‌های تاریخی کرد و کردستان آغاز می‌کنیم.^(۳)

همپای این بررسی‌ها می‌توان در جغرافیای مفصل ایران از م. کیهانی، در تاریخ کردستان از شکرالله سنندجی، کردستان از ح. ثباتی، تاریخ بختیاری از لسان‌الملک، کردها، نوشته سرلشکر ح. ارفع و به‌ویژه، در پیشگفتار شرفنامه چاپ تهران نگارش م. عباسی^(۴) داده‌هایی درباره کردان جنوب به دست آورد. نوشته‌های ع. زرم‌آرا نیز درباره بخش‌هایی از جنوب کردستان در جغرافیای نظامی ایران، به‌ویژه در مجله‌های کردستان^(۵)، کرمانشاهان^(۶) و پشت‌کوه^(۷) درخور نگرش هستند. کتاب جغرافیای مفصل تاریخی غرب ایران^(۸) نگارش ب. کریمی رئیس اداره باستانشناسی ایران و راه‌های باستانی و پایتخت‌های قدیمی غرب ایران^(۹) که پیامد و دستاورد بازبینی‌های علمی وی به‌انبازی با خاورشناس آمریکایی - ک.س. کون - است، افزوده خوبی بر نوشته‌های یادشده رزم‌آراست. همچنین باید از برخی داده‌ها درباره گوران‌ها هم یاد کنیم که در مجله ماد و روزنامه بیستون چاپ کرمانشاه و نیز در روزنامه کوهستان چاپ تهران و در روزنامه نوین کردستان که جایگزین آن گردیده، پراکنده شده است. به‌ویژه باید پژوهش‌های مؤلفان کرد را یادآور شویم. آثار دکتر محمد مکری - زبان‌شناس و ادبیات‌شناس ایرانی - که در بخش پژوهشی دانشگاه کار می‌کند، در رده نخست است. می‌توان گفت که آثار این زاده کردستان، همه سوهای مردم‌شناسی و فرهنگ و زبان مردمی را که وی از میان آنان بر خاسته است فرا می‌گیرد. ریشه‌شناسی واژه‌های کردی^(۱۰) و چاپ

۱- در برگ‌های آینده: کتاب تاریخ مردوخ (بی‌یادآوری تاریخ).

۲- در برگ‌های آینده: عشایر کرد، تهران ۱۳۱۸.

۳- در روزنامه کوهستان، چاپ تهران، ش ۱ تا ۳۷، در سال‌های ۱۳۲۳-۱۳۲۴ پراکنده است.

۴- شرف‌نامه، با مقدمه، تعلیقات و فهارس، بقلم محمد عباسی، تهران، ۱۳۴۴.

۵- در برگ‌های آینده: کردستان، تهران ۱۳۲۰.

۶- در برگ‌های آینده: کرمانشاهان، تهران، ۱۳۲۰.

۷- در برگ‌های آینده: پشت‌کوه، تهران، ۱۳۲۰.

۸- در برگ‌های آینده: جغرافیای مفصل تاریخی غرب ایران، تهران، ۱۳۱۸.

۹- در برگ‌های آینده: راه‌های باستانی و پایتخت‌های قدیمی غرب ایران، تهران، ۱۳۲۹.

۱۰- در برگ‌های آینده: ریشه‌شناسی واژه‌های کردی - ماد، ش ۲، ۱۳۲۴؛ نیز بنگرید: نام‌های پرندگان در لهجه کردی و

مقایسه آنها با نام‌های فارسی، تهران، ۱۳۳۶.

ترانه‌های کردی^(۱) پیکاوی سنجشی آثار کهن و حماسه‌های کردی^(۲) و پژوهش نمونه‌های چکامه‌های علی‌اللهیان، چاپ افسانه کهن کردی درباره بیژن و منیژه به زبان گورانی^(۳) و پژوهش پند و امثال کردی، نوشته‌های مردم‌شناسی - عشایر کرد، ایل سنجایی^(۴) و پژوهش نمود ویژه ترانه‌های گورانی - گورانی یا ترانه کردی -^(۵) پراگندن آثاری بی‌همتا به گویش اورامانی آمیخته با کردی^(۶) و نمونه‌های آثار چکامه‌سرایان گورانی و جز این‌ها در میان کارهای اوست. نمی‌شود همه آثار م. مکرری را برشمرد. تنها یادآور می‌شویم که کارهای او با همه کاستی‌هایش و از جمله، موشکافانه نبودن دسته‌بندی زبان‌ها، گویش‌ها و شیوه‌های گفتاری و جز این‌ها، تکیه‌گاهی استوار برای پژوهش و آشنایی با فرهنگ و زبان مردم جنوب کردستان و مردم‌شناسی آن جاست.

نوشته‌های پراکنده در کارهای تاریخ‌نویسان کرد، درباره گردان جنوب و از جمله خلاصه تاریخ‌الکرد و کردستان از امین ذکی^(۷)، کوردستان، موکوریان یا آتروپاتین از حسین حزنئی موکربانی^(۸)، تاریخ ریشه‌نژادی کرد از احسان نوری^(۹) و جز این‌ها، می‌تواند افزوده‌ای پرارج بر کارهای م. مکرری باشد. پژوهش‌های ت. وهبی درباره تاریخ مردم‌شناسی گردان و زبان آنان و تجربه‌های وی درباره ساخت قومی گردان، در میان کارهایی از این دست، درخور و شایسته نگرشی است ویژه.^(۱۰) نوشته‌های م. خزانه‌دار^(۱۱) را که در عراق درباره ادبیات کردی کار می‌کند، همراه با کارهای همانند ک. بدرخان^(۱۲) و م. سقزی یادآور می‌شویم؛ در

1- M. Mokri. Kurdish Songs, teheran, 1951

۲- داستان‌های کهن فارسی و کردی و ریشه افسانه‌یی و تاریخی آنها، ماد، سال دوم.

۳- دکتر محمد مکرری. بیژن و منیژه به زبان گورانی، پاریس، ۱۹۶۵.

۴- در برگهای آینده: ایل سنجایی، تهران ۱۳۲۹. ۵- در برگهای آینده: گورانی یا ترانه کردی، تهران ۱۳۲۹.

۶- چنانچه، رساله «خدا یاریو» در لهجه اورامانی آمیخته با کردی، بغستان.

۷- در برگهای آینده: خلاصه تاریخ‌الکرد و کردستان، قاهره ۱۹۳۶.

۸- در برگهای آینده: کوردستان، موکوریان یا آتروپاتین، رواندوز، ۱۹۳۸.

۹- در برگهای آینده: تاریخ ریشه‌نژادی کرد، تهران، ۱۳۳۳.

۱۰- مراد، کارهایی است که در زمان‌هایی گوناگون، در مجله گلاویز چاپ بغداد، پراکنده شده است. ج. روزبانی آنها را گردآورده، به عربی گردانیده است. مؤلف پس از بازبینی نسخه خطی، آن را برای ویراستاری به م. خزانه‌دار داووی، از آن جا که چاپ اثر برایش ناممکن بود، آن را به اتحاد شوروی آورد. م. خزانه‌دار، به هنگام بازگشت به میهن، نسخه خطی را با اجازه بهره‌گیری از آن، به من سپرد. در برگ‌های آینده، یادآوری کار ت. وهبی، از روی نسخه خطی است.

۱۱- معروف خزانه‌دار. شرحی کوتاه درباره ادبیات امروزی کرد. مسکو، ۱۹۶۷.

12- "Bedr - khan. The Origin of the Kurds and ther Language - kurdistan" No LX, 1965 p. 24-25

کارهای او هم، چون در تاریخ ادبیات کردی نوشته ع. سجادی، داده‌هایی درباره چکامه‌های گورانی می‌یابیم.

به ویژه، باید از کارشناسی بزرگ چون رشید یاسمی^(۱) یاد کنیم که در کردشناسی ما، درباره او بگو مگویی راستین در گرفت: در همان هنگام که ای. ا. فریض اف رشید یاسمی را «تاریخ نویس کرد» می‌خواند^(۲)، ک. ک. کردویف وی را «یک تاریخ نویس ملت پرست بورژوائی ایران» می‌داند. به رغم ناهمسو بودن این ارزیابی، این هر دو «خرده سنج»، در یک وجه سخت انبازند و آن این که هیچ یک از آنان، کارهای رشید یاسمی را به چشم ندیده‌اند^(۳) اگر بیاد بیاوریم که ای. ا. فریض اف، یاسمی را نه رشید، بلکه گماد یاسمی می‌نامد و ک. ک. کردویف، از کتاب کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، چون کردان و پیدایش آنان^(۴) یاد می‌کند، شگفت آور نیست دریابیم که اینان، به راستی کارهای این دانشور را به چشم خود ندیده‌اند. سخن، نه درباره زیر و بم‌های شیوه‌های علمی و نقل قول‌های نویسنده، بلکه بر سر آن است که کردشناسی، در سیمای رشید یاسمی با آن که از دیدگاه‌هایی خطا، یکسره برکنار نیست، دارای یکی از آگاه‌ترین نمایندگان خویش است. کردشناسی مراد اورنگ^(۵) که نزدیک به سی سال، پس از کتاب رشید یاسمی چاپ شده است و می‌توان گفت سر تا پای آن، بازگویی کتاب رشید یاسمی است، برگفته ما گواهی می‌دهد؛ شمیم همدانی هم که در کتاب کردستان^(۶) او، داده‌هایی گرانبها درباره تاریخ کردان خطه بررسی یافت می‌شود، از نویسندگان آگاه است. درباره کتاب کردستان و کردها^(۷)، نوشته یک پژوهشگر کرد مکرری مقیم پراگ نیز، باید همین را گفت. در نوشته‌های اجتماعی ا. نادرزاده^(۸) و دیگر زادگان این

۱- رشید یاسمی. کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او: این کتاب، دوبار، بی‌یادآوری سال، چاپ شده است.

۲- ای. ا. فریض اف. جای جنبش‌رهای کردان، در مبارزه خلق‌های خاور نزدیک و میانه علیه امپریالیسم. خلاصه رساله، مسکو ۱۹۵۳، ص ۳.

۳- گ. ب. اکویف. «کوده خاورشناسی» کتاب دوم، ایروان. ۱۹۶۴، ص ۳۱۹.

۴- ک. ک. کردویف. ساخته کاری در تاریخ کردان، در تاریخ نویسی بورژوائی ایران، یادداشت‌های علمی دانشگاه دولتی لنینگراد. ش ۱۷۹، سال ۱۹۵۴، ص ۱۲۷. ۵- در برگ‌های آینده: کردشناسی، تهران. ۱۳۴۶.

۶- در برگ‌های آینده: کردستان. تبریز ۱۳۱۲.

7- A. Ghasemlou. Kurdistan and the kurds. prague, 1965

۸- چنان چه: مشکل کردان و کردستان، - «دریا»، ش ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۱-۲۲۳ و ۲۲۵، سال ۱۳۲۵ خورشیدی؛ از دیگر کارهای وی، مقاله‌هایش را در همان «دریا» (ش ۲۰۵، فروردین ۱۳۲۵) و در روزنامه «ایران ما»، ش ۴۹۹ هجدهم فروردین ۱۳۲۵، یادآور می‌شویم.

خطه هم، داده‌هایی درخور نگرش به دست می‌آید.^(۱)

از این بررسی پژوهش‌های جنوب کردستان و باشندگان آن خطه که چندان هم پُره^(۲) نیست، روشن می‌گردد که گردان، آن‌گونه که نویسندگان باختری، اغلب مدعی‌اند، «مردمی که تاریخ آنان را به فراموشی سپرده است»، نیستند.^(۳) اما، این نکته که آموزش آنها، در ترازوی است که توده‌هایی از گردان - چنان که در آینده خواهیم دید - از ساختار مردم کردکنار گذاشته شده‌اند، نکته‌ای است دیگر. این نیز هست که پژوهشی ویژه - گورانیان^(۴) از وف. مینورسکی در دست داریم که در پرتو ویژگی شایان نگرشش، به کردی گردانیده شده، در عراق از چاپ بر آمده است.^(۵) اما، کتاب گورانیان، با همه ارزشش، دیگر نمی‌تواند ما را خرسند کند. در این جا، سخن نه همان بر سر این است که پژوهش، بیشتر از ویژگی زبانی و ادبی برخوردار است و در آن، خطاهایی، چنان چه در مسأله پیدایش گورانیان راه یافته، بلکه سخن در این باره نیز هست که در آن جا، این گردان، جدا از روند شکل‌گیری مردم کرد و نقش آنان در این روند نمایانیده شده‌اند. من، طرح این جستار را نزدیک به بیست سال پیش، در افکنده بودم.^(۶) در این زمان، داده‌هایی نوین گرد آمده، برخی راستاهای این مشکل، چندی روشن گردیده است و روی هم رفته، این ضرورت پدید آمده که به گوران‌ها و گروه‌های خویشاوند آنان در جنوب کردستان، در پرتو فروغی تازه بنگریم.

در آغاز، رشته سخن را به اب.سن می‌سپاریم. وی با این یادآوری که «گوران‌ها تیره‌ای باستانی و پر آوازه هستند، هر چند که توانمندی پیش را ندارند»، ادامه می‌دهد: «اگر به پژوهش‌های مردم‌شناسی دست بزنیم، شاید روشن گردد که گوران‌ها، نه کرد، بلکه لر و یا فارسی‌زبان هستند».^(۷) پژوهشگران آلمانی و از جمله، امان و دیری پیش از وی، برخی از خاورشناسان روس^(۸) نیز، گویش گورانی را همچون گویشی فارسی نگریسته‌اند.

۱- از جمله: ابوالقاسم لاهوتی. کردستان و گردان. هفته نامه «نووی و استوک» (خاور نوین، ش ۴)، سال ۱۹۲۳ میلادی؛

علی سید و الگورانی. من عمان الی العمادیه او جول فی کردستان الجنوبیه، عمان ۱۹۳۹.

۲- پُره در تاجیکستان و افغانستان به جای واژه کامل به کار می‌رود؛ در افغانستان، آن را پوزه هم می‌نویسند - س.ا.

۳- بنگرید: (منطقه نظامی فراسوی قفقاز)، ج XX، چاپ II-III، ۱۹۱۱.

4- V. Minorsky. The Guran, - BSOAS, V. XI, pt. 1, 1943

۵- به ترجمه ناجی عباس - گلاویز، ش ۹-۵، سال ۱۹۴۴.

۶- بنگرید: گ.ب. آکویف. درباره مسأله یگانگی گردان در ایران، مسکو، ۱۹۵۲، ص ۹.

7- E.B. Soanc, p. 381

۸- و.دیتل. کتاب‌های خواندنی، ج ۹۵، ب ۲، سال ۱۸۴۹، ص ۹۸.

وف. مینورسکی با جمع‌بندی دیدمان‌های پژوهشگران پیشین، نوشته است که گمان نمی‌رود بتوانیم در گورانی، گویش ویژه کردی^(۱) را ببینیم. کوتاه سخن، گپ بر سر این است که به‌رغم نمایان شدن گرایش به دیدن Original Kurdish of Gurans در گورانی، که روزگاری در زیر کار کرد گویش‌های ایران مرکزی بوده (چنان‌چه، در پژوهش و ابوانف)^(۲)، دانش اروپا، سخن گورانی را از آن روی «گویشی فارسی» می‌خوانده‌اند که در روزگار پیدایی این دیدمان، ایران را (در کشورهای اروپا - س.ا.) نه ایران، بلکه پارس می‌نامیدند و در بسیاری جاها، از «گویش فارسی» همان «گویش ایرانی»^(۳) را می‌خواست‌اند و به دیده داشته‌اند.^(۴) پژوهشگران ما نیز، از همین نگرش پیروی می‌کنند. چنان‌چه، ب. و. میلر - ایرانشناس نامی - به‌گاه سخن از گورانی که در فرجام کار، آن را از کردی می‌داند، یادآور می‌شود که گورانی از نگاه تاریخی، نه به سوی زبان کردی - کرمانجی - بل به گویش‌های ایرانی مرکزی که همسایگان جنوبی و خاوری‌اش هستند گرایش دارد. دیگر‌گردش‌ناسان ما

۱- وف. مینورسکی. گردان. یادداشت‌ها و خاطره‌ها، پتروگراد، ۱۹۱۵، ص ۱۸.

2- V. Ivanov. The Truth - Worshippers of Kurdistan. Ahl- e - Haqq textes (Lieden), 1953. p. 18

۳- بی‌گمان، دانشوران، از فارسی، همان زبان فارسی را به دیده داشته‌اند، نه نام کشور را، زیرا آنان بر تقسیم زبان‌های هند و اروپایی و گروه زبان‌های ایرانی در این تقسیم‌بندی آگاه بوده‌اند. اگر مقصود آنان از فارسی، زبانی از کشور ایران (فارس = persia، نامی که اروپاییان از هرودوت گرفته و همچنان آن را نگه داشته‌اند) باشد، پس می‌بایست زبان‌هایی چون ترکمنی، ارمنی و یا عربی را هم که چندی از مردم ایران به آن زبان‌ها گفتگو می‌کنند، فارسی به‌شمار می‌آوردند، به معنی زبانی از کشور ایران که ما در هیچ‌کجا چنین چیزی را ندیده‌ایم. مفاهیم زبان‌های کشور ایران و زبان‌های ایرانی را معانی گوناگونی است: زبان‌های ایرانی، فارسی (تاجیکی، تاتی و جز این‌ها)، کردی، لری، بلوچی، پشتو (= پختو در بخش‌هایی از افغانستان و پاکستان)، آسی (= استینی ERONI، در شمال قفقاز) و زبان‌های بدخشان (اشکاشمی، شغنی و واخانی، در بخش‌هایی از تاجیکستان و افغانستان)، در پهنه‌ای از شمال باختری چین و شمال هند و شمال و باختر پاکستان و جمهوری‌های تاجیکستان و ازبکستان و افغانستان و ایران و بخش‌های باختری ترکیه و شمال عراق و سوریه تا دریای میانه زمین (مدیترانه) گسترده است و در ردیف گروه زبان‌های اسلاو (روسی، بلوروسی، صربی، خورواتی، اوکرائینی، بلغاری، لهستانی، چکی، اسلواکی و جز این‌ها) ژرمنی (آلمانی، انگلیسی، سوئدی، نروژی، دانمارکی و هلندی و جز این‌ها) و دیگر گروه زبان‌ها از بخش‌های بزرگ سازنده گروه زبان‌های هند و اروپایی است. اما، اگر سخن بر سر زبان‌های کشور ایران باشد، در این جا به جز زبان‌های ایرانی (چون فارسی، کردی، بلوچی، و لری) و دیگر زبان‌های هند و اروپایی چون ارمنی، زبان‌هایی نه از گروه‌های هند و اروپایی، چون سامی (عربی در بخشی کوچک از خوزستان، آشوری و عبری) و ترکی - مغولی یا ترکی - آلتایی (چون ترکمنی) هست. پس دانشورانی که گورانی را گویشی فارسی دانسته‌اند، همین زبان فارسی را به دیده داشته‌اند، نه گویشی از ایران، زیرا اگر جز این می‌بود، می‌بایستی گورانی را از گویش‌های ترکی یا عربی هم بدانند. زیرا گوران‌ها در عراق هم که تا سال‌های دههٔ دوم سده بیستم بخشی از قلمرو ترکیه بوده است و یا در ترکیه هم هستند. - س.ا.

۴- ای. م. آرانسکی. در آمدی بر فیلولوژی انتقادی. مسکو، ۱۹۶۰، ص ۳۲.

هم، با همین دیدگاه همراه و همداستانند.^(۱)

اما، سخن نه همان بر سر زبان است. و. ف. مینورسکی می‌نویسد: «این گردان جنوب خاوری، با توده‌های اساسی هم‌تیره‌های خویش، تفاوت زبان و مذهبی دارند».^(۲) باری، ک. ریچ دریافتن است که گوران‌ها «با نمود و چهره یونانی خویش» از نمود معمولی گردان فرق دارند.^(۳) برخی از مؤلفان و از جمله، مؤلفان روسی نیز، همین‌گونه انگاشته‌اند: یکی از اینان نوشته است که «می‌توان گفت، گوران‌ها همان یونانیان هستند».^(۴) م. واگنر، در پی ریچ، باروشن ساختن این پندار از نگاه ناب نژادشناسی، نوشته است که این روستاییان چهره و گویشی یکسان با گردان راستین ندارند.^(۵)

پس از گذشت یکصد سال، ب. کریمی - تاریخ‌نویس ایرانی با گسترش دادن این نتیجه‌گیری بر همه مردم بخش‌های واقع در جنوب کردستان، می‌نویسد که این مردم، هم از نگاه زبان و ویژگی مردم‌شناسی و هم، از نگاه ویژگی‌های خاص «چهره و سیمای شمالی»، با دیگر گردان یکسان نیستند.^(۶)

از آن جا که برآنیم در برگ‌های آینده، به پرسمان بنیاد «علمی» این دیدمان‌ها بازگردیم، یادآور می‌شویم که نادرستی این دیدمان‌ها، این نکته بی‌چون و چررا را رد نمی‌کند که گوران‌ها، همراه با همه مردم جنوب کردستان، به راستی، دارای ویژگی‌های زبانی بسیار و دیگر ویژگی‌هایی هستند که میان آنان و مردم کرد - کرمانجی - نایکسانی پدید می‌آورد. تاریخ‌نویسان کرد هم این را می‌پذیرند. چنان چه، امین ذکی، با یادآوری ویژگی‌های گوران‌ها، زازاها (زازانیان) و دیگر گردان غیر کرمانجی، از آنان همچون «عنصری ایرانی، غیر ایرانی کردی» سخن می‌گوید که به رغم پندار دیگران، هنوز در پرگاه کردی حل نشده و این یا آن ویژگی خویش را همچنان نگه داشته‌اند.^(۷)

باید گفت که این دیدمان‌ها، از ساخته‌های امین ذکی و یاکس دیگری نبوده است و بنیادشان، در منابع و سرچشمه‌های سده‌های میانه و از جمله در تاج العروس الکردی^(۸) دانشمند جامع‌العلوم کردی است.

۱- بنگرید: آل. ویلچوسکی. گردان شمال باختری ایران. نیلیسی، ۱۹۴۴، ص ۲-۳.

۲- و. ف. مینورسکی، ص ۳-۴.

3- CL. I Rich. naarrative of a recidence in koordistan. V. I, London, 1836. p. 320

4- K.Ritter. Erkunde von Asien, T.LX, Brelin, 1840, s. 622.

۵- دانشمندی‌ها، ش ۲۲، سال ۱۸۷۷، ص ۲۵۲. ۶- بهمن کریمی. راه‌های باستانی...، ص LVIII.

۷- خلاصه تاریخ الکرد و کردستان، ج ۱، ص ۴۹. ۸- از گردان و تعلق قومی و تاریخ آنان، ص ۱۱۳.

اگر به شرف نامه بنگریم، روشن خواهد شد که مردم جنوب گُردستان، در این کتاب در گروه جداگانه «گُردان ایران» نمایانده شده‌اند.^(۱) برای دریافت این که سخن نه بر سر جدا ساختن اینان از نگاه نشانه‌های سیاسی و یا جغرافیایی است، یادآور می‌شویم که اردلان و مکر، بخشی از ایرانند، اما شرف خان بدلیسی، مردم آن جا را در «گُردان ایران» نمی‌آورد. این که امروز درباره جدایی اینان بر این اند که گویا گُردان جنوب و از جمله، گوران هاگُرد نیستند و به گفته دن. مکنزی، از نگاه زبانشناسی «به یکی از گویش‌های مرکزی ایران سخن می‌گویند»، نکته‌ای است دیگر. مکنزی برای رهنمون دادن به این حکم، یادآور می‌شود که X (خ) ایران باستان، در گُردی، بیشتر آوایی چون K (ک) دارد، چنان چه Kirin به جای Kirin «هر گویشی که در آن، این ویژگی دیده نشود، نمی‌تواند از نگاه زبانشناسی، چون گویشی گُردی نموده شود». سپس، چنین نتیجه‌آوری می‌شود که «از این رو، زازا و گورانی را به رغم همسایگی زبانی آنان با گُردی، نمی‌توان از دسته زبان گُردی دانست». به پندار نگارنده این نتیجه‌گیری را که بنیادش بر پدیده‌هایی جدا جدا استوار است، نمی‌توان جدی گرفت. مکنزی، به هنگام اثبات سرشت غیر گُردی گویش گورانی، یادآور می‌شود که نام، به گُردی naw و در زازا و گورانی دارای شکل فارسی nam است، پس گویش‌های گورانی و زازا، نه گُردی، بلکه از گویش‌های کلی ایرانی هستند^(۲) (یعنی در گروه زبان‌های ایرانی، به جز گُردی هستند - م.).

باید یادآور شویم که ک.ک. کوردویف، بر دیدگاه مکنزی، سخت خرده گرفته، اما از آن جا که وی چیزی برای برابر نهادن نداشته، بر آن شده است که همراه با این دیدمان، خود گوران‌ها را هم کنار بگذارد. وی، از جمله، با لحنی استوارانه می‌گوید که هیچ گورانی در میان نبوده و نیست و مردم سنندج، کرمانشاه و خانیقین، به گویشی سخن می‌گویند «که چنان که در ادبیات رسم است، آن را سورانی می‌خوانند».^(۳) این، نه خطایی به تصادف: بلکه باوری استوار است که ک.ک. کوردویف، با تکیه بر آن، روا می‌دارد - برای مثال - ب.و. میلر را متهم کند که گویا وی، «تصوری از گویش‌ها و شیوه‌های سخن گُردی، ندارد».^(۴)

سخن بر سر آن است که این ایرانشناس بزرگ شوروی (ب.و. میلر - س.ا.)، با یادآوری این

۱- شرف خان بدلیسی. شرف‌نامه، ج ۱ مسکو، ۱۹۶۷، ۳۶۹.

۲- دن. مکنزی. کرمانجی، گُردی و گورانی. - خلق‌های آسیا و آفریقا، ش ۱، سال ۱۹۶۳، ص ۱۶۳-۱۶۴ و ۱۶۸.

۳- ک.ک. کوردویف. دستورسنجشی زبان گُردی، خلاصه تز دکترا، مسکو، ۱۹۶۵، ص ۵.

۴- ک.ک. کوردویف. دیدگاه‌های خطا بر زبان گُردی. - KSIW، ج ۱۲، سال ۱۹۵۵، ص ۵۸.

که سخن گورانی از گویش‌های کُردی است، درباره‌ی نایکسان بودن آن با زبان کُردی - کرمانجی - هم، سخن گفته است. ک.ک. کوردویف، در این سخن که هیچ‌یک از کُردشناسان و از جمله، مؤلفان کُرد هم، در آن شکی ندارند^(۱)، به کوشش برای «ساخت و پرداخت این دیدمان» بدگمان گردیده است که گویا زبان‌های کُردی و فارسی یکی هستند و از این رهگذر، به حل شدن کُردان و زبانشان در زبان فارسی یاری شده است.^(۲)

در این نکته درنگ نمی‌کنیم که چون ک.ک. کوردویف از امکان بحث علمی بی‌بهره بوده، به لحن بهتان به ب.و. میلر در افتاده که گویا، وی کوشیده است تا کُردشناسی را «از راه بیراه کند» و ای.ای. تسوکومان را به فرادهی «نگره‌های ضد علمی»^(۳) و ال. ویلچوسکی را به این متهم کند که گویا نگره‌های دانش ستیزانه‌ی وی... برای کار پژوهش زبان کُردی در میان ما، زیان آور بوده است.^(۴)

مهمتر از همه این نکته است که نوشته‌ی ک.ک. کوردویف، در این باره که گویا «ب.و. میلر دیدگاهی روشن درباره‌ی گویش‌ها و شیوه‌های گوناگون سخن کُردی ندارد»، بیشتر درباره‌ی خود کوردویف راست می‌آید. دیگر این که سخن نه همان بر سر آن است که وی می‌کوشد آن چه را که دیرگاهی است آشکار است و همگان آن را پذیرفته‌اند «پنهان» دارد، بل در این باره نیز هست که وی، با رد کردن دیدگاه‌ها درباره‌ی هستی تاریخی گورانی، دعوی دارد که «گویش‌های کُردی جنوب خاوری، در دانش، در زیر نام عام، «کُردی»، یگانه می‌شوند».^(۵) همان بس که برای نشان دادن نادرستی این ادعای ک.ک. کوردویف، از خود وی گواه بیاوریم. او، در اثر دیگرش می‌نویسد: «در اثبات علمی، گویش جنوب خاوری را، به خطا، «کُردی» می‌نامند».^(۶) پس، روشن می‌گردد که نام، «کُردی»، نادرست است. اما، چنین می‌نماید که اگر این راست باشد، آنگاه ک.ک. کوردویف بر ب.و. میلر، از دیدگاهی خطا خورده گرفته است. لیک، سوگمندان، به هنگام آوردن اقتباس و استناد نیز، وی در همان موضع خطا بوده است. چنان چه، وی مدعی است که «کُردان» ایران (بخش‌های مهاباد، سقز، بوکان، بانه...) و عراق (بخش‌های... اربیل، سلیمانیه و رواندوز)، به گویش جنوب خاوری سخن می‌گویند»، اما

۱- بنگرید: ت. وهبی. نسخه خطی، ص ۲۲، ۲۴.

۲- ک.ک. کوردویف. انتقاد از دیدگاه‌های خطا...، ص ۵۸-۵۹.

۳- همان جا، ص ۴۹.

۴- همان جا، ص ۵۸.

۵- ک.ک. کوردویف. زبان کُردی. مسکو، ۱۹۶۱، ص ۸۰.

۶- همان جا، دستور سنجشی زبان کُردی.

همین بس که به نقشهٔ جغرافیایی بنگریم تا دریابیم که این بخش‌ها، در کُردستان مرکزی هستند و از این رو، مردم آن جا نمی‌توانند به «گوش جنوب خاوری» سخن گویند. ناگفته هم نماند که ک.ک. کردویف، خانقین را که می‌توان گفت در همان مدار جغرافیایی بغداد است در شمال خاوری کُردستان عراق «جای داده است و شگفت‌آور نیست که به‌پندار او، در خانقین و در همهٔ کُردستان جنوبی «گوش سورانی» رایج است.

اما، چنان که دیدیم، باشندگان جنوب کُردستان، نه به گوش سورانی، بلکه به گوش گورانی سخن می‌دارند و این مردم، از نگاه تاریخی، گروهی ویژه و نه همسان با گروه کُردان کرمانجی بوده‌اند.^(۱) نکتهٔ دیگر این که دیدگاه ک.ک. کردویف در ترجمهٔ «شرف‌نامه» که گروهی به رهبری او انجام داده‌اند بازتابیده است. از آن جا که خطاهایی که از وی سرزده، معنای داده‌های این سرچشمه را پیرامون گوران‌هایبیراه و دگرگون ساخته است، باید اندکی به بازکاوی آنها پردازیم.

جای مورد توجه مادر شرف‌نامه، در ترجمهٔ روسی چنین است: «همهٔ کُردان ایران، به سه گروه می‌شوند: سیاه منصور، چگنی و زنگنه. اصل اینان از سه برادر است که از لرستان و بروایتی دیگر، از (قبیله) گوران یا اردلان بوده‌اند. اینان برای خدمت به شهر یاران ایران، از وطن و زادگاه بیرون رفتند...».^(۲) لیکن، به راستی، در «شرف‌نامه» آمده است: در اصل ایشان سه برادر بودند که از لرستان، به روایتی از گوران و اردلان، به عزم ملازمت سلاطین ایران از وطن بیرون آمده...^(۳)

همین بس که این متن را با ترجمهٔ بالا برابر و همبَر کنیم تا دریابیم که نخست، اصل، نه «ریشه، تبار و پیدایش» دربارهٔ سه برادر، بلکه دربارهٔ «همهٔ کُردان ایران» است؛ دوم، این که در سرچشمه، دربارهٔ «روایتی دیگر» سخن نمی‌رود و در آن گفته شده است که این سه برادر «به عزم ملازمت سلاطین ایران، از گوران و اردلان (یعنی از راه گوران و اردلان) بیرون آمدند». از این جا، دو نادرستی دیگر نمودار می‌شود: نخست، این که میان گوران و اردلان، پیوست «و» است نه این که «یا» و دوم، این که به رغم ترجمهٔ «قبیلهٔ گوران»، در این جا دربارهٔ هیچ قبیله‌ای سخن نرفته، عبارت «گوران و اردلان» نمایانگر آن است که مراد از این نام‌ها،

۱- احسان نوری، تاریخ ریشهٔ نژادی کُرد، ص ۹۶؛ کتاب تاریخ مردوخ، ج ۱، ص ۲۳.

۲- شرف‌نامه ج ۱، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۳۶۹ (به زبان روسی - س.ا.).

۳- شرف‌نامه، چاپ قاهره، ص ۴۲۳، ۴۲۴.

نام‌های جا و خطه است. پس، آن چه که از «شرف‌نامه» آوردیم، باید به زبان روسی، چنین معنایی داشته باشد: «... همه گردان ایران از سه گروه هستند: سیاه منصور، چگنی و زنگنه. می‌گویند اصل آنها سه برادر بوده‌اند که از خطه لرستان، از راه گوران و اردلان، به عزم ملازمت پادشاهان ایران، از وطن بیرون آمدند».

این گشت و گذار متن‌شناسانه می‌نمایاند که «گوران» در این نوشته، هم‌ردیف نام خطه‌های لرستان و اردلان جای گرفته است و بیگمان، در این جا، گوران ولایتی جدا از اردلان است. افزون بر این، در همین «شرف‌نامه» نوشته‌ای هست که در آن، از «فرمانروایان کردستان، لرستان، گوران و دیگر تیره‌های کرد» سخن رفته که انجام کارهایی را به مؤلف مأخذی که از آن اقتباس آورده‌ایم، سپرده بوده‌اند.^(۱) به رغم ترجمه گوران همچون تیره، در این جا نیز از این نام، ولایتی جدا و به جز لرستان و کردستان بدیده بوده است. برای روشن تر ساختن، یادآور می‌شویم که این، نام خطه‌ای است که تا امروز با اهمیت محلی بیشتری بر جای مانده و نمایانگر بخشی در باختر کرمانشاه است.^(۲)

از این نکته‌ها آشکار می‌گردد که شرف‌خان بدلیسی، گوران را نیز همراه با لرستان، از کردستان جدا نمایانده است و در این جداسازی گوران از «مرز و بوم گردان»، دریافت نایکسانی خود ویژگی گوران‌ها و گردان ایران با گردان به معنی مردم کرمانجی بازتابیده است. تصادفی نیست که در برخی سرچشمه‌ها، گوران‌ها را در کل، جدا از گردان می‌شناسند.^(۳)

وابسته به همین، از آن جا که سخن بر سر نخستینه‌ای ویژه در ساخت قومی مردم کرد است، مشکل پیدایش گوران‌ها نمی‌توانسته است در دانش پیش نیاید. این مشکل، تاریخ دور و درازی دارد و برای دریافتن سوهای جستجوی بازگشایی آن، یادآور می‌شویم که در میان گردان، روایتی بر سر زبان‌هاست که نیاکان آنان از خاور ایران بوده‌اند. چنان چه، و.آ. گورو لوسکی یادآور شده است که گردان مارخوری^(۴) بر این باوراند که از خراسان به کردستان آمده‌اند.^(۵) اما، این که کرد، با شنیدن داستان‌های شگفتی‌های خراسان، سخت خواهان آن است که زادگاه نیاکانش را در آن جا ببیند نکته‌ای است و بازگشایی علمی مشکل، نکته‌ای

۱- همان جا، ص ۵۸۱. ۲- بنگرید: علی رزم‌آرا، کرمانشاهان، ۲۱، ۳۱.

۳- چنان چه: محمد حسین خلف تبریزی، برهان قاطع، تهران، ۱۳۶۶.

۴- باید نام مکان باشد - س.ا.

۵- گوردلوسکی، نزد گردان سپنداغ - «جهان اسلام»، ج ۱، ۱۹۱۷، ص ۳۰.

دیگر. ن. یا. مَر، روزگاری یادآور شده بود که می‌خواهد پیرامون پیدایش کر دان، دیدمان دانشمندان اروپا و داستان‌های مؤلفان خاور زمین را روی هم بگذارد، اما بدبختانه، اینان هم، در رشته افسانه بافی، دست کمی از همتایان خاوری خود ندارند.^(۱) پندار در این باره که ایرانیان، از جایی در خاور به سرزمین ایران آمده‌اند، یکی از همین افسانه‌هاست.^(۲) اما این پندار، با آن که هیچ‌کس از هیچ راهی به اثباتش نرسانیده، کلاسیک شمرده می‌شود. می‌دانیم که گردان مردمی ایرانی زبان‌اند و خود پیداست که این «پندار کلاسیک»، از مسأله پیدایش آنان هم، دوره نشده است.^(۳) به رغم آن که به اندیشه مرکوریان هم، نیاگان مشخص گردان در ایران خاوری و روزگار و راه‌های کوچ ایشان به کُردستان روشن نیست^(۴)، نمایندگان راستای «کلاسیک» در ایرانشناسی، در پی ف. لوشان، ریشه‌های آنان را در ایران خاوری جستجو می‌کنند.^(۵)

دیدگاه‌های پیدایش گردان از ایران خاوری، از این رو واقعی‌تر می‌نماید که روزگارانی بس دراز، میان کُردستان در باختر ایران و بخش‌های خاوری این کشور، پیوندی نزدیک، همراه با کوچ مردمان از بخشی به بخش دیگر بوده است. برای همین است که چنان که امین ذکی می‌پندارد، در افغانستان، گردان زنگنه و چگنی، زبان کُردی خود را نگه داشته‌اند^(۶) و درباره گردان خراسان، نیازی به سخن هم نیست.^(۷) در این زمینه، همخوانی نام جاها، چنان که دوکی، ارماری و زهاب در افغانستان و دموک، امار و زهاب در کُردستان و نام مکر و مکور در خراسان که از روی اثر مهدی خان استرآبادی با آن آشنایی داریم^(۸) شایان نگرش است. به‌ویژه، پیوند نام‌های قومی از گونه نام‌های همسان پکتیایی‌های^(۹) کهن در افغانستان و

۱- ن. یا. مَر، باری دیگر درباره سخن «چلی». - منطقه نظامی ماوراء قفقاز، ج ۲۰، ج ۲-۳، ۱۹۱۱، ص ۳۰.

۲- چنان چه: A.T. Olmstead. History of the Persian Empire. Chicago. 1960, p. 19.

۳- از جمله: V.Minorsky. Les origin des Kurdes. „Actes du xx-e Congere's 1930.“, Bruxelles, 1940, p. 143-152. - حسین جزئی. کوردستان موکوریان...، ص ۹۰.

۴- فلیکس لوشان. خلق‌ها، زبان‌ها، نژادها. لنینگراد، ۱۹۲۵، ص ۹۵-۹۵.

۵- خلاصه تاریخ الکرد و کُردستان. ج ۱، ص ۳۸.

۶- بنگرید: LB. Frezer, Narrative of a Journey into Khorasan. London, 1825, p. 249; V. Notes on. V. Khorasani Kuradish. - "journal and prosetting of the Asiatic Society of Bengal", Ivanow. No 1, XXIII 1923.

۷- بنگرید: و.و. بارنولد. ایران. بررسی تاریخی. تاشکنت، ۱۹۲۶، ص ۴۲.

۸- پکتیا، امروز ولایتی است در باختر افغانستان که همچون ولایت‌های ننگرهار و قندهار به‌رغم بیشتر ولایت‌های آن کشور، بیشتر مردمش پشتوزبان هستند. مرکز این ولایت شهر گردیز است که گردیزی - تاریخ‌نویس. که تاریخ ایرانش از تاریخ‌های پراهمیت کشور ماست از آن شهر بوده است - س.ا.

گردستان، درخور نگرش است^(۱)؛ نام شاخه‌ای از افغان‌های غلجایی (غلزّی) - «گوران» - و نام یکی از گروه‌های گردگورانی، درست به سان نام افغانی - «وزیری» است.^(۲) اگر دیدگاه‌های مؤلفان گرد را هم پیرامون نزدیکی بی‌میانجی زبان‌های گردی و افغانی (پشتو - م.) بر این بیفزاییم، آنگاه روشن خواهد شد که چرا در جستجوی ریشه گردان در ایران خاوری‌اند.

و.آ. رمادین هم، از این رسم پیروی کرده است: وی تنها بر این اساس که در زبان‌های افغانی و گردی، تیره و طایفه نام یکسان «خیل» را دارند، می‌گوید که داستان‌های گردی در گردستان، نمایانگر آن است که گوران‌ها به گردستان «از خاور کوچیده و به ساخت این مردم در آمده‌اند».^(۳) چنین می‌نماید که و.آ. رمادین آگاه نیست بر این که دیری پیش از وی، ف. کوزی اوغلی - گردشناس ترک - «روشن ساخته است» که «خیل» گردی، از «ایل» ترکی ریشه گرفته و از این رهگذر «به کرسی نشانیده است» که گردان، از «سرزمین تورانی ترکان» به گردستان آمده‌اند.^(۴) نیز می‌نماید که وی بر این نکته هم آگاه نیست که باشندگان ساخالین، نه تنها با گردان نام‌هایی «یکسان» دارند، بل همچنین واژه «خال» را درست همانند گردان می‌برند.^(۵) اگر وی بر این نکته هم آگاه می‌بود، دانش با یک نگره دیگر پیدایش قومی گردان «غنی‌تر» می‌شد.

دیدگاه‌های وابسته به پیدایش گوران‌ها از ایران خاوری، بر این بنیاد است که روزگاری در افغانستان، خلقی همانام «گوران» می‌زیست. آریان، به هنگام نوشتن شرح حرکت سپاه اسکندر از بخش جلال آباد کنونی به سوی جنوب، یادآور شده است که این سپاه به قلمرو قبیله‌های آسپاسی، گوری و آساکن گام نهاد.^(۶) سده‌ها سپری گردیدند و چنین می‌نماید که همین گوریان با نام غوری^(۷)، در سده‌های میانه، در سرچشمه‌ها پدیدار شده باشند.^(۸) در این میان، از نوشته‌های سرچشمه‌ها چنین بر می‌آید که غوریان، نه تنها از نگاه شیوه زندگی «کوهستانی»

۱- هرودت. III، ۹۳ و ۱۰۲؛ VII، ۶۸۶۷. بنیاد دیدگاه‌های وابسته به پیدایش گردان از پکتیا، در Actes du xx-e

Congres de orientalistes 1930, p. 143-142 بر نوشته‌های اوست.

۲- کتاب تاریخ مردوخ، ج ۲، ص ۳۲؛ علی رزم آرا، گردستان، ص ۲۷.

۳- و.م. ماسن. و.آ. رمادین. تاریخ افغانستان ج ۱، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۲۷۳.

۴- گ.ب. آکوپوف. بررسی انتقادی روایت پیدایش تورانی - ترکی گردان. - برنامۀ علوم اجتماعی، ش ۴، ۱۹۶۶.

۵- بنگرید: پیدایش خانواده، مالکیت خصوصی و دولت. ۱۹۴۷، ص ۲۰۶.

۶- آریا: آناپازیس، I، ۲۱، ۵۷. ۷- امروز نیز، در افغانستان، ولایتی به نام غور هست - م.

۸- برای داده‌ها و دانستنی‌هایی بیشتر درباره غوریان، بنگرید: C.E. Bosworth. The Early Islamic History of Chur CA. I. v. VI, n2 1961.

خویش بلکه از نگاه برخی ویژگی‌های زبانی خود هم، با مردم ایرانی گرداگرد خود تفاوت داشته‌اند.^(۱)

خود پیداست که اگر هوسی باشد، می‌توان نکته‌های بسیاری یافت که غوریان ایران خاوری و گردان را به یکدیگر پیوند دهند. چنان چه، در شرف نامه آمده است که سپهسالار نامدار، دلاور دوران - بهرام چوبین - از میان گردان برآمده است... وی در ترکستان و خراسان بزرگ شد و ریشه شهریاران دودمان کُرت (آل کُرت) و پادشاهان غور به او می‌رسد.^(۲) گمان را بر این بگذاریم که به راستی، بهرام چوبین کرده بوده است و به راستی دودمان نامه غوریان و کُرت‌ها به وی می‌رسد^(۳)، اما از این جا چنین بر نمی‌آید که غوریان از ایران خاوری به کُردستان آمده باشند و افزون بر این، نشانی از خواستگاه غوری گردان و از جمله گوران‌ها به دست نمی‌دهد.

در سرچشمه‌ها آمده است که در میان گوران‌ها، این روایت است که آنان، نوادگان بهرام گور - وَرهران پنجم - شهریار ساسانی هستند.^(۴) این نه تنها از نگاه هماوا و هماهنگ بودن لقب گور با نام گوران‌ها، بلکه از این رو هم، درخور نگرش است که ساختمان شهر کرمانشاه را در خطه زیست گوران‌ها از او می‌دانند.^(۵) کار بر این روال بوده است که وَرهران، بنا بر نوشته لازار پارپتسی، پیش از پادشاهی، فرمانروای خطه کرمان در ایران خاوری بود و به کرمانشاه آوازه داشت.^(۶) چنین گمانی هست که وَرهران، پس از ساختن این شهر، نام خویش را به آن داده باشد^(۷)؛ دیگر این که وی، به هنگام آمدن از خاور به آن جا، گروهی از مردم ایران

۱- بنگرید: و.و. بارتولد و بررسی تاریخی - جغرافیایی ایران. سنت پترزبورگ، ۱۹۰۳، ص ۵۱-۵۵.

۲- شرف‌نامه، ج ۱، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۸۵ (از آن جا که مترجم، به هنگام ترجمه این کتاب در برلین، به سرچشمه‌های فارسی و از جمله به شرف‌نامه که مؤلف از آن جا اقتباس آورده است دسترسی نداشت. همه آورده‌ها، دوباره از روسی به فارسی گردانیده شده است - س.ا.)

۳- درباره «پیدایش کردی» غوریان و دودمان کرد، «از»، یادداشت‌های چاپ نشده، سال ۱۸۴۶ و دیتل، «... کتابخانه برای قرائت، ج ۱۱۹، ب ۱۸۵۳، ۷، ص ۱۰. ۴- بنگرید: اب. سن، ص ۳۸۲.

۵- بنگرید: Loureance Lacket. Persian Cities, London, 1960, p. 105-106.

۶- پاتکانیان. تجربه تاریخ دودمان ساسانی، از روی داده‌های مؤلفان ارمنی. سنت پترزبورگ، ۱۸۶۳.

۷- نام کرمانشاه باید از ریشه دیگری باشد: امروزه، در ترکیه، تیره‌ای از گردان به نام کُرمیشان می‌زیند. کُرمیشان از نام‌های کهن و کهن‌تر از آن، در فارسی باستان خورمیشان، (= خور میثرا) است. نام میشان و نام‌های ساخته بر آمده از آن، در بسیاری از جاهای باختر ایران، امروز نیز هست (چنان چه دشت میشان [بکُرم و سکون ن]. به گمان، کُرمیشان، فرگشتی چون کُرمیشان داشته است، چنان که مردم کرمانشاه به خویشتن کُرمیشانی می‌گویند و باید نام این شهر باستانی که تا زبان آن را فرماسین نوشته‌اند، کُرمیشان بوده باشد... میشان و میشان از گونه گونی‌های میثرا = میثرا هستند. نام زادگاه پورسینا هم در نزدیکی بخارا خرمیش بوده است - س.ا.

خاوری را با خود آورده بود و این مردم، خود را از لقب **گور و زهران**، گوران خوانده‌اند.^(۱) همه این‌ها، به همان اندازه که افسانه آمیزند، تاریخی نیستند. همان بس که از این جا آغاز کنیم که بنیاد کردن کرمانشاه، هیچ ارتباطی به بهرام گور ندارد؛ منابع تازی^(۲) ساختمان این شهر را از **گوات** (قباد) می‌دانند و یادآور می‌شوند که نام این شهر **قرماسین** بوده است. بنیاد این شهر در روزگاران باستان بوده است.^(۳) **خ. آبیوان**، برای ریشه‌یابی نام کرمانشاه، توضیح درخور نگرشی داده است. **خ. آبیوان** که در پژوهش دربارهٔ پیدایش گردان به آن توجه کرده بود، در کتاب **گردان**^(۴)، به این نکته رسیده است که در یکی از سخنان و خشورانهٔ یزقل (هزقل)، از شهری به نام **کالمان**، در «کشور ماد - آشور» یاد شده است. در فرهنگ **ارمنی واژگان** کهن که دو سده پیش، در ونیز چاپ گردیده، این نام بازکاوی شده است. **خ. آبیوان**، فرگشت نام کالمان را به کرمان و سپس به کرمانشاه و به نام خود **گردان**، یعنی «کرمانج» ممکن می‌شمارد^(۵) در این روایت، درخور نگرش تر از همه، آن است که **کالمان** و **یا درستتر**، شهر **هلمان**^(۶) به راستی که در «دوران ماد - آشور»، هستی داشته است.^(۷) این شهر را با کردند یکی می‌دانند، اما کردند، همانا کاریندا (گردان)ی باستانی است و دربارهٔ هلمان باید گفت که این شهر، امروز مرکز بخشی هم‌نام در کرمانشاهان است.^{** (۸)} این نیز درخور نگرش است که مؤلفانی دیگر، از جمله **ت. وهبی**، «کرمانج» را از نام «کرمانشاه» می‌دانند.^(۹) نکته دیگر این که **کالمان - هلمان** هیچ ربطی به کرمانشاه ندارد، زیرا در جای **دوردستی** در **باختر شهر**، یعنی در جایی است که بنابر نوشتهٔ سرچشمه‌های آشوری، شهر **باستانی الیبی** در آن جا بوده است^(۱۰) کوتاه سخن، روایتی که بازکاویدیم، همه دربارهٔ ریشهٔ «کرمانج» است و برای بازگشودن مشکل مربوط به گوران‌ها، چیزی از آن به دست نمی‌آید.

۱- گ. ب. آکوف. برخی سوهای مسألهٔ پیدایش گوردها، در پرتو آگاهی‌ها از یشتهای ایران باستان... (مجموعهٔ خاورشناسی)، ۲، ایروان، ۱۹۶۴، ص ۳۴۵.

۲- چنان چه، **یاقوت الحموی**، **معجم البلدان**، مجلد ۴، ص ۴۴۰.

۳- **بنگرید: شمیم همدانی... گوردستان**، تبریز، ۱۳۱۲، ص ۳۲.

۴- **خ. آبیوان گردان** - «قفقاز»، ش ۱۶، ۱۷، ۴۹، ۵۰ و ۵۱، سال ۱۸۴۸.

5- ht. U. pnaqjon. Z. VIII. t. 2-355

6- Uowpwjw G. Umpwpu. bphmu, 1940, t. 15

۷- چنان چه، در این باره **بنگرید: ای. م. دیاکنف**. تاریخ ماد، مسکو، ۱۹۵۶، ص ۱۲۶.

۸- **بنگرید: جستارهایی پیرامون بررسی خاور زمین**، ش ۲، پتروگراد، ۱۹۱۵، ص ۱۶۳.

** باید شاه آباد پیشین و اسلام آباد کنونی باشد. ت. وهبی نسخهٔ خطی، ص ۱۹.

۱۰- **بنگرید: گردان و تعلق تاریخی و قومی آنان**. ص ۴۶، ۵۲.

این یادآوری دارای اهمیت است که در سرچشمه‌ها، خبری از کوچ مردم گور ایران خاوری به این خطه یافت نمی‌شود. اما، نکته‌ای هست که آن را نادیده نشاید گرفت. برهان تبریزی با وابسته ساختن «گوران» و «گور» به نامی که ورهران به آن آوازه داشت، درباره گوران می‌نویسد که «قبیله [ای] باشند از کفار هندوستان».^(۱) در شاهنامه فردوسی هم، داستانی است در این باره که یکی از پادشاهان هندوستان، دوازده هزار رامشگر به بهرام‌گور پیشکش کرد^(۲) و وی، آنان را به لرستان کوچانید و پیدایش لران از آنان است.^(۳) چنان که می‌بینیم، سخن همانا بر سر لران است و چنین می‌نماید که این روایت، هیچ دخلی به گوران نداشته باشد و اما، در این جا نمی‌توان بر دو نکته چشم پوشید: نخست، وابستگی متقابل لر-گوران و دوم، داده وابسته به گوران‌ها چون «کفار هندوستان» که می‌توانسته‌اند به باختر ایران آمده، سرآغازی بر گوران باشند.

از آن جا که بر آنیم دوباره به این «کفار» بازگردیم، یادآور می‌شویم که خبر برهان تبریزی در این باره، یگانه اشاره به وابستگی متقابل هندیان و گردان نیست. داده‌هایی از این دست، فراوانند و این جستارها، مشکل بزرگی درباره نقش «نخستینه هندی» در پیدایش مردم کُرد - با همه ناهمخوانی شگفتی آور خود - پیش آورده‌اند^(۴) یافته شدن «واژه‌های هندی» در زبان کُردی^(۵)، از سوی دانشمندان کُرد و در افگندن طرح این پرسمان از سوی عبدالرزاق بدرخان که گویا زبان کُردی، یکپارچه، «از ریشه سنسکریت است»^(۶) زمینه پدید آبی این مشکل را فراهم آورده‌اند.

دیدگاه‌های مربوط به نقش عنصر هندی در پیدایش قومی گردان، نخست و امدار هستی داشتن «نخستینه لولی» در میان آنهاست که پیدایششان را از هند می‌شمارند. در این زمینه، همسان ساختن زبان کُردی و زبان لولی از سوی ف. گروه^(۷)، نه تنها از کوشش او برای انجام

۱- برهان قاطع، ص ۱۰۱۱.

۲- بنگرید: ی. ا. برنلس. تاریخ ادبیات تاجیکی - فارسی. برگزیده آثار، ج ۱، مسکو، ۱۹۶۲، ص ۲۱۸؛

V. Minorsky. Les Tsiganes luli, et Lur persans. JA. Avril-Juin. 1933.

۳- بنگرید: ف. لوشان. ص ۷۹. نیز در این باره بنگرید: پژوهش پُت:

Die Zigeuner in Europa und Asien. S. 90.

۴- چنان چه: ال. ویلچوسکی. گردان. درآمدی بر تاریخ مردم‌شناسی خلق کُرد. مسکو، ۱۹۶۱، ص ۹۸-۹۹ و ۱۵۹.

۵- بنگرید: احسان نوری. ص ۴۲-۴۳. اخبار ستاد منطقه قفقاز. ش ۲۰، ۱۹۱۳، ص ۱۲.

7- F.H. Groome. Kurdish or Gipsy. "The Atenaen", No 3654, 1897. p. 635

کاری ناب، بی همتا و بی پیشینه، بل همچنین از کاوش و جستجو در پُرگیر (محیط) کُردی و از جمله، در پُرگیر گورانی برای یافتن «تیره‌های لولی» سرچشمه می‌گیرد. در این زمینه، چگنی^(۱) که نام آن به "tsigan"^(۲) وابسته می‌شود، در جای نخست است.^(۳) سیاه منصور، زنگنه^(۴) و نیز چند تیره دیگر و از جمله تیره بزرگی چون طالبانی، نزدیک به آن جای دارند.^(۵) پس، همین بس که به نقشه کُردستان نگاهی بیاندازیم تا ببینیم که «تیره‌های لولی» در خطه‌ای پهناور، در بخش جنوبی که چنان که می‌دانیم زیستگاه گوران‌هاست جای گرفته‌اند. در ضمن، ک.بده، به هنگام یادآوری زنده بودن نام‌های گوناگون «لولی» از جمله «زنگنه» در میان کُردان و نیز لران، هشدار می‌دهد که اگر از این جا در نقش نخستینه لولی در پیدایش قومی کُردان نتیجه‌گیری کنیم، نتیجه آوری مالرزان و ناستوار خواهد بود، زیرا این نام‌ها نه تنها برای کُردستان، بلکه برای همه ایران، نام‌هایی عادی و پیش پا افتاده هستند.^(۶)

باری، یافتن نخستینه «لولی» و «هندی» در پُرگیر گوران‌ها، گواه آن نیست که گوران‌ها، به راستی لولی هستند، بل از آن است که کوشیده‌اند حال و روزی را روشن کنند که گوران‌ها را جدا از دیگر گروه‌های کُرد به معنی مردم کرمانجی، باز می‌شناساند. از این جستار که رولینسن به گاه کوشش برای روشن ساختن ویژگی‌های آنان به این نتیجه رسیده بود که کُردان کلهر، نوادگان یهودیان باستان‌اند که بخت النصر آنان را از یهودیه به کوه‌های زاگرس کوچانیده است^(۷)، می‌توان دریافت که این کندوکاو تا چه اندازه دور رفته است. برای همین، شگفت‌آور نیست که توده بزرگی از دانشوران، بهتر می‌دانند برای یافتن نیاگان گوران‌ها چندان دور نروند و آنها را در سرزمین ایران جستجو کنند.

در این زمینه، دیدگاه‌های و.ف. مینورسکی، شاید از همه بیشتر نمونه باشد. چنان که می‌دانیم، در گزارشی که وی در بیستمین کنگره جهانی خاورشناسان برخواند، این بر نهاده را

۱- شرف نامه. چاپ قاهره، ص ۴۲۹.

۲- tsigan، در روسی و واژه‌های هماوای آن در زبان‌های آلمانی و مجاری و چند زبان دیگر به معنی لولی است از آن جا که در کتاب، نام چگنی با tsigan همبرگردیده است. مترجم هم، خود این واژه را آورده است و این پندار در او پیدا شده که در زبان لولی‌ها و یک یا چند زبان هندی نوین و باستانی هم، باید لولی نامی هماوای tsigan داشته باشد. - س.ا.

۳- کُردان. درآمدی بر تاریخ مردم‌شناسی...، ص ۹۸. ۴- بنگرید: شرف‌نامه، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۳۶۹-۳۷۱.

۵- بنگرید: نیکیتین. کُردان، مسکو ۱۹۶۷.

۶- بنگرید: K.Bode. Travels in Luristan and Arabistan, V. II, London, 1845, p. 68, 100.

۷- بنگرید: گ.ب. آکوف. کُردان و سنگ‌نشته بستان «Rya - taza»، ش ۲، (۱۹۶۸)، ۶ ژانویه.

پیش انداخت که گردان قومی هستند که از ایران خاوری برخاسته‌اند.^(۱) اما، به گاه پژوهش درباره گوران‌ها، دیدگاه‌های او دچار دگرگونی شد که دیگر پیدایش آنان را نه از ایران خاوری، بلکه از کرانه‌های دریای مازندران می‌داند.^(۲) و.ف. مینورسکی، با یادآوری این که تاریخ نام «گوران» بیش از دو هزار سال است، چنین در می‌یابد که آن، با نام دودمان فرمانروای "Ga(w)barak" در کرانه دریای مازندران، از یک ریشه است و همین نام، شکل باستانی گوران است و از این رو، گوران‌ها مردمی هستند که از کرانه‌های دریای مازندران آمده‌اند.^(۳) این دیدمان‌های مینورسکی، بنیادشان بر دیدگاه‌های وی درباره نقش نخستینه‌های دریای مازندران در پیدایش قومی گردان است که روی هم رفته، بیش از اندازه بزرگ نموده شده است و ما می‌بایست وابسته به این نکته، به دو پرسمان که برایمان اهمیتی فراوان دارد روشنی بباندازیم.

نخست، سخن در این باره است که تنها، و.ف. مینورسکی نیست که پیدایش قومی گردان را از بخش‌های کرانه خزر می‌داند. این گرایش را در کارهای ال. ویلچوسکی هم، می‌بینیم. چنانچه وی، درباره دودمان نامه مشایخ شمدینانی، در آوازه آنان - گیلانی -، «یاد و نشانی» از پیدایش آنان از گیلک‌های کرانه دریای مازندران می‌بیند.^(۴) اما این دیدگاه او، تاپ خرده گیری ندارد و آن هم، تنها از این رو نیست که خود ال. ویلچوسکی، در جای دیگر، آنان را به «کلدانیان» وابسته می‌کند.^(۵) و در پی و.ف. مینورسکی، احتمال ارتباط پایگاه این پیران (مشایخ) - شهرک نهری - را با نام نائیری باستان یادآور می‌شود.^(۶) سخن بر سر آن است که گیلک‌های کرانه دریای مازندران از این رو نمی‌توانسته‌اند سرآغازی برای این گردان باشند که نام گیلک با نام گیلانی وجه انبازی ندارد. برای یافتن ریشه این نام، نیازی نیست که در کرانه دریای مازندران در گیلان بگردیم، زیرا شهرکی همان گیلان، در کرمانشاهان هست^(۷) و

1- V.Minorsky. Les Origines des Kurdes. - "Actes du XX-e Congres des orientalistes 1930." Bruxelles, 1940, p. 143-152

۲- کوتاهی در این باره. و. نیکیتین. گردان. مسکو، ۱۹۶۴، ص ۲۰۰-۲۰۱.

۳- بنگرید: و.ف. مینورسکی تاریخ شیروان و دربند. مسکو، ۱۹۶۳، ص ۳۲-۳۳.

۴- بنگرید: گردان، درآمدی بر تاریخ قومی...، ص ۱۵۳.

۵- همان جا ص ۱۴۶.

۶- بنگرید: جستارهایی پیرامون بررسی خاورزمین. ش ۲، پتروگراد، ۱۹۱۵، ص ۴۷۲.

۷- بنگرید: علی رزم آرا. کرمانشاهان. تهران، ۱۳۲۰، ص ۲۱، ۳۱.

شیخ عبدالقادر گیلانی - عارف پرآوازه سده‌های میانه و بنیانگزار فرقه قادریه^(۱) که هم پیران شمدینان و هم، خاندان بزرگ فتودال عرب در جنوب ایران - الجیلانی - به سرکردگی رشید عالی جیلانی که گمنام هم نیست دودمان خود را به او می‌رسانند، از آن گیلان برخاسته‌اند؛ درباره نام این گیلان در باختر ایران باید گفت که شاید در این نام، یادی از یکی از تیره‌های کهن کُرد - تیره گیل - هست^(۲)، شرف خان بدلیسی، به گاه یادآوری از گردان گیل در خراسان، آنان را در جمله گردان ایران می‌آورد^(۳) و این بدان معنی است که پویه گیل‌ها نه این که از خاور به باختر، بل از باختر ایران به خراسان بوده است. دوم، این که سخن بر سر جستجو‌هایی است که دیری است برای یافتن ریشه نام «گوران» انجام می‌گیرد. همپای برآوردن این نام از «گور» و «گوبَرک»، در ادبیات، رمزگشایی‌های دیگری هم دیده می‌شود که یکی از آنها از آن ن. یا. م. است و نایکسانی این رمزگشایی با اندیشه‌های دیگر، در آن است که اندیشه خردگرایانه‌ی وابسته ساختن «گوران» با «کُرد» در آن جاست.^(۴) سخن بر سر آن است که اگر نام خطه‌هایی که بیشتر، آنها را «گهواره نژاد کُرد»^(۵) می‌نامند در دیده داشته باشیم - چنان چه، خطه‌هایی که در سرچشمه‌های ارمنی نام آنها بشکل کردوک^(۶) به چشم می‌خورد - روشن می‌گردد که نام این‌ها در سرچشمه‌های یونانی - رومی، گاه گُردونَه‌نا و گاه، گُردونَه‌ناست^(۷) که آن را یکی از شکل‌های آغازین «کُرد» می‌شمارند و این نام، در آثار چندی از مؤلفان «کرتین» و در نوشته‌های برخی دیگر، «گرتین» است^(۸) و این، امکان فرگشت آواهای آغازین «کُرد» و «گوران»، یعنی «ک» به «گ» را می‌نمایاند.

چنین می‌نماید که احتمال فرگشت واپسین آواهای این نام‌ها از این هم بیشتر باشد، یعنی

۱- چنان چه، درباره او بنگرید: Seyyid Abd - al - Kadir - Guilani, un grand saint de Islam, 1076-1168, "Grand figures orientales" V, paris, 1938.

۲- بنگرید: حسین حزنی، کوردستان موكورمان...، ص ۱۳۱.

۳- شرف‌نامه، ج ۱، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۳۷۰.

۴- بنگرید: منطقه نظامی فراسوی قفقاز، ج ۲۰، ب ۲-۳، ۱۹۱۱، ص ۱۳۷-۱۳۹.

5- Hartmann M.Bohtan. Mitteilungen der Vorderasiatischen Gesellschaft. No 2. 1896

wpjw, G. Umpwpu. bphwu, 1940 t. 15, 45.

۶- بنگرید:

Real Encyclopedie, II, p. 640-641.

۷- بنگرید:

۸- گ. ب. آکوپف. کوده خاورشناسی، ۳، ۱۹۶۴، ص ۳۴۶... (در سرچشمه‌های باستانی از مردم خطه زاگرس، مرد - گرد یاد شده است).

«رد» - «ر». شرح این قانونمندی آواشناسانه کردی راف. یوستی آورده است^(۱) و ما، تنها باید این نکته را بر آن بیفزاییم که افتادن حرف پایانی، در زبان کردی، پدیده‌ای پیش پا افتاده است، چنان چه: «دست» - «دس»، «کار» - «کار»، «مرد»، «مر» و جز این‌ها. از آن چه گفتیم چنین بر می‌آید که «کرد» می‌تواند در نام «کُرمناج»، به «کر» و در نام «گوران»، به «گور» فرگشت داشته باشد.^(۲) وابستگی «کرد» - «گوران» از این رو بیشتر شاید بود که در زبان کردی، دو گونه جمع هست: "ed" (د) و "an" (ان) و اگر چنین بر شمریم که نخستینه انبازانه «کُر» - «گور» شالوده واژه‌های «کرد» - «گوران» است، آنگاه روشن خواهد شد که نایکسانی این دو واژه یک با دیگری، همانا در شکل جمع آنهاست.

اما، در وابستگی با این راه‌های ممکن بازگشایی زبان‌شناسانه، پرسشی پیش می‌آید: از چیست که نامی یگانه، بر شالوده زمینه‌ای یگانه، بر دو گونه نمایان می‌گردد و در همان هنگام، نمایانگر مقوله‌ای یگانه نیست - هنگامی که «کرد» برای نشان دادن مردم گرد است، «گوران» تنها بخشی از آن را می‌نمایاند. این پرسش، از این رو هم درخور نگرش است که پدیده‌ای همانند، اما در تناسبی ناهمسو، در زمینه ایران خاوری نیز می‌بینیم - غور - و در همین تناسب «کُرت» - «غوری»، دومی نمایانگر قوم و کُرت نشان دهنده بخشی از آن قوم است.^(۳) به رغم نبودن پاسخی بر این پرسش، واقعیت بافت «کرد» - «گردان» بر زمینه کردستانی و «کرت» - «غور» بر زمینه ایران خاوری، به ویژه اگر وابستگی مردم غور و غرجستان و این نکته را در دیده داشته باشیم که فرمانروایان غرجستان دارای آوازه «گوران شاه» بوده‌اند^(۴)، نمی‌تواند ما را به راستای اندیشه‌هایی معین نراند. از این جا، وابستگی «گور» - «غور» - «گوران» نمودار می‌گردد که به ویژه در زمینه «کر» - «کرت» - «غُرچ»، درخور و شایان نگرش است.

با یادآوری انبازی این گروه‌ها در ایرانی بودنشان، بر تافتن روشنایی بر این نکته‌ها آسان می‌گردد. لیک، در این جا، آن «اما»یی پیش می‌آید که ایران‌شناس - وای. آبا یف -، درباره اش هشدار داده است که به گاه راهی شدن به دیار کافت و کاوهای ریشه‌یابی، بایستی برای روبرو

1- F.justi. Kurdische Grammatik. S-pb. 1880, S. 38

۲- بنگرید: باری دیگر درباره سخن چلبی. ص ۱۳۷.

۳- بیشترین آگاهی‌ها درباره این دودمان که از میان غوریان سر برآورده‌اند، در کتاب Die Mongolen in Iran نوشته B.Suple برلین، ۱۹۵۵، آمده است.

Hamsae Isphahanis Annalium Libre X. petropoli - Lepsiac 1844-1848, p 58.

۴- بنگرید:

شدن با هر گونه شگفتی آماده بود. در این باره، شگفتی، همانا این است که بافت یاد شده، نه تنها بر زمینه‌ای ایرانی، بل بر زمینه‌ای ارمنی. «گرد» - «گرچ» و نه همان بر زمینه‌ای هند و اروپایی، بل همچنین بر زمینه‌ای گرجی، در آن جایی دیده می‌شود که «کرت (اوتلی) با نام گروه‌های گرجی همراه است و در این باره، نیاز به سخن هم نیست که نخستینه «گر» + «ج» که به پندار و ف. مینورسکی، در زبان‌های فراسوی قفقاز، به یاری آن نام‌های قومی پدید می‌آید^(۱)، اساس شکل «گرچ» است. کار از این رو هم پیچیده‌تر می‌گردد که پدیده‌هایی همانند، تنها در این حوزه بررسی دیده نمی‌شوند. برای مثال، از میان موردهایی بی‌شمار از این دست، یادآور می‌شویم که اگر «باش» ترکی را از نام مردم باشکیر بدور اندازیم، چنین می‌نماید که اساس این نام در این مورد، چنان که ابن فضلان آورده است، شکل «گیر» - «باشگیر» - و^(۲) در جایی دیگر، از جمله در خود نام «باشکرت» - «کرت» - باشد.^(۳) زبانشناسی هند و اروپایی، در تفسیر «درست» خود، نکته‌هایی از این دست را تصادفی می‌نامد و پیروان جریان یافثی^(۴) در زبانشناسی، آن را ساختمایه زبان‌های گوناگون می‌خوانند و برای مثال، می‌گویند که «گرد» ایرانی و «کرت» گرجی، گونه‌گونی‌های یک «نخستینه یافثی» هستند.^(۵) با نپذیرفتن هیچ‌یک از این دو دیدگاه درباره گسترش این نام‌ها در حوزه‌های گوناگون قومی و زبانی، آنها را همچون گواهی بر سرشت غیر قومی شان ارزیابی می‌کنیم. در این نکته شک نیست که نام‌های «گور (ان)» گروه‌های گوناگون مردم ایرانی نیز، از انبازی پیدایششان از یک تیره نبوده، بل از آن روست که «گور» - «گوران»، با داشتن دورنمایه معین اجتماعی، نمایانگر گروه‌های هم‌گونه مردم بوده است. چنان‌چه، ریشه‌شناسی مردمی کرد، «گوران» را از «گاوران» می‌داند و چنان‌که سپس خواهیم دید، به آن سایه‌ای روستایی می‌دهد که نه تنها به معنی «بذری کار»، بلکه هر از گاهی، «چوپان» نیز هست. این نکته، از این رو درخور نگرش است که در آن، گرایش به کافت و کاو، نه در «ریشه قومی»، بلکه در زمینه‌ای به چشم می‌خورد که به مشخص گردیدن گروهی از مردم به شکل توده گوران انجامیده است. نوشته برهان تبریزی هم درباره واژه «گوران»، شایسته نگرش

۱- و. ف. مینورسکی. تاریخ شیروان و دربند. مسکو، ۱۹۶۳، ص ۳۲.

۲- سفرنامه ابن فلان در ولگا، لنینگراد، ۱۹۳۹، ص ۶۶. ۳- بنگرید: ابوزید بلخی ۱۸۷۸، ص ۱۷۸.

۴- یافه تیک. ۵- باری دیگر درباره سخن چلبی، ص ۱۳۹.

است. او می نویسد. گوران نام آتش پرستانی است که بهدین و از جماعت زرتشت هستند.^(۱) در این نوشته، دو نکته بسیار مهم مورد توجه است: نخست این که امکان می دهد ریشه «گوران» به مفهوم «آتش» - به کردی «گر» رسانیده شود، زیرا همگونه های کردی نزدیک به آن کمیاب نیستند؛ می دانیم که «شمسیک» از واژه عربی «شمس» یعنی خورشید است و می دانیم که شرف خان بدلیسی، نام «روژکی» را از واژه «روژ» (روز) به همان معنی می آورد^(۲) و این که به رغم روشن ساختن نام «سوران» به مفهوم «سرخان»^(۳) از واژه کردی «سور» (= سوخر) که از نگاه شکل به «گوران» نزدیک است، اساسش «سور» (= سوخر)، باستانی کردی، یعنی آفتاب است.^(۴) پس، ما شالوده ای داریم که «گوران» را از «گور»، به معنی آتش بدانیم و آن را به سان «آتش پرست» نمودار سازیم.^(۵)

چنین روشنگری ای از این رو گمانپذیرتر است که نخست، بیشتر گوران ها بر کیش علی الهی هستند و شیخ عبدالقادر گیلانی که پیشتر از او یاد کرده ایم، این کیش را با مذهب اسمعیلیان و حتی قرمطیان یکی دانسته، نوشته است که تنها «گردان وحشی» و «بازماندگان زرتشتیان» می توانسته اند به این کیش بگروند.^(۶) این نوشته، با همه دشمنی اش با «بازماندگان زرتشتیان» دارای یادآوری گرانبهایی درباره وابستگی کیش علی الهیان به باورهای باستانی و کهن ایران است. ف. کومن، در ستایش بر کتاب و. ف. مینورسکی درباره علی الهیان، در این باره نوشته است که در این کیش، «آیین بسیار کهن مغان» بر جای مانده است.^(۷) در این زمینه، بنا به گفته پ. لرخ، مسلمانان علی الهیان، تنها کاری زیرکانه برای پرده پوشی آتش پرستی شان است.^(۸) در این میان، اگر در این باره هم سخن نگوییم که علی (ع)، برای اینان خدا بوده، یکی از هفت جلوه اوست و نخستینه «علی» در نام علی الهیان، به گفته

۱- برهان قاطع، تهران، ۱۳۳۶، ص ۱۰۱۱. ۲- بنگرید: شرف نامه، ج ۱ مسکو، ۱۹۶۷، ص ۲۰۳.

۳- بنگرید: همان جا، ص ۳۲۳.

۴- و. دیتل روشنگری دیگری بر این نام داده است. کتابخانه برای قرائت، ج ۹۵، ب ۲، ژوئن ۱۸۴۹، ص ۱۹۷.

۵- بنگرید: و. ف. مینورسکی. جستارهایی برای پیکاو و آموزش فرقه مذهبی ایرانی «اهل حق»، یا علی الهی ب ۱، ۱۹۱.

V. Minorsky. Notes sur la secte des Ahl - e HaQQ - paris, 1921.

6- V. Iranow. The truth - worshpers of Kurdistan. 1953, p. 18

7- Suria. 1222, p. 262-263

۸- ب. لرخ. پژوهش هایی درباره گردان ایران و پیشینیان آنان از کلدۀ شمالی، کتاب نخست، سنت پترزبورگ، ۱۸۵۶، ص ۵۳.

و ابوانف، به هیچ رو نام خلیفه چهارم نبوده، نمایانگر واژه «اعلی» - والاست^(۱)، خود واقعیت بغانی ساختن علی (ع)، گونه‌ای بت پرستی در کهن‌ترین شکل آن است. با آن که هدف از این نوشته، درنگ درباره علی‌الیهان نیست^(۲)، به این داستان کنجکاوی برانگیز در می‌نگریم که به روزگار زندگی علی ابن ابیطالب (ع)، یکی از تازیان عبدالله بن سعد گفت که علی (ع) خداست؛ علی (ع)، در پاسخ به این ادعا، فرمود تا عبدالله و پیروانش را دستگیر کنند و به آتش بیاندازند؛ این «علی‌الیهان» همین‌که به آتش انداخته شدند، فریاد برآوردند که اکنون دیگر خدا بودن علی بر آنها راست شد، زیرا پیامبر (ص) گفته است: «کسی با آتش کیفر نمی‌دهد مگر خدا».^(۳) از این جا این نکته روشن می‌گردد که چرا یکی از مقدسان علی‌الیهان، گفته است: «علی منم».^(۴) نام این مرد مقدس خوان آتش بوده است. پس، همسان دانستن علی‌الیهگیری با فرقه ارمنی آره‌وردیک‌ها - «فرزندان آفتاب» -، شگفت‌انگیز نیست^(۵) و در این زمینه، سخنان آنان به ابن فقیه و یا کر (پسر - س.ا.) فقیه، پژوهاکی ویژه می‌یابد:

فقیها! ما خدا نیستیم، اما از خداییم. ریشه ما آتش است و از آتش زاده‌ایم.^(۶) این نکته‌ها، پرتوی است بر چرایی بازگشایی «گوران»، همچون «آتش پرست» و ما را بر آن می‌دارد که برای یافتن ریشه‌های باورهای گوران‌ها - علی‌الیهان -، چنان‌که هرولینسن نیز در آن اندیشه بوده است، در جاهای باستانی به جستجو بپردازیم^(۷)، افزون این که موضوع اساسی افسانه‌های آنان به لرستان و به‌ویژه به جنوب کردستان و از جمله به زهاب، جلگه رودخانه سیروان و جز این‌ها وابستگی دارد.^(۸) وابسته به این، یادآوری این نکته مهم است که علی‌الیهان، همراه با باورهای باستانی، جاهای مقدس کهن‌روزگاران، چنان‌که «آتشگاه»

1- V. Ivanow. p. 55

۲- یکی از نخستین شرح آنها این است: H. Southgate. Narrative of a tour through Armenia, persia and Kurdistan, Mesopotamia. V. I, London, 1840. p. 140-142

3- E.B. Soane, p. 385

4- V. Ivanow, p. 205

۵- همان جا، ص ۳۷، ۷۰.

۶- همان جا، ص ۱۱۳؛ متن فارسی: اهل حق، تهران، ۱۳۳۹، ص ۳۶ (مترجم این بیت را از روسی به فارسی دوباره بازگردانیده است).

7- H. Rawlinson. - IRGS, v IX, pt. 1; 1839, p. 36

8- V. Minorsky. The Guran - BSOAS. V. XL, pt. 1. 1943

طاقگر^(۱) در زهاب^(۲) یا دکان داوود را که پیکره‌ای باستانی با نگاره مراسم آتش پرستان است^(۳)، همچون مرده ریگی به میراث دارند.

همه این واقعیت‌ها، این اندیشه کبُده را برای ما روشن می‌کند که در نیمه سده نوزدهم میلادی گفته است: «گردان گوران از جمله آن اندک شماری هستند که تا اندازه‌ای، نشانه‌های زبان کهن گبران را نگه داشته‌اند»^(۴). شگفت‌آور نیست که و.ف. مینورسکی در پرتو همین اندیشه^(۵)، با تکیه به زبان و فرهنگ مردم جنوب گُردستان، در ناهمسوی برآمده‌های دیدگاه خود جای گرفت و یادآور شد که این گردان، «مردمی یکسره بومی هستند و شاید هم با زندگی در بخش باختری سرزمین مادها، یکی از وارثان بی‌میانجی آنان باشند»^(۶).

پرسشی پیش می‌آید، آیا به روزگار باستان هم از گوران‌ها یاد کرده‌اند یا نه؟ در جستجوی پاسخ به این پرسش، نمی‌توان از نام گائورانیه در متن‌های آشوری - «خطه‌ای میان اورارتو و سرزمین هیمره»^(۷) نادیده گذشت، افزون این که هیمره همان کیمریه است که در سده هشتم پیش از گاهشماری ترسائی، در بخشی در جنوب دریاچه اورمیه بوده است. اما، در این جا به این واقعیت بر می‌خوریم که سرزمین گائورانیه، در متن‌های اورارتی، در جمله سرزمین‌های بخش دریاچه سیوان آمده که جاپای آن را در نام امروزی گارنی، در ارمنستان جستجو می‌کنند.^(۸) ب.ب. پیترفسکی این برابرنهی‌ها را نپذیرفته، یادآور می‌شود که در این جا، هیمره در سرچشمه‌های آشوری را نه کیمریه کنار اورمیه، بلکه کاپادوکیه باید دید.^(۹) لیک، می‌نماید که اگر چنین باشد، گورانیه هیچ ربطی به گوران‌ها ندارد. اما، هیچ‌یک از این‌ها، حقیقت وابستگی گوران‌ها و از جمله، علی‌اللهیان را با روزگاران کهن جنوب گُردستان وانمی‌زند. کانون ورجاند و پرآوازه سلطان سهاک، از جمله گواه و نشانه‌های بی‌شمار است.^(۱۰) به‌رغم

۱- گرباکسره و نیز با فتح گاف در کردی، یعنی شعله آتش - س.ا.

۲- بنگرید: و. نیکیتین. گردان. مسکو، ۱۹۶۲، ص ۲۲۵-۲۲۶.

3- E.B. Soane, p. 384

۴- ک. بده. یادداشت‌های سفر... کتابخانه برای قرائت، ج ۱۲۳، ب ۱، ج ۲، ژانویه ۱۸۵۴، ص ۱۸.

CL. Bode. Travels... V.I, p. 180.

هنیز، در این باره، بنگرید:

ع.و.ف. مینورسکی. گردان. پترزبورگ، ۱۹۱۵، ص ۳. ۷- ای.م. دیاکف. AWIU، ش ۵۰.

۸- بنگرید: خلعتیان درباره برخی نام‌های جغرافیایی ارمنستان باستان، در وابستگی با سنگ‌نبشته‌های وان. «باستان خاوران» ج ۲، ش ۲، ۹۰۱، ص ۱۳۱.

۹- ب.ب. پیوترفسکی. پادشاهان وان. مسکو، ۱۹۵۹، ص ۲۳۲-۲۳۳.

۱۰- بنگرید: و.ف. مینورسکی جستارهایی پیرامون بررسی خاورزمین، ج ۲، پترزبورگ، ۱۹۱۵، ص ۲۰۱.

کوشش و ایوانف که می خواهد استوار کند در نام سهاک، شکل ارمنی نام اسحق یعنی زهاک را داریم^(۱)، دلیلی در دست نیست که برای پیدایش این نام، این چنین دور برویم، زیرا در میان گردان، نام ضحاک نامی استثنایی نیست.^(۲) سخن بر سر نام ضحاک شاه است که از داستان های کهن اوستا و از شاهنامه فردوسی بزرگ بر آن آگاهی داریم و بارها این نام را با نام دهیوک - پادشاه ماد - یکی دانسته اند. با به دیده داشتن این نکته، فراموش نباید کرد که زیارتگاه سلطان سهاک، از یادگار های کهن همسنگ دکان داوود است که آن را از پادشاه آستیاگ می دانند^(۳) و افزون بر آن، نگاره یک مادی آتش پرست بر روی آن کنده شده است.^(۴) از این جا چنین بر می آید که در آن، گر امیداشت ضحاک - پادشاه افسانه یی - که بیشتر، او را با کردانشاه مادی - شخصیت گمان پذیر تاریخی - یکی می دانند، همچون مرده ریگی از نیاگان کهن باز مانده باشد.^(۵) ناگفته نماند که این، یگانه یادمان وابسته به نام ضحاک نیست. یاقوت با اشاره به دیگران، نوشته است که شهرزور - یکی از کانون های تاریخی کردستان - به دست این خودکامه خون آشام بنیاد شده است^(۶)، بیهوده نیست که نام این شهر را چون شهر ستم زورگویانه معنی می کنند.^(۷) سخن کوتاه، وابستگی علی اللهیان و گوران ها به کهن روزگاران آن مرز و بوم، در این نکته ها باز تابیده است و شگفت آور نیست که و.ف. مینورسکی، در همان اثر پژوهشی گوران، به رغم گفته خویش درباره پیدایش گوران ها از دیلمیان - گوبرک - یاد آور می شود که اینان بیش از دوهزار سال است که در جنوب کردستان اند.^(۸) بدین سان، پس از بازنگری داده ها، در این باره که گوران ها از روزگاران بس کهن، در نشیم کنونی شان می زیند، به این مشکل می پردازیم که گوران به چه معنی است. در آغاز، یاد آور می شویم که در شرف نامه، «گوران»

V. Ivanov, p. 8-9

۱- اکویف، کوده ی خاورشناسی، ۲، ص ۳۲۹، ۳۳۰؛

2- G. Rawlinson. The History of Herodotus. London, 1880, p. 395

3- E. Herzfeld. Archeological History of Iran. London, 1935, p. 30

۴- فهرست مختصری از آثار و انبیه تاریخی ایران، رساله ۱، تهران، ۱۳۰۳، ص ۳۶.

5- Safrastian. Kurds and Kurdistan. London, 1948

E.B. Soanc, p. 212-222.

۶- تاریخ شهرزور. چنان چه، بنگرید:

۷- شمیم همدانی. کردستان. تبریز، ۱۳۱۲، ص ۲۳. در ضمن، کاتب چلبی خاستگاه این نام را از شارفیروز می داند که به معنی شهر فیروز است و یا به پندار / ل. ویلچوسکی («گردان. درآمدی بر...»، ص ۹۸)، «پیروزی فیروز» «پیروزی» بی میانجی از راه «جنگ» - «شار» روزگاری، نام شهرزور، نیمراه بود، زیرا در نیمه راه شیز به مدائن جای داشت (بنگرید: و.و. بارتولد. ایران، ۱۹۰۳، ص ۱۳۸). نام منطقه این شهر هم، به سان خود شهر که اکنون ویران شده، همان شهرزور یا به گردی، شارزول است... شمیم همدانی، ص ۲۳.

۸- به شرح کوتاه در این باره، بنگرید: و. نیکیتین. گردان. مسکو، ۱۹۶۴، ص ۲۰۰.

سه بار چون تیره‌ای ویژه - «طایفه گوران» - آمده است. یک بار، در این داستان که مردی به نام شاهوردی، دعوی فرمانروایی بر لرستان داشت و به ستیز با شاه عباس، افرادی از طایفه گوران برگرد خویش آورده بود^(۱)؛ دومین بار، در این خبر که سر دودمان خاندان فرمانروایان اردلان، در میان طایفه گوران می‌زیست^(۲) و سومین بار، در این خبر که فرمانروایان برادوست، از طایفه گوران برخاسته بودند.^(۳) از این نوشته‌ها چنین برمی‌آید که «گوران» برای شرف‌خان نام طایفه‌ای مشخص بوده و خود پیداست که آن هم، «طایفه» بدان معنی که وی می‌پنداشته است.

دیری است که «طایفه گوران» را در ادبیات علمی^(۴) و از جمله، در مقاله‌ای ویژه درباره آنان، شرح داده‌اند^(۵)، از این رو، بی‌آن که آن داستان را بیاوریم، یادآور می‌شویم که آ.آرلف، در یادداشت‌هایی درباره گوران‌ها، پی برده بود که همراه با «قبیله‌های گورانی به گونه قلخانی، تفنگچی، بیسانی، گهواره، سیمنی؟، نائیرنیش؟ و جز این‌ها، در «ساخت عشیره‌بی» آنان، جاف‌ها، طایشه‌ای‌ها، نیریژی‌ها، قادر میروسی‌ها و گروه‌های دیگر گردان^(۶) و از جمله، اهل سنت نیز هستند.

چنان که می‌بینیم، در میان گوران‌ها، حتی به معنی باریک این جماعت، نه با یک واحد قومی خویشاوند، بلکه با گروهی گسترده‌تر سروکار داریم که برخی نخستینه‌های غیر گورانی را نیز در خود دارد. به ویژه، در نمونه روابط گوران‌ها و کلهرهای همسایه آنان، یک بادبگر، این نتیجه‌گیری نمایان‌تر می‌گردد و از این رو مهم‌تر می‌شود که سخن درباره یکی از سه گوناگونی («قسم») گردان است. اکنون ببینیم که این کلهران کیستند و چه نسبتی به گوران‌ها دارند؟

چنان که می‌دانیم، گروه بزرگ عشیرتی گردان، به نام کلهر (که نام آن راهم در متن روسی شرف‌نامه درست ترجمه نکرده‌اند)^(۷)، در جنوب باختری کرمانشاهان هستند و مرکزشان در

۱- شرف‌نامه، چاپ قاهره، ص ۸۲

۲- همان‌جا، ص ۱۱۸.

۳- همان‌جا، ص ۲۸۲.

۴- گذشته از پژوهش‌های یادشده رولینسن، بده، سوت‌گات و دیگران، همچنین بنگرید:

K. Ritter. Erkunde, IX.S. 466-473.

۵- آ.پ. کولیاکف. گردان تیره گوران. فرهنگنامه شوروی، ش ۴، ۱۹۴۹.

۶- بنگرید: آ.آرلف. جستارهایی درباره بررسی‌های خاورزمین، ج ۲، پترزبورگ، ۱۹۱۵، ص ۱۸۳-۱۸۴.

۷- در این جا نادرستی‌هایی که در ترجمه روسی شرف‌نامه راه یافته یادآوری شده است که برای خواننده فارسی زبان بی‌جاست - س.ا.

جایی به نام گیلان، در جنوب قصر شیرین است.^(۱) ک. ریتزر، با این یادآوری که توده اساسی کلهر، علی‌اللهی بوده، به دو گروه شهبازی و منصوری بخش بندی می‌شوند، می‌افزاید که گروه نخست، در بخشی از ماهیدشت تا مندلی و گروه دوم در گیلان، ایوان و دری می‌زیند^(۲) بی آن که به این یادآوری کاری داشته باشیم که گویا «کلهر» از نام یکی از کانون‌های کانهر^(۳) که به کانهر باستانی وابسته است می‌آید، یادآور می‌شویم که احسان نوری، ریشه نام «کلهر» را در نام باستانی ایرانی - لهراسب - می‌بیند: می‌نماید که اگر نخستینه «کی» را به آن بیفزاییم و «اسب» را به دور بیاندازیم، «کی لهر» به دست می‌آید که از «کلهر» دور نیست.^(۴) بی آن که به چنین اثبات باستانی بودن کلهرها کاری داشته باشیم، داستانی را که در میان آنان گسترش دارد، می‌آوریم: فرهاد که به خاطر شیرین، در خر سنگ‌ها با کلنگش چشمه می‌جست، کاروانسالار کلهرهاست و خود، از میان آنان برخاسته بوده است.^(۵) شرف‌خان بدلیسی، به هنگام سخن در این باره، در جایی دیگر می‌نویسد که کلهران سه شاخه هستند و دودمان نامه آنان به گودرز پسر گیو می‌رسد: به روزگاران پادشاهان کیان، گیو فرمانروای بابل بود که به کوفه نامبردار است. از وی فرزندی آمد به نام زهام که به فرمان بهمن کیانی به اورشلیم و مصر لشکر کشید و تاراج و کشتاری بی‌شمار کرد... تاریخ نویسان او را بخت‌النصر نامیده‌اند. سپس، بخت‌النصر بر تخت پادشاهی نشست و از آن روزگار، فرمانروایی آن سرزمین به فرزندان و نوادگان آنان رسید. تیره و طایفه اینان را گوران می‌نامند.^(۶) از کوشش برای تاریخی ساختن این داستان^(۷) نیز، درست همان گونه که از سخنان آشنای سن، «فرضیه تخیلی رولینسن» درباره یهودی بودن کلهران پرهیختیم، پرهیز کرده، گواهی او را در این باره یادآور می‌شویم که کلهران «به سان چند تیره و طایفه دیگر جنوب، می‌گویند که پیدایش و خاستگاهشان از شیراز است و آنان پارسیانی از استان‌های جنوبی‌اند».^(۸) ناگفته نماند که سن می‌گوید رهنمونی در دست نیست که کلهران را گرد ندانیم.

۱- بنگرید: کتاب تاریخ مردوخ، ص ۱۰۵، به شرح کلهر از سری رولینسن، بنگرید:

JRGS, V. X, 1841, p. 36-46.

2- K.Ritter. Erkunde, IX, S. 282

۳- بنگرید: کردها و تعلق قومی و تاریخی آنها. ص ۳۳.

۴- احسان نوری، ص ۲۸.

۵- بنگرید: ودیتل... «کتابخانه برای قرانت». ج ۱۱۹، ب ۷، ۱۸۵۳، ص ۱۰.

۶- بنگرید: احسان نوری، ص ۲۸.

۷- شرف‌نامه، ۱، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۳۶۴.

وابسته به این، به ویژه اگر پندار برخی از مؤلفان را درباره «پاک خونی این کلهران»^(۱) در دیده داشته باشیم، پرسیمان بستگی قومی آنان به میان می آید. و.ف. مینورسکی، با تکیه به خود ویژگی های قومی و زبانی، از جمله استوار می کند که زبان کلهران با گویش گوران ها یکسان نیست.^(۲) اما به رغم پندار خود ویژگی و ناهمگونی کلهران با گوران ها، گواهی شرف خان بدلیسی فراروی ماست که می گوید عشیرت اینان را گوران می نامند. از این گفته، باید وابستگی گوران - کلهر را دریافت؛ اما، این پرسمان که گوران ها از کلهران بیرون آمده اند و یا کلهران از آن گوران ها هستند، نکته ای است دیگر. رولینسن، به گاه پاسخ به این پرسمان، چنین می شمرد که بستگی گوران ها به کلهران، اساس وابستگی گوران - کلهر است.^(۳) اما، و.دیتل، بی درنگ به رد این پندار در می آید و می استواراند که کلهران تیره ای جدا از گوران ها هستند.^(۴)

پاسخ به این پرسش که کدام یک از دیگری پدید آمده اند - کلهران از گوران ها و یا گوران ها از کلهران از این رو نیز دشوار است که شرف خان بدلیسی، درباره آنان، چون دو عشیرت آغازین گردان که به یک اندازه باستانی هستند سخن می دارد؛ و این که چنان که ت. وهبی یادآور شده است «باشندگان نواری از رباط تا خانقین، آمیخته ای از گوران ها و کلهراند».^(۵) اما، در این جا، پدیده ای کنجکاو برانگیز به یاری ما می آید. آ.آ.آرف، به هنگام نگارش پی آمد رانده شدن کلهران از خطه خویش در زهاب، از سوی ترکان، در این نکته نکریست که «به زودی، پس از آن که کلهران نام گوران ها را به خود گرفتند - همان نام عامی که پیشتر به همه دهقانان کرد می دادند -، به سه شاخه گردیدند».^(۶) سن، همین را در جاف ها هم دیده است: جاف ها، به هنگامی که اسکان یافته، از ساخت فتودالی - عشیرتی بیرون آمدند، رفته رفته، نام جاف - گوران به خود گرفتند.^(۷)

دیرگاهی است که دانش، پرسمان چگونگی چنین «گردمان و فرگشت» را فرا افکنده است. سن، در کوشش برای روشن ساختن این پرسمان، از «حال و روزی» سخن می آورد که در آن حال و روز «بسیاری از تیره های عشایر جاف و کلهر» به جستجوی بر خورداری از

۱- آ.آ.آرف «جستارهایی...»، ص ۱۶۲. ۲- بنگرید: و.ف. مینورسکی. گردان...، ۱۹۱۵، ص ۱۴.

۳- در این باره: پ. لرخ. پژوهش هایی درباره گردان ایران...، کتاب، ا، ص ۹۹، و. نیکیتین. گردان. مسکو، ۱۹۶۴، ص

۱۹۹. ۴- و. دیتل. همان جا، ص ۱۳، ۲۷.

۵- آ.آ.آرف. ص ۱۸۳. ۶- آ.آ.آرف. ص ۱۸۳.

پشتیبانی گوران‌ها آغازیدند و نام گوران بر خود نهادند.^(۱) چنان که می‌بینیم، سن، گورانی شدن جاف‌ها و کلهران را چون «در آمدن» ساده آنان به «ساخت عشیرتی» گوران‌ها و پذیرفتن نام اینان بر خود، ارزیابی می‌کند.^(۲) اما، به راستی، کار در این جا بسیار پیچیده‌تر از این است. برای باور به این، بسنده است که یادآوری آ.آرلف رابه یاد بیاوریم که «دهقانان گرد را به نام عام گوران» می‌خوانده‌اند و سخن او، درباره کلهران است که ترکان آنان را از قلمرو نیاکانشان رانده بودند. بی‌خود نیست که در سرچشمه‌ها، به گاه سخن درباره جاف‌های گوران، بی‌چون و چرامی‌افزایند که اینان، جاف‌هایی هستند که «تهیدست» شده‌اند. کوتاه این که، سخن بر سر آن است که ما، در نکته‌های پیکای خویس، با در آمدن ساده کلهران و جاف‌ها «به ساخت عشیرتی» گوران‌ها سر و کار نداشته، بلکه سرو کار ما با گورانی شدن اینان، به مفهوم اجتماعی و هم، با آن روندی است که مؤلفان انگلیسی، آن را detribalization^(۳) می‌نامند و آن، هنگامی است که گردان دامدار عشیرت که «تنگدست» شده‌اند، در پی از هم پاشیدن ساخت فئودالی - عشیرتی، اسکان می‌یابند و به ترکیب مردم کشاورز (رعیت - س.ا.) در می‌آیند^(۴) و به گوران فرگشت می‌کنند. وابسته به این نکته، این پرسمان پیش می‌آید که در این جا، «گوران» یعنی چه و به چه کسانی گفته می‌شود؟

در پاسخ به این پرسش، به یاد می‌آوریم که جامعه فئودالی کرد، به دو لایه بخش می‌شود: لایه «عشیرتی» یا گردان عشیرت^(۵) و لایه «غیر عشیرتی» - گردان رعیت - که به لایه نخست وابستگی دارد و لایه نخست، در ترکیب سپاهی - فئودالی عشیرت است.^(۶) هدین - خاورشناس هلندی در سده نوزدهم میلادی - با این یادآوری که گردان عشیرتی، در اساس، دامدارند می‌افزاید که «رویاری آنان، طبقه دوم - گوران‌ها - بودند که در کار کشت می‌بودند».^(۷) یکی از مؤلفان روس، در آغاز سده بیستم، نوشته است که برخی از

۱- از و. نیکیتین، ص ۲۶۲.

E.B Soane, p. 381-382.

۲- بنگرید:

S.H.Longrigg. IraQ, London, 1956.

۳- چنان چه،

۴- گ.ب. آکوف. - «اخبار آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان»، ش ۵، ۱۹۶۴، ص ۶۶.

5- Wagner, M. II, S. 235

۶- بنگرید: کارهای انستیتوی اقتصاد آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، ج ۴، ۱۹۵۸، ص

۴۷-۶۵.

۷- از راه ایران، بین‌النهرین و قفقاز. CMA. ش ۳۰، ۱۸۸۰، ص ۹۶.

پژوهشگران «در کردان غیر عشیرتی، قومی ویژه می بینند و آنان را گوران می نامند؛ اما، این به هیچ رو درست نیست: گوران به معنی شبان و چوپان است و کردان عادی را به خواری به این نام می خوانند»^(۱). این نکته، از روزگار ک. ریچ. وف. شارمو^(۲) روشن است و کردشناسان امروز هم، همگی می پذیرندش.^(۳) و. نیکیتین، بانگریستن به همین نکته، نوشته است که نام «گوران» در میان کردان، دارای دو معنی است: از سویی به معنی باریک تر، «چون نام یکی از تیره‌ها» و از دیگر سو، به معنی گسترده تر، نمایانگر «طبقه‌ی معین اجتماعی در میان کردان»^(۴).

از این جا چنین برمی آید که «گوران»، همان گونه که «کُرمناج» در شمال است، معنی همه مردم اسکان یافته و کشتگر جنوب را در کل، می رساند.^(۵) سن، در این زمینه، به گاه سخن درباره زبان گوران‌ها، یادآور می شود که «این دیدمان، روشنگر آن است که چرا بخشی بزرگ از تیره گوران - بخش اسکان یافته اش -، به این گویش سخن می گویند»^(۶). این، می رساند که مردم بومی گورانی و کردان جنوب، از نگاه زبانی، در راستای تاریخ، از دو گروه گوناگون قومی هستند.^(۷)

نیازی به استوار کردن ندارد که در این ارزیابی آویختگی قومی مردمی که این پژوهش درباره آنان است، نخستینه‌های نژادپرستانه دانش بورژوازی هست که از جمله، چنین می شمارد که کردان، همانا نمایانگر والاترین نژاد ایرانی - آریایی اند، اما گوران‌ها، تنها نبرگان ایرانی شده باشندگان باستانی این سرزمین هستند. لیکن، این دیدمان، تاب خرده گیری ندارد، زیرا ساخت اجتماعی جامعه کرد نیز، چون هر جامعه‌ای دیگر، نه همان از سوی عامل های نژادی، بلکه از راه تکامل مناسبات طبقاتی در آن جامعه معین می گردد.^(۸) پس، برای مثال، شگفت آور نیست که تروتیر که از نگاه «تئوریک»، هوادار این دیدمان است، هنگامی که سخن درباره مواردی مشخص است، به ناچار می پذیرد که او خود، میان کردان

۱- قفقاز، ش ۲۱۵، ۲۳ سپتامبر ۱۹۰۰.

2- F.Charmoy. Cheref - Nameh. T. I, pt. 2. S - pb. 1870, p. 27, 209-210

۳- بنگرید: وف. مینورسکی. کردان، یادداشت‌ها و خاطره‌ها، ص ۱۴.

۴- و. نیکیتین. کردان. مسکو، ۱۹۶۴، ص ۱۹۹.

۵- بنگرید: د. ن. مکزی. - «خلق‌های آسیا و آفریقا». ش ۱، ۱۹۶۳، ص ۱۶۳.

V.Stephen. - Kurmanji and the Kurds. - "Near East and India". No 692.

6- E.B. Soane, p. 381-382

۷- بنگرید: وف. مینورسکی. - جستارهایی... ص ۱۸۲.

۸- گ. ب. آکوف. تاریخ انتقادی مشکل پیدایش کردان. ایروان، ۱۹۶۹، ص ۲۸-۲۹.

عشیرت و رعیت نایکسانی نمی‌بیند.^(۱) دیدگاه و.ف. مینورسکی هم، در این باره به همین اندازه می‌تواند نمونه باشد: وی با این دعوی که گویا در کردستان، رعیت «نژادی والاتر» از گردان عشیرت هستند، نمونه‌هایی درباره ایل بانه‌یی می‌آورد که این «تثوری» را در هم می‌شکند. «خاستگاه یگانه» گردان که از این جا سرچشمه می‌گیرد، چیزی است که بر همه پژوهشگران روسی^(۲) و ارمنی^(۳) که آزاد از دیدگاه‌های نژادی هستند روشن است، تا چه رسد به تاریخ‌نویسان کرد.^(۴) در جستارهای مردم‌شناسی درباره باشندگان جنوب کردستان که چنان که دیدیم نه تنها گردان اسکان یافته، بلکه گردان عشیرت هم، «تیره گوران» نامیده می‌شوند، این نکته تأیید می‌گردد.

این می‌نمایاند که گروهی از مردم گورانی که در عشیرت هستند، هنوز هم نام پیشین «گوران» را دارند و گروه‌هایی دیگر که به عشیرت در آمده‌اند، نه این که گوران، بل خاندان‌های سرکرده و یا به نام بخش‌های زیست خویش نامیده می‌شوند.^(۵) گواهی و نیکیتین، در این باره که «گوران‌ها»، مردمی کشتگر در اردلان و چند تیره کوچکی در جنوب اردلان و شمال باختری کرمانشاه هستند^(۶) از این جاست. این، بدان معنی است که گذشته از «عشیره گوران» در جنوب کردستان، باز چند «تیره کوچی» هستند که هر چند، گوران نامیده نمی‌شوند، اما از گوران‌هایند.

در این جا، در نوبت نخست، پرسمان کلهران در میان می‌آید که چنان که دیدیم، از مردم بومی گورانی جنوب کردستان‌اند. ناگفته نماند که سخن، در این جا نه همان درباره خود کلهران، بلکه درباره شاخه‌های جداگانه آنان نیز هست. به گواهی شرف‌خان بدلیسی، اینان به سه شاخه بخش می‌شوند که خطه زیستشان گوناگون است: پلنگانی، در تنگی و ماهیدشتی.^(۷) از این رو، برای نمایان ساختن خطه بود و باش کلهران، باید در مسأله روشن نمودن بخش‌های پلنگان، در تنگ و ماهیدشت گشت و گذاری کنیم. این کار، از این رو بیشتر ضرورت دارد که در تفسیرهای ترجمه روسی شرف‌نامه، چنان «اختراعاتی» شده که دژ مور

۱- تروتو. گردان آسیای صغیر. - IKOIRGO، کتاب هفتم، ۱۸۸۳، ص ۹.

۲- ف. چرنوزوف. اردلان یا کردستان ایران. - اخبار ستاد منطقه نظامی قفقاز، ش ۳۰، ۱۹۱۳.

۳- چنان چه، احسان نوری. ص ۹۱.

۴- بنگرید: و. دپتل. - «کتابخانه برای قرائت». ج ۱۱۹، ب ۷، ۱۸۵۳، ص ۱۴.

۵- و. نیکیتین. گردان، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۲۲۴. ۶- شرف‌نامه. ج ۱، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۳۶۴-۳۶۷.

پلنگان، در بخش سومای، در باختر... در یاچه ارومیه و دژ دیگر - نودز -، با استناد به مستوفی قزوینی! در خاور... تبریز آمده است. سرنوشت کلهران در تنگی هم، از این بهتر نشده است: انتشار دهندگان شرف نامه، به گاه روشن ساختن جای قلعه زنجیر - دزاینان -، با باور به ر. کر - پورتر، آن را به ولایت سالماست انداخته اند.^(۱) درباره جای دژ روانسر - دژ دیگری از کلهر - باید بگوییم که بسیار خنده آور است. سخن نه همان در این باره است که آن را در متن، روانسر^(۲) نامیده اند، بلکه در این باره نیز هست که در تفسیرهای ترجمه روسی، دعوی شده است که گویا «امروز، روانسر، شهرستان و شهری است در آذربایجان ایران، در جنوب سنندج^(۳)، یعنی «آذربایجان ایران، در جنوب سنندج!»...

از آن جا که میسر نیست برای نمایاندن جای دژهای گوناگون درنگ کنیم، یادآور می شویم که نیازی به چنین «شناوری ها» در جغرافیا نیست. سخن بر سر آن است که شرف خان بدلیسی، به گاه سخن درباره کلهران در تنگ، بی میانجی یادآور شده است که در تنگ، در آغاز «ولایت حلوان» نام داشته است^(۴) و سخن، همانا درباره شهر و خطه آشنای باستانی در قلمرو کرمانشاهان کنونی است؛ در سرچشمه های سده های میانه و نیز در ادبیات امروز، این نام به شکل الوند^(۵) آمده و نمایانگر جلگه رودخانه ای به همین نام، در باختر کرمانشاهان است؛ کوهی که بر فراز این جلگه قامت برافراشته، به سان یکی از جاهای فرود آمدن نوح نبی از کشتی^(۶)، آوازه برآورده است.

نمایاندن خطه نشیم کلهران ماهیدشتی، از این دشوارتر نیست. سخن درباره کلهرانی است که در دشت گسترده ماهیدشت، در دو سوی مرز ایران - عراق، در شمال خانقین می زیند.^(۷) نمایاندن بخش های زیست پلنگان دشوارتر است، زیرا این نام، تا روزگار ما نرسیده است. ناگفته نماند که رودخانه الوند، شاخه ای به نام پلکانه (Palkana) دارد و اگر جای زیست پلنگانیان را بنمایانیم، روشن می گردد که می توان گفت همه سرزمین آنان در حوضه همین رودخانه است. شرف خان بدلیسی می نویسد که دژهای دیودز، نودز، دزیمان،

۱- همان جا، ص ۵۶۶ (مراد از سالماست، همان بخش سلماست است که به گویش ارمنی اش آمده است. ارمنی ها آوای

فتحه ندارند - س. ۱. ۲- بنگرید: همان جا، ص ۵۳۲.

۳- بنگرید: همان جا، ص ۳۳۶. ۴- همان جا، ص ۳۶۶.

۵- بنگرید: وف. مینورسکی. جستارهایی...، ص ۱۶۳.

۶- بنگرید: و. دیتل... و کتابخانه برای قرائت ج ۹۵ ب. ۱. ماه مه ۱۸۴۹، ص ۱۸.

۷- بنگرید: شمیم همدانی گردستان، تبریز، ۱۳۱۲. ص ۲۳.

گواه گز، مور، گلانه، نوشور و مراه دمن، از جمله دژها و بخش‌هایی هستند که از آن این مردم بوده‌اند. جای همه این دژها، در نواری که از شمال پشتکوه لرستان به سوی دژهای در تنگی پاوه و روانسر و سپس، به سوی دژ آلانی^(۱) در بخشی به همین نام، در جنوب کردستان مرکزی کشیده شده است، به آسانی نمایان می‌گردد.

از این داده‌ها روشن می‌گردد که کلهران، در جلگه‌ها و دشت‌های باختر شهرستان کنونی کرمانشاهان و اگر به گفته ریچ باور داشته باشیم، تا اورامان و سلیمانیه هم‌جوار آن می‌زیسته‌اند.^(۲) اب. سن می‌نویسد به رغم پندار درباره «ناب بودن» کلهران، اینان «آمیخته‌ای بزرگ» از نخستینه‌هایی هستند که نامی مشترک و یگانه دارند.^(۳) از جمله، گردان بخش ایوان در جنب گیلان هم که «اداره‌ای جدا از تیره کلهر دارند»^(۴)، از اینان هستند. درخور نگرش است که نام ایوان، در آثار روزگار سومریان^(۵)، دیده می‌شود و این می‌رساند که ما، در نام «ایوانی»، یکی از نام‌های ریشه‌دار کهن را داریم. اما، اهمیت این نکته در آن است که «ایوانی» از آن مردم اسکان یافته رعیت است و به عشیرت، نام «کلهر» اطلاق می‌شود. در بخش‌های دیگر نیز که مردم کشاورز، صرف‌نظر از عشیرت «کلهر» نام جای زیست خود را دارند همین نکته را می‌بینیم. چنان‌چه، اینان، در حلوان، «حلوانی» و در گیلان، «گیلانی» هستند؛ درست‌تر بگوییم، گردان گیلانی، از «خاندان خان» و رعایای خان - شرکیه^(۶) - پدید آمده‌اند و چنان‌که در محل به ما توضیح داده‌اند، نام پسین، از «شریک» - «عضو جماعت» - و... «بت پرست» سرچشمه می‌گیرد.

پس، کلهران، بخشی از مردم گورانی جنوب کردستان‌اند که چنان‌که دیدم، همگام با فروپاشی مناسبات فئودالی - پدر سالاری و نهادهای «تبییره‌یی عشیرتی» همخوان با آن، دوباره به گوران «تبدیل می‌گردند». این روند، با نمونه‌هایی بیشتر، در تاریخ دیگر گروه‌های مردم جنوب کردستان و از جمله، در تاریخ «ایل» سنجابی^(۷) که در کنار کلهران می‌زیند، دیده می‌شود. تاریخ اینان از این رو درخور نگرش است که روند شکل‌گیری گوران‌ها در این

۱- بنگرید: شرف‌نامه، ا. مسکو، ۱۹۶۷، ص ۳۶۱-۳۶۶.

2- CL. Rich. Narrative...I, p. 217-281

3- E.b. Soane, p. 386

۴- درباره این خان‌نشین، بنگرید: جستارهایی...، ۲، ۲۲۰۲.

۵- سخن بر سر یکی از بزرگترین کانون‌های عیلامی‌هاست... G.G. Cameron. History of Iran. Chicago, 1963.

۶- جستارهایی...، ۲، ص ۱۶۳.

۷- درباره اینان، بنگرید: علی رزم‌آرا کرمانشاهان، ص ۲۲-۲۳.

«تیره» و «بازگشت دوباره سنجابی‌ها به گوران‌ها» در برابر چشمان ما انجام می‌گیرد.^(۱) از این رو، در تاریخ اینان، درنگی کوتاه خواهیم داشت. تاریخ سنجابی‌ها در ادبیات به خوبی بازتابیده است.^(۲) از این رو برای ما، تنها این می‌ماند که بیفزاییم، در شرف‌نامه یادی از سنجابی‌ها نشده و نام آنها نیامده است و این، بدان معنی است که در سده شانزدهم میلادی، چنین «تیره» ای نبوده است. از اخبار منابع در می‌یابیم که کریم‌خان زند، در سده هجدهم میلادی^(۳)، بخشی از مردم جنوب کردستان را به فارس برد و در آن جا، پیشینیان سنجابی‌ها - پیشینیان‌شان، نه این که خودشان -، در کنار گردان زنگنه در نزدیکی شیراز می‌زیسته‌اند. آنها را بختیارخان، دوباره به کردستان آورد؛ در روزگار فرزند او - حسن خان -، سنجابی‌ها «قبیله‌ای جداگانه گردیدند».^(۴) م. مکرری درباره نام آنان می‌نویسد که این نام، از «سنجاب» - «جانور کوچکی که پوستی گران‌بها دارد» - آمده است و به هنگام جنگ انگلیس و ایران بر سر هرات (در سده گذشته - س.ا.)، چون اینان با بالاپوشی از پوست سنجاب به جولانگاه نبرد ایرانیان با انگلیسیان آمده بودند، این نام به آنان داده شد.

اما، سخن، تنها در این باره نیست که «تیره» سنجابی، دیری نیست که شکل گرفته است. مسأله ترکیب این «قبیله» نیز شایان نگرش است. آ.آرلف، به هنگام یادآوری این که شمار «سنجابی‌های ناب» اندک است، فهرستی از «عشیره‌های» گورانی و جاف آورده است که به این «قبیله» در آمده‌اند. افزوده بر این، در ترکیب آنان، برخی از «عشیره‌های» لر را هم می‌بینیم. این می‌رساند که این «تیره» از نخستینه‌های گورانی و کردی گوناگون درکل، و نیز از لران پدید آمده است و این که گرد آمدن آنان در یک «تیره»، در روزگاری انجام گرفته است که این نهاد فتو دالی - عشیرتی، در اعتلا بوده است. اما، هنگامی که بحران این نهاد آغاز گردید، خود سنجابی‌ها در ترکیب «قبیله‌هایی دیگر جای گرفتند».^(۵) چنان چه، ا.ب. سن یادآور شده است که گروه بزرگی از سنجابی‌ها در میان کلهرها هستند و در این جا، ما با کلهر شدن و در نتیجه، با گورانی شدن آنان سر و کار داریم. در این میان، و.ف. مینورسکی، درباره گورانی شدن بی‌میانجی آنان سخن می‌گوید و یادآور می‌شود که سنجابی‌ها، پس از بازگشت به دیار و

۱- بنگرید: گ.م. پترف. برخی جستارها برای نمایاندن ویژگی‌های سنجابی در ایران. - «دائرة المعارف شوروی».

ش ۱، ۱۹۵۲. ۲- دکتر مکرری. ایل سنجابی. تهران، ۱۳۳۳.

۳- هدایت. تاریخ زنده. تهران، ۱۹۵۵. ۴- آ.آرلف. جستارهای...، ۲، ص ۱۷۲-۱۷۳.

زادگاه به «گوران‌ها پیوستند» و این که «به گمان، سبب علی‌اللهی شدن آنان، همین است»^(۱) با داشتن این برهان‌های وابسته به گورانی بودن این دو گروه بسیار بزرگ مردم جنوب کردستان، نمی‌توانیم پرسشی پیرامون آویختگی قومی دیگر گروه‌های این مردم مطرح نسازیم. برای پاسخ به این پرسش، به گوشه دیگری از جنوب کردستان، یعنی به بخش مریوان می‌نگریم.^(۲) آ. ارف، درباره مردم آن جا یادآور شده است که مریوانی‌ها «قومی هستند که به یک گویش ویژه پارسی کهن سخن می‌گویند».^(۳) و ف. مینورسکی، با استناد به پژوهش‌های آمان، پیرامون زبان باشندگان این بخش‌ها^(۴)، این نتیجه‌گیری را چنین تفسیر می‌کند: «در مریوان (و در قبیله همسایه آن - تپله کویی - که در همسایگی آن است) نوار گویش کردی «کردستانی» که به آن گویش، در سرتاسر کردستان ایران (ایالت سنه) سخن می‌گویند، آغاز می‌شود. در شمال بانه، یک گویش دیگری گسترش دارد - گویش مگری که گویش‌های سلیمانیه و جزاین‌ها، سخت به آن پیوند خورده است. در جنوب مریوان، گویش «آورامی» (اورامانی) است که «می‌نماید از گویش‌های پارسی باشد نه کردی»^(۵)؛ روشن است که مراد از «پارسی» همان «گویش ایرانی» است.

از این گواهی، نه تنها گورانی بودن مریوانی‌ها، بل گورانی بودن همه باشندگان جنوب کردستان دیده می‌شود. برای قانع شدن به این نکته، به گویشی می‌نگریم که وی، سپس آن را «واحه‌یی» - آورومی - می‌نامند و سن درباره کسانی که به آن گویش سخن می‌گویند، یعنی درباره اورامانی‌ها، یادآور شده است که بنا بر روایت‌های اورامانی، اینان «از تباری پارسی هستند» و خود اورامانی‌ها «خویشتن را کرد ندانسته و خودشان را آورامی می‌خوانند... آداب و ویژگی‌های آنان چون سرزمینشان جداست».^(۶) سپس، سن با یادآوری این نکته که «سیما و رفتار آنان کردی نیست»، گواهی می‌دهد که اورامانی‌ها، «منکر تبار و پیدایش کردی برای خود بودند و خویشتن را «فارسان کهنگانی» (پارسیان روزگاران کهن) می‌نامیدند».^(۷)

۱- و. ف. مینورسکی... جستارهایی... و، ۲، ص ۱۷۲. ۲- درباره این بخش، بنگرید: علی رزم‌آرا، کردستان.

۳- جستارهایی...، ۲، ص ۱۷۲-۱۷۳.

4- O.E. Mann, *Kurdisch - Persischen Forschungen*. Bd. II, Berlin, 1930

۵- جستارهایی...، ۲، ص ۲۱۳.

6- E.B. Soane, p. 377

۷- همان‌جا، ص ۱۷۲. درباره گویش اورامانی، بنگرید: D.N. Mackenzie. *The dialect of Avroman*. Copenhagen. 1966.

علی رزم آراهم، به نوبه خود، گواهی می دهد که در تاریخچه های اورامانی، روایت هایی هست بر این که اینان قومی هستند از تبار ارمنیان.^(۱)

ناگفته نماند که همه این ها، بدیهی است، که چیزی بیش از روایت نیستند، زیرا همین و.ف. مینورسکی، گواهی می دهد که اورامانی ها بر این باورند که آنان «پیدایش و تبارشان از همان محل است».^(۲) اما، «زبان ویژه» آنان، نکته ای است دیگر که ا.ب. سن دربارۀ آن می نویسد: «زبان اینان که من، سپس آن را فرا گرفتم و پس از آن، نسخه های خطی گوناگونی خواندم، بی شک زبان کردی نیست»^(۳) تصادفی نیست که ا.مان و پس از وی، و.ف. مینورسکی با نمایان ساختن زبان آنها در میان دیگر گویش ها و شیوه های سخن کردی، به این نتیجه می رسند که «گمان نمی رود بتوان اورامانی ها را از نگاه زبان و جز این ها، به مفهوم اکید سخن، در جمله گردان بر شمرد». و سپس: «می نماید که اینان نیز به سان گورانی ها، از جمله باقیمانده های مردم ایرانی نژاد دیگری باشند»^(۴) و.ف. مینورسکی، پس از چند برگ دیگر، گویش اورامانی را از جمله گویش های ایران مرکزی می آورد و دوباره، تأکید می کند که آن، به سخن باشندگان بخش های همسایه و از جمله، به «گویش گورانی» نزدیک است.^(۵) افزوده بر این، برخی از پژوهشگران، بر این گمان اند که همانا، باید آن «زبان کهن کردی» را که دیگر گویش ها و شیوه های سخن کردی از آن جوانه زده است، در گویش اورامانی ببینیم.^(۶) در این گواهی ها، نه تنها این که پژوهندگان اورمی، با جدا ساختن آن از زبان کردی، تعلق گورانی این گویش را می پذیرند، بل حتی این پندار که اؤر می، اساس زبان کردی است، درخور نگرش است. این نکته نیز، از اهمیت کمتری برخوردار نیست که به رغم دیدگاه هایی به سان آن که دن. مکنزی درباره «جدایی کامل» آن سخن گفته است، در واقع، روشن می گردد که اؤر می، گویشی جدا نیست. ا.م. بندیکسن که در این گویش پژوهش کرده، از جمله دریافته است که سخن اورامانی ها، با زبانی که باشندگان بخش های همجوار اورامان، تا دژ کلهر - برتنگی آشنای ما، یعنی پاوه به آن سخن می گویند، تفاوتی ندارد.^(۷) و.ف. مینورسکی درباره همین مسأله می نویسد که گویش اورامانی «منطقه پاوه، کرانه چپ رودخانه سیلوانه و دهکده های

۲- جستارهایی... ۲، ص ۳۵۶.

۱- علی رزم آرا، کردستان. ص ۲۱.

3- E.B. Soane, p. 179

۵- همان جا، ص ۳۵۶.

۴- و.ف. مینورسکی، جستارهایی... ۲، ص ۳۵۱.

۶- بنگرید: کتاب تاریخ مردوخ. ۱، ص ۴۱.

7- A.M. Benedicson. Les dialectes d'Aovroman et pave. Copenhagen, 1921

شهرزور را تا گولپ فرا می‌گیرد؛ از این جا می‌توان پنداشت که «قلمرو اورامان، بزرگتر از این بوده است»^(۱) اما، بدیهی است که مهم این نیست که «قلمرو اورامان، بزرگتر از این بوده است»، بل مهم آن است که زبان باشندگانش از گروه گویش‌های گورانی است. بیهوده نیست که ا. مان، با بررسی و آموزش گورانی، مسألة *besonders* آن - «گونه‌گونی‌های کندول‌های، اورامانی و باجلانی» - را در میان می‌نهد.^(۲)

وابسته به این، بد نیست که به یک گرایش در دیدگاه‌های مکنزی، نگاهی بیاندازیم. پیشتر، درباره دیدگاه او که اُژمی «گویشی یکسره جداست»، سخن گفته‌ایم: وی درباره کندول‌های، می‌نویسد که این شیوه سخن، نه این که در جمله گورانی، بل از گونه‌ای شیوه «کرمانشاهی» است. اما، دن. مکنزی، در جایی دیگر، به رغم این دیدگاه خود، می‌نویسد که اُژمی یکی «از گویش‌های گورانی و یا دست کم، یکی از گویش‌های خویشاوند نزدیک آن است». پس، شگفت‌آور نیست که در مورد سوم، اُژمی نیز به سان کندول‌های، برای وی، نه این که چون گویشی ویژه، بل در نقش «شیوه‌ای از سخن گورانی است»^(۳)

اما، سخن تنها درباره زبان نیست. این نیز که ارتباط اورامانی‌ها، با کسانی که در جنوب خاوری کرمانشاهان می‌زیند، در شواهدی دیگر هم مورد تأکید است، اهمیت کمتری ندارد. در یکی از افسانه‌های کهن آمده است که روزگاری، در کوه دماوند، دو برادر - اورمن و کندول - می‌زیستند. اینان با پادشاه - دارا - نساختند و وی، آنان را به کردستان راند؛ اورمن به کوهستان‌های باختری رفت و سرآغاز اورامانی‌ها شد و کندول که به جنوب خاوری آمده بود، سرآغاز گردان کندول‌های گردید.^(۴) سن، با آوردن این افسانه، یادآور می‌شود که این گردان «به گویشی همانند» سخن می‌گویند. پس از اندکی، وی گواهی می‌دهد: «اکنون، گمان براین است و در این مناطق (میان اورامان و کندول - گ.آ.) مردمی اسکان یافته، می‌زیند که گوران نام دارند و به گویشی که در بالا گفتیم گپ می‌زنند و این همان گویشی است که تاکنون، در میان تیره‌های اسکان یافته اورامان، کندول و ریزوگسترش داشته است. این زبان، امروز هم، تا اندازه‌ای زبان کلاسیک عشیره‌های اردلان است و در چکامه‌هایی غنی، به کار می‌رود.

۱- و.ف. مینورسکی، - جستارهایی...، ۲، ص ۲۵۶.

2- O. Mann. *Kurdisch - Persischen Forschungen*. Bd. II. *Mundarten der Guran, besonders des kandulai. Aurumani und badschlani.*

۳- دن. مکنزی، ص ۱۶۴ - ۱۶۶.

4- E.B. Soane, p. 377

این زبان، آثوری یا این که شهرزوری نامیده می‌شود»...^(۱)

در این گواهی، آن چه به دیده می‌خورد این تر است که گورانی، همانا «زبان کلاسیک قبیله‌های اردلان است». سخن درباره منطقه‌ای است که می‌توان گفت، نیمی از سرزمین جنوب کردستان را فرا می‌گیرد و این منطقه، در سده نوزدهم میلادی، فراگیرنده جوانرود، اورامان و مریوان، حسن‌آباد، اسفندآباد و بانه هم بوده است.^(۲) تصادفی نیست که هنگامی که درباره کردستان ایران سخن می‌رود، همانا اردلان را به دیده دارند.^(۳) در تقسیمات کشوری ایران، بنا بر سنت، نام این بخش کردستان است.^(۴) ریج، شمار مردم اردلان را ۴۵۵ هزار تن بر شمرده است و اگر به دیده داشته باشیم که در سرچشمه‌های روزگار ریج، شمار گردان ایران تا یک میلیون تن آمده است، روشن می‌گردد که نیمی از باشندگان کرد ایران و در کل، جنوب کردستان، اردلانی‌ها بوده‌اند.^(۵) از این جاست که مسأله تعلق قومی اینان، مورد توجهی خاص قرار می‌گیرد. از این جا می‌آغازیم که چون هیچ‌گونه رمزگشایی برای نام اردلان نیست، ما آن را چون مشتقی از واژه گردی «ارد» - «زمین» و نام قومی آلان^(۶) روشن می‌سازیم^(۷) چنین رمزگشایی، ازین رو نیز درخور نگرش است که در باختر اردلان، جاهای بسیاری است که اساس نام آنها، عنصر «آلان» است، از جمله، دژ کلهری الانی که از آن یاد کرده‌ایم، بخش الان و کوه الان و جز این‌ها.^(۸) اگر بودن «آلان» در نام قومی گردان را هم به این بیفزاییم^(۹) آنگاه روشن می‌گردد که پیدایش واحد اردلان‌ها و گروه‌های مردم گرد همسایه آنها، دارای ریشه‌های ژرفی است که در سده‌های میانه، هنگامی که همه این سرزمین‌ها در بزرگترین واحد فتودالی کردستان - شاهزاده نشین اردلان - بودند^(۱۰)، محکم شده است. پس،

۱- همان جا، ص ۳۸۱-۳۸۱: و. نیکیتین. گردان، مسکو، ۱۹۶۲، ص ۲۶۲.

2- Cl. Rich, I, p. 217

۳- بنگرید: ف. چرنوزوف. اردلان یا کردستان ایران. اخبار ستاد منطقه نظامی قفقاز، ش ۳۳، سال ۱۹۱۳.

۴- بنگرید: علی رزم‌آرا. کردستان. تهران، ۱۳۲۰، ص ۴۵-۴۷.

5- Cl. Rich, H, 177; B. Nikitine. Les villes d'Ardelan. RMM, v. ALIX 1922, p. 70-104

۶- آلان‌ها = آران‌ها، از تیره‌های آریایی بودند که از راه قفقاز به سرزمینی که سپس به نام آنان، نام ایران (ÉRAN) گرفت درآمدند. تا پیش از برقراری حکومت شوروی در سرزمینی که امروز نام جمهوری آذربایجان دارد، آن جا آران نامیده می‌شد و نام‌های اران و آلان در آذربایجان و کردستان که گذرگاه و سکونتگاه آرانها بود، بسیار است وارد را هم همبر کنید با Erde آلمانی و earth انگلیسی و معرب همین واژه ایرانی «أرض» است... س. ا.

۷- گ. ب. آکویف تاریخ انتقادی مسأله پیدایش گردان، ص ۱۹.

۸- بنگرید: خلاصه خلاصه تاریخ الکرد و کردستان، ج ۱، ص ۷.

۹- بنگرید: MIW, ۲, ۱۹۱۵، ص ۴۶. ۱۰- بنگرید: شرف‌نامه، ۱، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۱۴۶-۱۵۲.

ارتباط نزدیک تاریخی اردلانی‌ها با همسایگان‌شان و از جمله، با اورامانی‌ها، شگفت‌آور نیست.^(۱)

با نگاه به مسئله تعلق قومی مردم اردلان، یادآور می‌شویم که شرف‌خان بدلیسی با جدا نمایانیدن این ولایت از گوران‌ها باز هم، خاندان فرمانروای آن جا را با گوران‌ها وابسته ساخته^(۲) و با این همه، در همان جا یادآور شده است که دودمان اردلان‌ها دارای پیدایشی کردی به مفهوم کرمانجی است. در این زمینه پندار پژوهشگران سده نوزده میلادی، از جمله، کیننیر^(۳) و ریچ درخور نگرش است که می‌گویند، در حالی که اردلان‌ها از دودمان کردان هستند، بیشتر باشندگان اردلان، گورانی‌اند.^(۴) تصادفی نیست که ریتز هم یادآور شده است که باشندگان این ولایت، «شاخه‌ای از گوران‌ها هستند».^(۵) کردشناسی چون سن، نیکیتین و بسیاری از پژوهشگران امروز هم، آنان را از گوران‌ها می‌دانند.

بدینسان، با روشن ساختن تعلق گورانی باشندگان اردلان و بخشهایی چون جوانرود، مریوان و اورامان که در ترکیب اردلان هستند و نیز آنهایی که در جنوب این ولایت، در کرمانشاهان می‌زیند، به سان کلهرها و از جمله ایوانی‌ها، کندوله‌ای‌ها، سنجایی‌ها و دیگر گروه‌های مردم جنوب کردستان، امکان می‌یابیم بگوییم که این مردم، در کل، از یک نخستینه هستند که همانا گورانی است. دیری است که این واقعیت را دریافته‌اند. کوآترمه، با استناد به این فلاح، نوشته بود که همه پهنه‌ای از شهرزور تا همدان که سرتاسر بخش‌های جنوبی کردستان امروز ایران - ولایت‌های کرمانشاهان و اردلان را فرا می‌گیرد، زیستگاه یک قبیله - گوران (الگورانیه) - است که از سپاهیان و غله‌کاران پدید آمده است.^(۶) بیهوده نیست که ت. وهبی، می‌افزاید که باشندگان آن جا، دارای پیدایش گورانی یگانه‌ای هستند (کُلْهَم گورانیه‌الاصل).^(۷)

1- CL. Rich. I, p. 202

۲- شرف‌نامه، ص ۱۲۶.

3- J.M Kinneir. Memories geographiques sur Impire de perse, t.I, S-pb 1827, p. 209-216

4- CL. Rich. I, p. 320; E.B. Soane. The Southern Kurds. - JRCAS, v. IX, 1922

5-K. Ritter. Erkunde, IX, S. 622.

6- E.m. Qatremer. Notice sur Les kurdes. - "Notice et extrait des manuserpts de La Bibliothegue de roi...", paris. p. 300-307

۷- وهبی. نسخه خطی. ص ۲۲، ۲۳، ۲۴.

به رغم پندارهایی در این باره که «گوش های کردی»، هیچ وابستگی یا یکدیگر ندارند^(۱)، واقعیت بنیاد مشترک گورانی آنان و تعلق گورانی مردم جنوب کردستان، در کل و دقیق تر بگوئیم، وحدت گروه های گوناگون این مردم در اشتراک واحد گورانی، از سوی این نگارنده، نزدیک به سی سال پیش اثبات شده است. در این میان، از این واقعیت چنین نتیجه گرفتیم که زبان این مردم، به رغم برخی ویژگی ها، از گویشی است که در ادبیات، پابرجا و استوار شده است.^(۲) اما، این که برخی مؤلفان ایرانی و باختری، نمی خواهند خود ویژگی زبان گردان را بپذیرند و منکر آن هستند و هستی داشتن زبان کردی را چون زبانی خاص که با فارسی تفاوت دارد، انکار می کنند، نکته ای است دیگر. یکی از مؤلفان ایرانی به نام... سنجایی، می نویسد که زبان یگانه کردی وجود ندارد، آن چه که هست، لهجه های ایلات کرد است که نسبت به زبان فارسی، در همان موقعیت و وضع دیگر لهجه های فارسی هستند و از زبان فارسی ریشه می گیرند. سنجایی، از جمله «لهجه های فارسی ایلات کرد»، از جافی، اورامانی، گورانی، کلهری، اردلانی و جز این ها^(۳) نام برده است.

بر آن نیستیم که به سنجایی داغ رفتاری «نهیلیستی» نسبت به زبان مردمی بز نیم که خودش «افتخار تعلق به آن» را دارد. او خودش نوشته است کردی که زبان فارسی نیاموخته باشد، این زبان را نمی فهمد. ب. کریمی می افزاید که این زبان، دشوار و برای فارسی زبان ها نامفهوم است.^(۴) پس، تفاوت زبان کردی با فارسی، واقعیتی است که مؤلفان ایرانی هم، بر آن آگاهند. درباره سوی دیگر دیدگاه های سنجایی، یادآور می شویم که «بزرگ کردن لهجه ها»، تنها خاص او نیست. همین «بزرگ کردن لهجه ها» بود که دن. مکنزی را به جای تکیه بر آن چه که سخن گروه های گوناگون باشندگان جنوب کردستان را خویشاوند می سازد، به انگشت نهادن بر آن چه که آنها را به «لهجه های» گوناگون جدا می سازد کشانید. مکنزی، به هنگام سخن پیرامون مرحله های گوناگون «حل شدن آنها در زبان فارسی و یا در لهجه گورانی» یادآور می شود که «دسته بندی لهجه های پر شمار و جدا از یکدیگر که در زیر نام، لهجه های جنوبی کردی»، گروه بندی شده اند، دشوار است. مؤلف، اورمی، کندولهای و حتی، گونه ای

۱- یکی از فضل فروشهای اخیر از این دست، بنگرید: «کیهان»، ۱۲ اوت ۱۹۶۹.

۲- گ. ب. اکوف. درباره مسأله وحدت کردها در ایران. مسکو، ۱۹۵۲، ص ۱۱، ۹.

۳- دکتر سنجایی مسأله کرد... «باستان»، ش ۷، ۲۵ شهریور ۱۳۲۴.

۴- ب. کریمی. راه های باستانی...، ص پانزده.

کرمانشاهی^(۱) را که افزوده بر این، «بزرگترین لهجه جنوبی کردی هم هست»^(۲)، در جمله این «لهجه‌ها» آورده است. کوتاه سخن، حرف بر سر این است که در جنوب کردستان، لهجه‌های پر شمار جدا از یکدیگر تیره‌های گوناگون کردی گسترش دارند.

خطا بودن این دیدگاه‌ها، هم از این جاست که ابن مؤلفان، تفاوت میان مفاهیم لهجه، گویش و شیوه سخن را نمی‌دانسته‌اند و هم از آن جا که آنها آن روندهای وحدت زبانی مردم جنوب کردستان^(۳) که آگاهی بر آن را در آثار بسیاری از پژوهشگران اروپایی و از جمله در آثار گ. هورنله و رودیگر و پت با اقتباس از هورنله^(۴) می‌بینیم نادیده گرفته‌اند. پ لرخ، با جمع بندی دیدگاه‌های مؤلفان پیش از خود، سخن این باشندگان را «گویش جنوبی» زبان کردی نامیده و یادآور شده است که این «گویش» به چند «شاخه» - «لکی، کرمانج»^(۵)، کلهری، گوران و لری قبیله‌هایی که در جلگه‌های کوهستانی زاگرس، در جنوب سنه و در کرمانشاه به سوی پایین، تالرستان می‌زیند - تقسیم شده است. لرخ، سپس با یادآوری تفاوت‌های گویش‌های شمالی و جنوبی، ادامه می‌دهد که هر یک از این لهجه‌ها - «گویش‌ها» - به چند بخش محلی تقسیم می‌گردند و «بخش‌ها و شاخه‌های آنها، خویشاوندی نزدیکی با یکدیگر دارند؛ می‌نماید که قبیله‌هایی که به بخش‌ها و شاخه‌های گوناگون یک گویش سخن می‌گویند، به آسانی یکدیگر را می‌فهمند»^(۶). مهم آن است که مکتزی نیز به زغم «بزرگ کردن لهجه‌ها»یش، بارها، شیوه سخن کردی جنوبی را در مفهوم «گویش گورانی» آورده و می‌نماید که تعلق کلی گورانی آنها را به دیده داشته است. افزون بر این، وی، استوار شدن این گویش را در ادبیات گورانی یادآور شده و از حل شدن دیگر گویش‌ها در گورانی، سخن گفته است.^(۷) پس، به زغم دیدگاه‌هایی درباره هستی داشتن «گویش‌های گوناگون و جدا از

۱- می‌نماید که مؤلف، این «لهجه» را از دیگران، چنان چه از:

E.B. Soane. Southern Kurdish folksong in kermanshahi. JRAS, 1909

۲- دن. مکتزی، ص ۱۶۳-۱۶۴.

۳- بنگرید: گ. ب. آکوف. برخی یادآوری‌ها پیرامون تاریخ زبان کردی. - «ریاتازه»، ش ۷۵ و ۷۸، سال ۱۹۶۸.

۴- اقتباس از:

Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes Bd. III, 1840, S. 11-12.

۵- می‌نماید که مؤلف، در «کرمانج»، گونه‌ای لهجه جنوبی را در تفاوت با کرمانجی در نظر داشته باشد. - پ. لرخ.

پژوهشهایی درباره گردان ایران، کتاب اول، ص ۳۸-۴۰.

۶- همان جا، ص ۳۸.

۷- بنگرید: دن. مکتزی، ص ۱۶۳-۱۶۴.

یکدیگر» در جنوب کُردستان، در برابر ما، تنها یک گویش با شیوه‌ها و لهجه‌های محلی‌اش، در پهنه بزرگی از بخش‌های خاوری کرمانشاهان، تا مرزهای باختری شهرزور و بین‌النهرین (میاندورود - س.ا.) و از مرزهای لرستان، تا مریوان و اردلان و در آن سوی گُروس در شمال گسترش دارد. اما، این که برخی آن را گورانی می‌نامند و برخی کُردستانی، گروهی آن را اورامی می‌خوانند گروهی شهرزوری و جز این‌ها، نکته‌ای است دیگر؛ و دیتل، با یادآوری این که در پهنه‌ای از لرستان تا همدان در فراسوی کرمانشاهان و اردلان، یک گویش گسترش دارد، این گویش را لکی می‌نامد.^(۱) اما، ببینیم که کدام یک از این نام‌ها، از نگاه تاریخی مدلل و محق‌اند؟ آن ادبیاتی که در گویش مورد بررسی ما رشد یافته است، می‌تواند به این پرسش، پاسخ گوید. این نکته از آن جا درخور نگرشی بزرگ است که سخن بر سر تحکیم زبان باشندگان جنوب کُردستان و در نتیجه، بر سر وحدت زبانی در این ادبیات است؛ نیز، سخن در این باره است که این ادبیات با نام ادبیات «گورانی»^(۲) به تاریخ درآمده است؛ و این که این ادبیات، گرایش‌های اساسی مردمی که آن را پدید آورده‌اند در خود دارد. همه این‌ها، ما را بر آن می‌دارد که پیرامون برخی مسأله‌های تاریخ فرهنگ گورانی، درنگی کوتاه داشته باشیم.

ای.آ.آربلی، در یکی از آثار خویش، به گسترش و گرامیداشت موضوع و سیماهای شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی در میان کُردان، توجه کرده است.^(۳) به راستی که سن، هنگامی که در راه‌های عراق، کُرد تنگدستی از مریوان را دیده بود که بخشهای بزرگی از این اثر فردوسی را از بر می‌خواند، سخت شگفت‌زده شده بود. اما، در این جا، جای شگفتی نیست: گواهی وی را به یاد می‌آوریم که می‌گوید جنوب کُردستان، موزه آثار ساسانیان است^(۴)؛ و این که بسیاری از قهرمانان حماسی روزگار ساسانی، در این جا زیسته و فعالیت کرده‌اند و بسیاری از آثار کرمانشاهان^(۵)، از طاق بستان در خاور، تا ویرانه‌های قصر شیرین

A. Christensen. *Iranische Dialekte... Aufzeichnungen über kurdische Garrusi Sennai Kermaanschahi, Koruni und Kalun Abdui*. Berlin 1939.

۱- بنگرید: و. دیتل. «کتابخانه برای قرائت»، ج ۱۱۹، ب ۷، سال ۱۸۵۳، ص ۱۴.

۲- و. مینورسکی، «گلاویزه» ش ۵، سال ۱۹۴۴.

۳- ای.آ.آربلی. فردوسی. آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، ۱۹۳۶، ص ۲.

۴- همان جا، ص ۳۷۶.

۵- بنگرید: گ. ب. اکوف. کُردان و سنگ‌نبشته بستان. «ریا - تازه»، ش ۲، ششم ژانویه ۱۹۶۸.

در باختر، با نام آنان وابستگی دارد.^(۱) همه این‌ها، نه تنها سبب گسترش و گرامیداشت حماسه ساسانیان در میان گردان^(۲)، بل این نکته را نیز روشن می‌سازد که چرا پهلوانان شاهنامه برای گردان، سیماهایی واهی نبوده، بلکه «قافله سالاران» این و یا آن گروه از گردان هستند: فرهاد- قافله سالار کلهرها و بهرام گور- قافله سالار گوران هاست؛ برای همین هم است که اورامانی‌ها خویشتن را نوادگان رستم دستان^(۳) و پیرانی‌ها، خود را از تبار پیران می‌دانند؛ برای همین است که شاخه‌ای از گردان در جنوب- در لار-، تبار خود را به گرگین- پهلوان ارمنی شاهنامه- می‌رسانند و جز این‌ها و جز این‌ها.^(۴)

نیازی به سخن در این باره نداریم که چنین «زمینه‌ای رمانتیک»، نمی‌توانسته است زاینده چنان فولکور وابسته به حماسه «ساسانیان» نباشد که در پرتو کوشش آ. هتوم- شیندروا. ب. سن و دیگر خاورشناسان در آثار گوناگون آن به اروپا رسیده است.^(۵) ک. ریچ، به هنگام سفر در جنوب کردستان، نه تنها به افسانه‌های گردان سرگردان گوش می‌داد، بل به جستجوی آثار ادبیات کتبی هم برمی‌آمد.^(۶) مجموعه چنین آثاری که از سوی وی و دیگر انگلیسیان گردآوری شد، چنان بزرگ است که شرح آن، در چند صفحه، در «فهرست کتاب‌های فارسی موزه بریتانیا» آمده است.^(۷) ک. هیوآر- خاورشناس فرانسوی-، نسخه‌های خطی چندی به زبان گورانی در گنجینه‌های ایاصوفیه استانبول یافته است.^(۸) آن چه را هم که ا. مان و خاورشناسان روس- و. دیتل، و. آ. ژوکوفسکی و به ویژه، و. ف. مینورسکی یافته‌اند، نیز اندک نبوده است. همه این بازیافت‌ها، در گنجینه‌های گوناگون اروپا نگهداری می‌شوند، اما می‌نماید که بزرگترین بخش آثاری از این دست، بی آن که نشانی از آن مانده باشد، از میان رفته

۱- بنگرید: بهمن کریمی. جغرافیای مفصل تاریخی غرب ایران. تهران، ۱۳۱۸ خورشیدی.

۲- معروف خزانهدار، شرحی کوتاه پیرامون ادبیات امروزی کردی. مسکو، ۱۹۶۷، ص ۱۵۶-۱۶۰.

3- E.B. Soane p. 377

۴- بنگرید: گ. ب. آکویف. برخی دورنماهای مسأله پیدایش گردان، در پرتو اطلاعاتی که از داستان‌های کهن ایرانی، به ما رسیده است. «مجموعه خاورشناسی»، ۲، ص ۳۴۵.

5- E.B. Soane. A Southern Kurdish Folksong in Kermanshahi. Dialect. - JRAS, pt 1. 1909, p. 35-31

ع در این باره بنگرید: و. ف. مینورسکی. گردان، یادداشت‌ها و خاطرات. پترزبورگ، ۱۹۱۵.

7- Ch.Riev. Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, V ll. London, 1881, p 728 - 734.

۸- بنگرید: G.Huart. Nonice d'un manuscrit pehlevi musulman de La bibiotheque de Sainte - sophie a Constantinoplel. JA, t. XIV. 1889, p. 238-270.

و یا این که هنوز، یافته نشده باشد. داستان رمانتیک بیژن و منیجه - «داستان کهن کردی به زبان گورانی» - که ارمغان گرانبهایی است و چندی پیش از سوی م. مکرری چاپ گردید، گواه این گفته است.^(۱) موضوع‌های همان حماسه ساسانی، از چکامه شیرین و فرهاد خانا قبادی - چکامه سرای سده هفدهم میلادی -، گرفته^(۲) تا چکامه‌های امروز، شالوده بسیاری از آثار شعری گورانی را پدید آورده است.^(۳)

در ادبیات کردشناسی، این پندار گسترش دارد که چکامه‌های کُرم‌مانجی، کهن‌ترین چکامه‌ها در تاریخ ادبیات کرد هستند. در این که این چکامه‌ها خود ویژه هستند و «هسته اساسی ادبیات کلاسیک کرد را پدید آورده‌اند»^(۴)، هیچ‌گونه شبهه‌ای نیست، اما اگر سخن بر سر آثاری است که بر آنها آگاهی داریم، باید گفت که آثار ملایی جذری که به کرم‌مانجی نوشته شده، از سده دوازدهم میلادی است، هنگامی که کهن‌ترین آثار به زبان کردان جنوبی که بر آنها آگاهی داریم، تاریخی کهن‌تر دارند. درباره «هشت سطر از سده هفتم میلادی» که این نگارنده منتشر کرده است^(۵)، باید یادآور شوم که چنان که چکامه‌سرا و زبان و ادبیات‌شناس نامدار ایران - ملک‌الشعرا محمد تقی بهار - مشخص ساخته است، در کل، از کهن‌ترین آثار ادبی به زبان‌های ایرانی است که تاریخ بر آن آگاهی دارد.^(۶)

این واقعیت‌ها، گواهی است بر کهن بودن پدیده‌آینی سنت‌های ادبی، در بخش مورد بررسی و این سنت‌ها بودند که زمینه را برای برخاستن باباطاهر عریان - یکی از نمایندگان سترگ چکامه‌سرایی ایران - فراهم آوردند.^(۷) تا گذشته‌ای نه چندان دور، وی را چکامه‌سرای پارسی زبان بر می‌شمردند، اما اکنون با این پندار مخالفت‌هایی می‌شود و بنیاد این مخالفت‌ها، تنها این نیست که باباطاهر از منطقه همدان برخاسته است؛ شاعر از آن مردمی است که وی را از خود می‌دانند: رستم خان دنلی، در سده نوزدهم میلادی، با بالندگی نوشته بود که باباطاهر، چکامه‌سرایی کرد است^(۸)، نام او، در سرآغاز تاریخ ادبیات کردی، اثر

۱- دکتر محمد مکرری. بیژن و منیجه. پاریس، ۱۹۶۰. ۲- دنگی گیتی تازه: ش ۱، ۱۹۴۵، ص ۴۵-۶۰.

۳- خزانه‌دار، ص ۱۵۶-۱۶۰. ۴- همان‌جا، ص ۲۳.

۵- گ. ب. آکوف. هشت سطر از سده هفتم میلادی. - «ریا - تازه»، ص ۵۸، بیست ژوئن ۱۹۶۷.

۶- گ. ب. آکوف. باری دیگر درباره نوشته روی پوست که در سلیمانیه یافت شده است. - «اخبار علوم اجتماعی»، ش ۸، سال ۱۹۶۸.

E.G. Browne. A Literary History of persia. V. I, p. 83.

۷- بنگرید:

۸- گنجینه نسخه‌های خطی فارسی، ماتانداران، ش ۶۲۲ و ورق ۵۵.

علاءالدین سجادی جای دارد. (۱) سبب این نیز، روشن است: ک. هیوآر-پژوهشگر آثار باباطاهر - با یادآوری تفاوت زبان آثار وی با زبان فارسی، نزدیکی آن را به گویش های جنوب باختری ایران و از جمله، به گورانی دریافته است (۲)*.

به ویژه، باید این نکته را یادآور شویم که باباطاهر عریان، یکی از قدیسان علی اللهیان (۳) و بنیادگذار آن جریان عرفانی در شعر بر شمرده می شود که ویژگی حکامه های مذهبی علی اللهیان است. این، از آن رو بیشتر درخور نگرش است که چنان که پژوهشگران یادآور شده اند، کهن ترین نمونه های ادبیات گورانی، به شکل حکامه های علی اللهی تا روزگار ما رسیده است. (۴) و آ. ژوکوفسکی (۵) و به ویژه، و.ف. مینورسکی نمونه های بسیار عالی این ادبیات را در سده نوزدهم میلادی، گردآوری و چاپ کرده بودند. از جمله بر و.ف. مینورسکی میسر گردید که کتاب مقدس علی اللهیان - سرانجام - را به دست آورده و به زبان روسی، همراه با دیگر آثار شعری علی اللهی چاپ کند. (۶) یکی از ویژگی های این ادبیات، آن است که اگر بخش منشور سرانجام به فارسی است، حکامه هایی که در آن جای داده اند، به گورانی است. بخش بزرگ پدید آوردندگان این حکامه های گورانی گمنام مانده اند، اما برنامه بسیاری از پدیدآوردندگان نیایش های ویژه - مناجات - آگاهی داریم؛ یکی از نخستین حکامه سرایانی که به سرایندگی آغاز کرد، شاعر سده چهاردهم میلادی - پریشان - است. (۷) م. مکری (۸) - دانشمند ایرانی - که آشنایی خود را با آثار بسیاری از حکامه سرایان علی اللهی (۹) و در کل، با

۱- علاءالدین سجادی میثروی ته دیی کوردی... بغداد ۱۹۵۲، ۱۴۹.

The Enciclopedia of Islam. V. IV. London, 1920, p. 611.

۲- بنگرید:

* - مترجم همه اشعار باباطاهر را برای چند کُرد عراقی و ترکیه که فارسی نمی دانستند خواند و هیچ کدام چیزی از آن نفهمیدند، اما مردم فارسی زبان تاجیکستان (آن را به خوبی می فهمند و گویشی از غم در نزدیکی مرز چین می دانند و این باز تأکیدی است بر این که در آغاز ادبیات کُردی، تفاوت کُردی از فارسی به همین اندازه بوده است - س.ا).

3- V. Ivanow, p. 20

۴- همان جا، ص ۲۹.

۵- و. آ. ژوکوفسکی. فرقه «اهل حق» در ایران - منطقه نظامی ماوراء قفقاز، ج ۳، ۱۸۸۸.

۶- آثاری درباره خاورشناسی که در انستیتوی زبان های خاوری لازارف، قرار گرفته می شود ش ۳۲، ب ۱، ۱۹۱۱.

۷- نمونه آثار او را بنگرید: کُردستان، (تهران) ش ۵۱، سال ۱۹۶۰.

8- M.Mokri. Kurdish songs. Tehran, 1951

۹- بنگرید: M. Mokri. Les songes et leur interpretation chez Ahl-e-Haqq du Kurdistan parsim 1959 Iranien.

چکامه‌سرایان گورانی و از جمله با سید یعقوب ماهیدشتی^(۱) و شیخ امیر و امداو او هستیم، کار بزرگی در بررسی ادبیات علی‌اللهی انجام می‌دهد؛ ناگفته نماند که وی، در کنفرانس خاورشناسان در مسکو، درباره آثار این چکامه‌سرای بی‌همتا سخنرانی کرده بود.^(۲)

به رغم محتوای مذهبی بخش اساسی چکامه‌های علی‌اللهی، این چکامه، با آثاری که در تاریخ ادبیات ایران بر آن آگاهی داریم و هدفش «وحدت با خدا» در تجزیه‌های مبهم عرفانی و «کنایات و استعارات» است، سخت تفاوت دارد. از این رو، م. خزانهدار محق است که می‌نویسد اشعار مذهبی گورانی برای مردم است و از این رو، از نگاه شکل، ساده و به فولکور نزدیک است.^(۳) درباره نزدیکی این اشعار به مردم، حتی می‌توان با این یادآوری و آژوکوفسکی دآوری کرد که نوشته است، مردمی بی‌سواد هم، هر چند به شکل نظر بند، کاغذهایی با متن این ویا آن شعر مورد پسند خود «همواره، به همراه دارند».^(۴)

همه این‌ها به دریافتن یک ویژگی چکامه‌های مذهبی گورانی می‌انجامد و این ویژگی، همانا این واقعیت است که اغلب، نامی‌سر است روشن سازیم که چکامه «مذهبی» در کجا به پایان می‌رسد و چکامه «این جهانی» در کجا آغاز می‌گردد. این نکته، شگفتی برانگیز نیست، زیرا اگر به آثار همان قبادی پیش یاد شده نگاه کنیم، در خواهیم یافت که وی نه این که با مناجات، بل با غزلسرایی^(۵) و چکامه رمانتیک شیرین و فرهاد، به تاریخ ادبیات گورانی در آمده است. می‌توان گفت که همین گرایش، در آثار همه چکامه‌سرایان «مذهبی» دیده می‌شود.

به‌ویژه در سده شانزدهم میلادی، ادبیات گورانی، در درگاه فرمانروایان شاهزاده‌نشین اردلان، به رشدی خروشان دست یافته بود.^(۶) اینان که مستقلانه، بر پهنه زیر فرمان خود که هرازگاهی از همدان تا بغداد و موصل گسترده می‌شد حکومت می‌کردند، با تقلید از دربار

۱- قطعه به زبان کردی، از سید یعقوب ماهیدشتی. بمبی ۱۳۲۹.

2- M. Mokri. Cinquante, deux versels da Cheikh Amir en dialecter gurani. - "Journal Asiatique" Aunee, 1952

۳- م. خزانهدار، ص ۳۴.

۴- و. آ. ژوکوفسکی. - منطقه نظامی ماوراء قفقاز ج ۲، سال ۱۸۸۸، ص ۱۴.

۵- چنان چه: گلاویز، ش ۸، سال ۱۹۴۵، ص ۱۴.

۶- درباره تاریخ این شاهزاده‌نشین، بنگرید: محمد مردوخ، کردها و کردستان؛ کوهستان، ش ۱-۳۷، سال‌های ۱۳۲۳ -

شاه، شمار بزرگی چکامه سرانگام می‌داشتند.^(۱) نمونه‌های آثار اینان و نیز آثار دیگر چکامه‌سرایان گورانی که در اساس، در روح چکامه‌های کلاسیک غنایی سروده شده، به گونه‌ای گسترده، در تاریخ ادبیات کُرد آمده است. بصرانی - چکامه سرای سده هفدهم -، جمازی که در سده هجدهم به چکامه‌سرایی آغاز کرده است و مولانا - چکامه سرای سده نوزدهم - استادانی زبردست در غزلسرایی بوده‌اند.^(۲) گونه‌ای ترانه‌های غنایی که گردان آن را به نام «گورانی» می‌شناسند، یکی از درخور نگرش‌ترین آثار چکامه‌سرایی است.^(۳) ریچ، سبب شده است که «گورانی» را، هم از نگاه محتوا و هم، از نگاه هم‌نوایی موسیقی و اجرا و هم، از نگاه محبوبیتش در میان مردم^(۴)، با ترانه‌های گوندولیرهای ایتالیایی برابر بدانند.^(۵) اما، این هم‌سنجی «رمانتیک» را باید دقیق‌تر کنیم که «گورانی»، شکلی از آثار شفاهی خلقی برشمرده می‌شود و این که بسیاری از این ترانه‌ها بر همین گونه‌اند و اما، اگر سطح استادی هنری و شاعرانه آن را به دیده داشته باشیم^(۶)، تردیدی نخواهد ماند که «گورانی» که در میان مردم زاده شده، در معرض کار حرفه‌بی قرار گرفته و دوباره به مردم بازگشته است؛ بدیهی است که بخشی از آن نیز از خامه چکامه‌سرایان تراوش کرده و به گنجینه «ساخته‌های مردم» در آمده است.

می‌نماید، که به مسأله ادبیات تا اندازه‌ای توجه کردیم و ناگفته نماند که به خود این مسأله کاری نداریم و آن، در زمینه تکامل مردم‌شناسی مردمی که آن را پدید آورده‌اند برای ما ضروری است. کسانی را که می‌خواهند به این مسأله، بیشتر بنگرند، به ادبیات وابسته به آن حواله می‌دهیم^(۷) و یادآور می‌شویم که به رغم همه این نکته‌های انکار ناپذیر و این نکته مورد پذیرش مؤلفان کُرد که ادبیات کُرد بر بیناد سه گویش - کُرمانجی، سورانی و گورانی - تکامل یافته است، ک.ک. کوردویف در تکاپوی اثبات آن است که رشد این ادبیات «در دو

۱- بنگرید: E.B. Soane. To Mesopotamia and Kurdistan in discause. p. 376 - 379.

۲- درباره آثار اینان، بنگرید: تاریخ مختصر ادبیات معاصر کُرد، ص ۲۸-۳۶.

۳- م. مگری، گورانی یا ترانه‌های کُردی، تهران، ۱۳۲۹.

4- CL. Rich. I. p. 138-140

۵- بنگرید: گ. ب. آکویف. «کوده خاورشناسی»، II، ص ۲۴۵.

۶- بنگرید: و. نیکیتین. درباره گردان و سرزمینشان. اورمی، ۱۹۱۶.

۷- چنان چه، ع سجادی. میثروی ته دبی کوردی، ج ۱، بغداد، ۱۹۵۲.

گرایش - شمال باختری و جنوب خاوری» بوده است^(۱)؛ مراد از جنوب خاوری، همانا سورانی است. از نگاه ذهنی هدف از این تز، اثبات یکپارچگی ادبیات کرد است، اما از نگاه عینی، آب به آسیاب کسانی می‌ریزد که می‌کوشند گردان را از سیل کهن خروشان فرهنگ آنان، یعنی از ادبیات گورانی محروم سازند.

بدینسان، فرهنگی کهن و غنی به زبان گورانی و در نتیجه، تثبیت این زبان در ادبیات، پیش روی ماست. برای همین هم شگفت‌آور نیست که اغلب به گورانی، نه این که گویش، بل زبان گورانی^(۲) می‌گویند. این بدان معنی است که «لهجه»های برخی گروه‌های مردم جنوب کردستان، دیری است که در یک زبان به یکدیگر پیوسته و در این میان، برخی ویژگی‌های محلی خود را هم نگه داشته‌اند. از این دیدگاه، گورانی نه این که چون زبان یک بخش محلی، بل چونان زبان همه باشندگان آن ارزیابی می‌گردد.^(۳)

نیازی به اثبات ندارد که یکپارچگی زبانی جنوب کردستان، پی‌آمد یکپارچگی قومی آن سامان بوده است.^(۴) وابسته به این نکته، مسأله گورانی شدن گروه‌های این دیار قامت راست می‌کند و این مسأله، از آن رو نیز بیشتر شایان نگرش است که نه تنها بررسی نگردیده، بل همچنین، تاکنون در علم مطرح نشده است. این روند، در تاریخ گردان ایرانی، به خوبی به چشم می‌خورد.

چنانی که دیده آمد، شرف‌خان بدلیسی این گردان را هم از گرمانجی‌ها و هم، از گوران‌ها جدا نمایانده است. وی، با یادآوری این که همه گردان ایران به سه گروه - سیاه منصور، چگنی و زنگنه - تقسیم می‌شوند، ادامه داده است که نام دیگر قبیله‌های کرد ایران که در ملازمت امیران و سلاطین هستند، چنین است: لک، زند، روزبهان، متلیج، حصری، شهرزوری، مازیار، گیلاتی، امین‌لو، مملوی، گج، گورانی، زکتنی، کلاجیر، پازوکی، بایی، چمشیکزک، عربگیر لو^(۵) و جز این‌ها... بیست و چهار عشیره دیگر گردان در قراباغ اران^(۶) می‌زیند و به نامی کلی

۱- ک.ک. کردویف. دستور سنجشی زبان کردی، مسکو، ۱۹۶۵، ص ۷، نیز، از همین مؤلف: زبان کردی، مسکو، ۱۹۶۱، ص ۸

۲- دکتر: م. مکرری. بیژن و منیجه، داستان کهن کردی به زبان گورانی. پاریس، ۱۹۶۵.

۳- بنگرید: وف. مینورسکی. گردان. یادداشت‌ها و خاطرات. ص ۱۸.

۴- بنگرید: گ. ب. آکویف. تاریخ مردم کرد (طرح). مسکو - ایروان، ۱۹۶۵.

۵- چمشیکزک و عربگیر نام بخش‌هایی کردنشین است. که امروز در قلمرو ترکیه هستند. س.ا.

۶- در این جا مؤلف نام درست آذربایجان روس را که در اساس اران است بدروستی آورده است. س.ا.

ایگیری می‌دُرت (به زبان‌های ترکی، یعنی بیست و چهار - س.ا.) شهرت دارند.^(۱) در این بخش از ترجمه شرف‌نامه که ما آن را اقتباس کرده‌ایم، خطاهایی راه یافته که از جمله، خطاهایی است که تحریفات چاپی نخستین نشر آن^(۲) و نیز از این خطای ترجمه فرانسه آن سرچشمه گرفته که در آن گفته شده است گردان ایگیری می‌دُرت «در قراباغ اران می‌زیند». در شرف‌نامه چاپ قاهره، «قراباغ ایران» آمده است. در جمله خطاهای گوناگون، به‌ویژه باید درباره خطای وابسته به پیدایش گردان ایران از «قبیله گوران» و جای دادن گوران‌ها در جمله گردان ایران یاد کنیم، زیرا در شرف‌نامه، نه این که گوران، بل گرانی آمده است^(۳) و این نام را بسیاری از مؤلفان، از مورنله^(۴) گرفته تا هولیرد و دیگر پژوهشگران اروپایی «گردان» یاد کرده‌اند.^(۵) کوتاه بگوییم، سخن بر سر آن است که در «گردان ایران»، گروهی به جز گوران‌ها را می‌بینیم. اما، این نکته درخور نگرش، است که می‌توان گفت، همه این گردان، امروز به گورانی سخن می‌گویند و به گروه گردان جنوبی، یعنی گوران‌ها تعلق دارند. چنان که اگر از روی تاریخ کریم‌خان زند^(۶) به زندیان بنگریم، می‌نماید اینان با زنگنه، از یک ریشه هستند. کنسول - آ.آرلف - با یادآوری این که «کریم خان زند، خودش زنگنه بود»، این روایت را می‌آورد که «زنگنه»، از «زنگین» به معنی «نیرومند» و یا «غنی»، سرچشمه گرفته و خود زنگنه‌ها چنین می‌شمارند که اصل و نصب آنان به تازیان بنی‌اسد حجاز می‌رسد.^(۷) این شجره، از آن جا شایسته نگرش است که علی‌اللهیان نیز، پیدایش خود را به تازیان بنی‌اسد می‌رسانند.^(۸) در این نکته اشاره‌ای به اشتراک پیدایش گردان زنگنه و گوران‌ها می‌بینیم، افزوده این که، بخش باقیمانده، آنان در فارس، تا همین چندی پیش، همچنان خود را «کورونی» که می‌نماید شکل تحریف شده «گورانی» باشد می‌نامیدند.^(۹) نتیجه‌گیری درباره تعلق گورانی زنگنه^(۱۰)، فراگیرنده همه شاخه‌های آنهاست. چنان چه،

۱- شرف‌نامه، ۱، مسکو ۱۹۶۷، ص ۳۶۹-۳۷۰.

2- V. Veliaminof - Zernof. Scheref - nameh. t.I, S-pb. 1860, p. 323

۳- شرف‌نامه، چاپ قاهره، ص ۴۲۳-۴۲۴.

4- Hornle. - Magazin. 1837, S. 5

5- H. Layard. p. 259; Iranische Dialekte. Aufzeichnungen über kurdische Dialekte. Berlin. 1939

۶- چنان چه، در این باره بنگرید: کریم‌خان زند. تهران، ۱۳۳۳.

۷- آ.آرلف... مطالبی...، ص ۱۴۱. ۸- اقتباس از متن فارسی - V. Ivanow, p. 186.

۹- بنگرید: CI. Rich. I, p. 271.

V. Ivanow, p. 291.

۱۰- بنگرید:

آ. آرف یادآور می‌شود که زنگنه‌های ترکیه و دقیق‌تر بگوئیم، زنگنه‌های امروزی ایران، به پنج گروه تقسیم می‌شوند: زنگنه‌هایی که در بخش کیفری می‌زیند و گردان طالبانی و سیاه منصور که باشندگان ولایت کرکوک هستند، چگنی که در کنار آنان و نیز در لرستان، می‌زیند کی‌توان‌ها که در بخش ساری تپه زندگی می‌کنند. سپس، گراهی می‌شود که توده‌اساسی زنگنه در ایران و بخشی از آنها در سوریه هستند و به زبان کشوری که در آن جا می‌زیند، سخن می‌گویند. و.ف. مینورسکی، به هنگام تفسیر این برنهاد، ضروری دیده آن را دقیق‌تر سازد و بگوید که می‌نماید باید آن را در زمینه دوزبانی بودن آنان دریافت، زیرا «زنگنه، بی‌چون و چرا، قبیله‌ای کُرد است».^(۱) یادآور می‌شویم که توده‌اساسی این گردان، پیرو مذهب علی‌اللهی هستند.

اما، سخن تنها بر سر زنگنه و زنده‌های خویشاوند آنان و حتی، دربارهٔ پنین شاخه‌های آنان چون طالبانی، چگنی، سیاه منصور و دیگر گروه‌هایی نیست که در پهنه‌ای گسترده، از کرکوک گرفته تا کرمانشاهان و لرستان می‌زیند.^(۲) همراه با آنان، دیگر بخش‌های گردان ایرانی هم، گورانی هستند. چنان‌که، اگر به فهرست یادشدهٔ آنان توجه کنیم، در خواهیم یافت که گردان بابی، همان گوران‌های بابایانی امروز هستند^(۳) و این که در ماهیدشت، باید گردانی را دید که در یکی از کانون‌های گورانی ماهیدشت می‌زیند. دربارهٔ گیلانی‌ها نیز باید همین را گفت: امروز، با این نام، یکی از گروه‌های کلهر را می‌شناسیم؛ در میان آنان ممایی‌ها و یا چنان که رولینسون یکی از گروه‌های راوندها را می‌نامد^(۴)، ممایی‌ها را می‌بینیم که از اعقاب نلویی‌های یادشده در شرف‌نامه هستند. این، فراگیرنده گزها نیز هست که ادموندز، در آنها، اعقاب کُرد گج را که از روی همین سرچشمه بر آنها آگاهی داریم می‌بیند.^(۵) این را هم بگوییم که روزبهان که شرف‌خان از آنها یاد کرده است، امروز به نام روژبایان، یکی از گروه‌های بزرگ گوران‌ها هستند.^(۶)

تاریخ روژبایان‌ها همسان بسیاری از دیگر گروه‌های گردان ایرانی، از این نگاه درخور

۱- مطالبی پیرامون بررسی‌های خاوری، ۲، ص ۱۴۱-۱۴۲.

۲- A. Dupre. Voyage en Perse..., V. II, 1819, p. 467

۳- بنگرید: همان جا ص ۱۸۴.

۴- H. Rawlinson. - IRGS, v X, 1841, p. 25

۵- C.I. Edmonds. Kurds, Turks and Arabs, London, 1957, p. 279

۶- بنگرید: وهی نسخهٔ خطی. ص ۲۳.

نگرش است که ریچ^(۱) و ریتز، در سده نوزدهم میلادی، بخش موصل را که باشندگانش کرمانجی هستند^(۲) چون جای زیست اینان یادآور شده‌اند. در این جا، این بدان معنی است که سخن درباره گذار عنصر کرمانجی به جنوب کردستان و گورانی شدن آن است. در نمونه گردان اردلانی که شرف‌خان بدلیسی درباره آنها می‌نویسد که اینان «از تبار فرمانروایان دیاربکر و نبیرگان احمدبن مروان» بوده‌اند و این که اینان، پس از آمدن به جنوب، خویشان را «در میان قبیله گوران» یافتند.^(۳) اردلانی‌ها، با آغاز اعتلای خویش، بر شهرزور و اردلان چیره شدند، اما هم‌هنگام با آن، از آن جا که در میان گوران‌ها بودند، آن چنان گورانی شدند که یکی از مهمترین مرحله‌ها در تاریخ ادبیات گورانی با نام آنها وابستگی دارد.

برای نمایانیدن روند گورانی شدن کرمانجی‌هایی که به جنوب کردستان درافتادند، در تاریخ گردان همیشه‌کزک که روزگاری در بخش ارزروم می‌زیستند درنگی می‌کنیم. به روایت‌هایی که شرف‌خان بدلیسی درباره پیدایش اینان از تازیان و در موردی دیگر درباره پیدایششان از ترکان آورده است کاری نداریم و به گواهی وی در این باره بسنده می‌کنیم که در سال ۱۱۶۰ میلادی، بنیادگذار این دودمان به اسمارت گرجیان درآمد. اما، از آن جا که خواهر وی، همسر شهریار ارمن بود، (شهریار ارمن؟) هدایا و تحفی به گرجستان فرستاد و وی را از بند و زنجیر و اره‌انید، سپس، شرف‌خان بدلیسی می‌نویسد که اینان، در سرتاسر کردستان از نگاه قدرت عشیرت و قبیله‌هایشان آوازه دارند... قلمرو ولایت اینان در کردستان، آنچنان گسترده است که بزرگان و عوام‌الناس و به‌ویژه، خاقان‌های پر عظمت در فرامین و احکام، سرزمین آنان را کردستان می‌نامند^(۴) چنان که می‌بینیم، در برابر ما یکی بزرگترین واحدهای فتودالی کرد جای دارد که تاریخش بدان انجامید که واپسین فرمانروای آن جا، شانزده پسر از خود به جای گذاشت و آنان به جان یکدیگر افتادند و همیشه‌کزک فروپاشید و اثری هم از آن در میان گردان کرمانجی نماند. اما، در عوض، نام همیشه‌کزک را در میان گردان ایرانی می‌بینیم. برای باور براین که این یک همخوانی تصادفی نیست، این یادآوری شرف‌خان بدلیسی را هم به یاد بیاوریم که نوشته است عشیرت آنان را ملکشی می‌نامیدند و این نام یکی از ایلات لرستان است.^(۵) از این اطلاعات، نمی‌توان نتیجه گرفت که بخشی از ایلات همیشه‌کزک که

1- CL. Rich. Narrative. V. II, p. 83-84

2- K. Ritter, IX, S. 739

۴- همان جا، ۲۳۰-۲۳۱.

۳- شرف‌نامه، ۱، مسکو، ۱۰۶۷، ۲۲-۲۲۱، ۳۶۹.

O. Mann. Die Mundarten der Lur - Stamme. Berlin, 1910, S. XXLL - XXIV.

۵- بنگرید:

روزگاری از ایلات پر قدرت کرمانج بودند، پس از درغلتیدن به بحران، کوشیدند تا با کوچیدن به جنوب کردستان، رهایی یابند؛ و این که چون ملکشی‌ها هیچ ویژگی کرمانجی را نگه نداشته‌اند، باید سببش این باشد که پس از افتادن به محیط تازه، سرانجام، در این محیط حل شده‌اند؛ و این که از چمیشکزک‌ها، به جز گروه‌های نه چندان بزرگ ملکشی، هیچ اثری برجای نمانده است.

در این مورد، تاریخ باجلان‌ها نیز که ک. ریچ و ا. ای. چیزیکف شرح آنها را آورده‌اند^(۱)، نمونه درخور نگرش دیگری است. از این شرح، روشن می‌گردد که باجلان‌ها، روزگاری در بخش موصل می‌زیستند و کرمانجی بودند.^(۲) و ف. مینورسکی می‌نویسد که باجلان‌ها، این «گردهای اصیل، در آغاز سده هجدهم میلادی به درنم و در تنگ آمدند و در دشت ذهاب نشستند و در آن جا، با مردم گوران که به یک شیوه ویژه فارسی سخن می‌گویند آمیخته شدند».^(۳) در این جا، آنان شیعی شدند^(۴) و به گورانی شدن آغاز کردند؛ زبان آنها که از کرمانجی جدا گردیده بود، در گویش جداگانه «باجلانی» شکل یافت^(۵)، که دن. مکتزی، که آن را مورد بررسی قرار داده، آن را چون واحدی که با کرمانجی جنوبی تفاوت دارد، نمایان ساخته است؛ هم‌هنگام، دیده آمد که ا. مان، این گویش را در یک رده با اوزمی و کندوله‌ای، بر زمینه‌ای گورانی جای می‌دهد. این بدان معنی است که کرمانجی - باجلانی، پس از درآمدن به پرگاه گوران‌ها به گورانی شدن آغاز کردند و در این باره جای سخنی هم نیست که بخشی از آنان که به پشتکوه افتاده بودند به محیط فیلی‌ها درآمدند^(۶)، به لر شدن آغاز کردند^(۷) و چنان که یادآوری شده است، نام باجلان‌وند به خود گرفتند.^(۸)

از این جستارها روشن می‌گردد که اگر بخشی از باشندگان جنوب کردستان، گورانی

۱- ا. ای. چیزیکف. دفتر سفر کمیسر روسی میانجی در تحدید حدود ایران - ترکیه، سال‌های ۱۸۴۸-۱۸۵۲. KRGO. کتاب نهم، ۱۸۷۵.

۲- بنگرید: K. Ritter, IX, S. 739.

۳- همان جا، ص ۱۸۰.

۴- بنگرید: جستارهایی، ص ۱۷۹.

5- D. N. Mackenzie. Baidlani. - BSOS, v XVII, 1956.

Rawlinson. - JRGS. v. IX, pt1, 1839, p. 107.

CL. Bode. Travels ... v. II, p. 288.

Rawlinson. - JRGS. V. IX, pt1, 1839, p. 107.

۶- بنگرید:

CL. Bode. Travels... V. II, p. 288.

۷- بنگرید:

۸- همان جا، ص ۷۷.

نبوده‌اند، با گذشت روزگار، در معرض گورانی شدن قرار گرفتند؛ و گُردان کرمانجی هم که به این جا رخنه کرده بودند، با گورانی شدن روبرو گشتند. ویژگی درخور نگرش این گورانی شدن، آن بود که این روند، تنها فراگیرندهٔ باشندگان گُرد نبود، چنان چه، اگر به سنجابی‌ها بنگریم، در میان آنان لرهای ارکوازی و وتکاوند را خواهیم دید.^(۱) افزوده بر این، در نمونهٔ لرهای قرآلوسن، امکان داریم این تصویر را در برابر دیده بیاوریم که چه گونه، لرها در زیر تأثیر گوران‌ها، رفته رفته به گورانی شدن آغاز کرده‌اند؛ اکنون آنها را «قبیله‌ای گُرد» می‌نامند.^(۲) این روند، دیدگاه اب.سن را در این باره که گویا، گوران‌ها همان لرها هستند رد می‌کند و تاریخ شکل یابی آن گروه از مردمی را که «گُردان لر» نامیده می‌شوند^(۳) می‌نمایاند. همین روند، بر سبب‌های بودن گروه‌های «ایلات گُرد» در پشتکوه لرستان روشنی می‌اندازد. بدیهی است که بخشی از اینان گُرد هستند، اما اینان، در اساس، همانا لرهایی هستند که گُرد شده‌اند. در نمونهٔ لک‌ها، یعنی آن گروه از مردمی که تا همین چندی پیش، لر بوده‌اند، روند گُرد شدن را تماشا می‌کنیم.^(۴)

می‌دانیم که لک‌ها، در منطقهٔ «بئی طرف» میان لرستان و گُردستان می‌زیند. سن، به هنگام سخن دربارهٔ اینان، گواهی می‌دهد که در نوار مرزی گُردستان با لرستان، چند قبیله می‌زیند که «نه در جملهٔ لران هستند و نه در جملهٔ گُردان».^(۵) ب.کریمی می‌نویسد، در این نوار، نه این که گُردان یا لران، بل «آمیخته‌ای از گُردان و لران»^(۶) زندگی می‌کنند. لک‌ها، یکی از اجزاء ترکیبی این «آمیختگی» بودند که و دیتل، آنان را همراه با لرها و بختیاری‌ها، در جملهٔ گُردان بر شمرده بودند.^(۷) پس، سخن بر سر این نیست که لک‌ها، گُرد بوده‌اند یا لر، بل در این باره است که روشن سازیم رشد قومی آن در کدام سوست.

سرچشمه‌های سدهٔ نوزدهم میلادی، به این پرسمان پاسخ می‌دهند. چنان چه، ی.ای.چیریکف یادآور شده بود که «لرها و لک‌ها، به گویش‌هایی گوناگون سخن می‌گویند».^(۸) از این جا، دیده می‌شود که رشد قومی لک‌ها، در سوی نزدیکی با لران نبوده است. پس از گذشت

۱- بنگرید: جستارهای...
 ۲- خلاصه تاریخ الکرد و گُردستان، ۱، ص ۹۳.
 ۳- حسین حُزنی موکریانی، ص ۵۲.
 ۴- بنگرید: وف. مینورسکی، جستارهایی...، ص ۳۱۷.
 ۵- ب.کریمی. راه‌های باستانی...، ص ۳۱۷.
 ۶- بنگرید: و. دیتل - کتابخانه برای قرائت، ج ۹۵، ب ۲، ژوئن ۱۸۴۹، ص ۱۲۷.
 ۷- بنگرید: و. دیتل - کتابخانه برای قرائت، ج ۹۵، ب ۲، ژوئن ۱۸۴۹، ص ۱۲۷.
 ۸- بنگرید: و. دیتل - کتابخانه برای قرائت، ج ۹۵، ب ۲، ژوئن ۱۸۴۹، ص ۱۲۷.

نیم سده، فریچ - خاورشناس آلمانی - «کلهرها - لرها» را یکی کرد^(۱) و اندکی پیش از وی، ژ. دو مورگان گواهی داده بود که گردان کلهر، به لکی سخن می گویند.^(۲) در پژوهش علمی، بر اساس داده‌هایی از این دست، این باور پدید آمد که کلهرها، نه این که کرد، بل شاخه‌ای از لرانند^(۳)، زیرا گوران‌ها و دیگر گروه‌های باشندگان جنوب کُردستان، به گواهی روسو، دارای «نام عمومی لک» هستند^(۴) و لک‌ها را چون یکی از گروه‌های لران می‌شناسند.^(۵) اما، این که لک‌ها که در لرستان می‌زیند، چنان که ج. م. کنیرتوجه کرده^(۶)، به راستی لر هستند، نکته‌ای است دیگر. این که گردان زنگنه^(۷) و باجلان‌ها، و از جمله آنهایی که نام لری «باجلان‌وند» دارند، در لرستان می‌زیند و این نمایانگر لر شدن آنهاست، به هیچ روی گویای لر بودن زنگنه و باجلانی‌ها نیست. درباره لک‌ها باید گفت که پ. لرخ، روزگاری پیش، یادآور شده بود که «تیره‌های بسیاری از گردان، خویشان رالک می‌نامند و به زبانی سخن می‌گویند که با گویش لری تفاوت دارد».^(۸) و ف. مینورسکی با یادآوری این که گویش‌های کُردی و ایرانی، از جمله لری، با یکدیگر تفاوت دارند، افزوده است که «در محل تلاقی کُردستان و لرستان، تیره‌های بسیار و گوناگونی هستند که به زبان فیلی سخن نمی‌گویند»^(۹) و زیانشان همان گویش جنوب کُردستان است.^(۱۰) دن. مکنزی، با آوردن این گویش، آن را با شکل‌های گورانی مقابله می‌کند و خویشاوندی نزدیک این‌ها را با یکدیگر یادآور می‌شود.^(۱۱) پس، از این جا، شگفت آور نیست که و. دیتل با یکی دانستن گوران‌ها و لک‌ها، یادآور شده است که لک‌ها «رفته رفته، از این رهگذر، زبان پیشین و آداب نیاکان خود و همراه با آن، نام

۱- دو قنور فریچ. کوردلر تاریخی و اجتماعی تلیقیات، استانبول ۱۹۱۵، ص ۱۶.

۲- بنگرید: J.D. Morgan. Mission scientifique en poese. t. II, Paris, 1895. p. 94-95.

3- R. Ler - Porter. Travels in Georgia, Persia, Armenia. V. II, London, 1822, p. 195-197

4- I. EX. Rousseau. Foungruben des Orients, t. III, Wien, 1813, S. 88

۵- Miw. ۳، سال ۱۹۱۵، ص ۳۱۷. Tde Enciclopadi. of V. Lak (p. 10-11), Lar (p. 41-50). II, London, 1936. Islam,

6- J.M. Kinneir. Mem. georg., t. I, p. 206

7- CL. Bode, II, p. 77

۸- پ. لرخ. پژوهشهایی درباره گردان ایرانی... کتاب اول. ص ۳۹.

۹- چنان چه، درباره این گویش، بنگرید: ب. پ. بالایان. برخی ویژگی‌های تکامل قومی لرهای ایران. - «کشورها و مردمان خاور نزدیک و میانه». IV، ایروان، ۱۹۶۹، ص ۱۰۴.

۱۰- و. ف. مینورسکی. - جستارهایی... ص ۳۱۷.

۱۱- دن. مکنزی، مردمان آسیا و آفریقا. ش ۱، سال ۱۹۶۳، ص ۱۶۳.

عشیره‌های خود را از دست می‌دهند»^(۱) چنان که می‌بینیم، سخن بر سر کُرد شدن لک‌ها و همراه با آن، کُرد شدن همه مردم خویشاوند آنان در کرمانشاه و بخش‌های همجوار آن در لرستان است که امروز، در جمله مردم کُرد و از جمله، از گوران‌ها به شمار می‌روند.

در ادبیات باختر زمین، به زغم این نمودارهای گورانی شدن نه تنها کُردان ایرانی، بل حتی لران، درباره گوران‌ها، هر از گاهی چون درباره تیره‌ای رو به نابودی سخن می‌گویند. باور به «رو به نابودی بودن» اینان، چنان بزرگ بوده که آ.آرف با یافتن چند ناقص العُضو، نتیجه‌گیری‌های دور و درازی درباره معیوب بودن و از میان رفتن جسمانی آنها کرده است.^(۲) اما، بدیهی است، مطلب بر سر این نیست که گوران‌ها از میان رفته‌اند، زیرا در ترکیب مردم کُرد نه تنها «تیره» گوران هست، بل گروهی بزرگ از کُردان جنوب خاوری را به نام گورانی می‌شناسیم. مطلب بر سر این است از کیر-پورتر و کنیر گرفته^(۳)، تا-می توان گفت که - همه مؤلفان باختری و در پی آنان، همه مؤلفان ایرانی، به هنگام سخن درباره «از میان رفتن آنان»، روند لر شدن و پارسی زبان شدن مردم جنوب خاوری کُردستان را در کل، به دیده دارند.^(۴) به هنگام رد این دیدگاه‌ها نمی‌توانیم به گرایش ناهمسو-تلاش برخی از مؤلفان کُرد برای اثبات این که لرها و بختیاری‌ها هم کُرد هستند - توجه نکنیم.^(۵) درست است که شرف خان بدلیسی لرها را در جمله کُردان آورده است، اما راستش این است که لر، لر است نه کُرد و تأثیر پارسی، در تفاوت میان آنان با کُردان نقشی اندک نداشته است. افزوده بر این، نه تنها لران، بل برخی از گروه‌های باشندگان کُرد هم دچار تأثیر پارسی شده‌اند. تصادفی نیست که واقع‌بین‌ترین مؤلفان کُرد، به نوشته وهبی، به ناچار به تأثیر بزرگ زبان و فرهنگ فارسی بر این کُردان^(۶) و کشش آنان نه به سوی کُردان، بل به سوی مردم ایران مرکزی، چون پی‌آمد این تأثیر زبان و فرهنگ اعتراف می‌کنند. دیرگاهی است که این گرایش، در بخش‌های خاوری کرمانشاهان که با «شرایط طبیعی اش» به روی تأثیر پارسی باز است، دیده می‌شود.^(۷)

۱- و. دیتل، کتابخانه برای قرائت، ج ۹۵، ب ۲، سال ۱۸۴۹، ص ۱۲۷؛ همان‌جا، ج ۱۱۹، ب ۸، سال ۱۸۵۲، ص ۱۴.

۲- بنگرید: آ.آرف - مطالبی...، ص ۲۱۳.

3- J.M. Kinneir, i, p. 203

K. Ritter. IX, S. 369.

۴- از آن جمله است:

5- بنگرید: CQasemlou. Kurdistan and the Kurds. prague. 1966, p. 26.

۵- بنگرید:

۶- ت. وهبی. نسخه خطی. ص ۲۳.

۷- بنگرید: کرمانشاه. IKOROO. XXII. ش ۲، سال ۱۹۱۵، ص ۲۳۲-۲۳۴.

به ویژه، تأثیر زبان و فرهنگ پارسی، در وابستگی با کشیده شدن این بخش‌ها به حوزه نفوذ بازار سرمایه‌داری سرتاسری ایران، به نفوذی سخت آغاز کرد.^(۱) این نکته نیز که بخشی از مردم این بخش‌ها، پیرو تشیع هستند، به این تأثیر، یاری بزرگی کرده است. تأثیر پارسی و از جمله فرهنگ پارسی، در سرتاسر جنوب و حتی مرکز کردستان نفوذ کرده است. تصادفی نیست که سن، در آغاز سده بیستم میلادی، تأثیر نیرومند ایران را در سلیمانیه که از کانون‌های سیاسی و فرهنگی کردستان (آن روز عثمانی - س.ا.) و امروز کردستان عراق است، یادآور شده است.^(۲) یاسمی، درباره این نکته، گواهی می‌دهد که در زندگی معاملاتی و سیاسی سلیمانیه، زبان فارسی به کار می‌رفت و این که تا سال ۱۹۲۱ میلادی، تدریس در مدرسه‌های این شهر به زبان فارسی بود و حتی، دیرتر، هنگامی که زبان کردی جایگزین فارسی گردیده، آثار سعدی، حافظ، نظامی، جامی و عطار را می‌خواندند و تدریس در مدرسه‌ها، از روی نان و حلوائی شیخ بهایی انجام می‌گرفت.^(۳) این گواهی، یکی از سبب‌های خرده‌گیری تند ک.ک. کوردویف بر دیدگاه‌های «پارسی‌گرایانه» رشید. یاسمی گردید.^(۴) بدیهی است که دیدگاه‌های وی، نیاز به ارزیابی خرده‌گیرانه دارد، اما دست کم، به هنگام ارزیابی، باید از آن چه که سخن درباره آن می‌رود آگاه بود. ناگفته نماند که معلومات ک.ک. کوردویف. در سطحی است که فریدالدین عطار، در اقتباسی که وی آورده است به دو شاعر - فریدالدین و عطار - «تقسیم» و نام کتاب نان و حلوائی شیخ بهایی، به نام مردی به اسم شیخ نانی حلوائه تبدیل شده است.^(۵) اما، سخن، تنها بر سر آن نیست که «انتقاد» ک.ک. کوردویف از «تاریخ نویسی بورژوائی پارسی»، به بی‌اعتبار کردن کُردشناسی ما تبدیل شد، بل در این باره هم هست که وی، بار دگر کردن تأثیر فرهنگ و ادب پارسی بر ادبیات کُرد، آفتابی و نمایان می‌سازد که وی نمی‌داند که چکامه‌سراهای برجسته کُرد در دوران مورد بررسی، به سان ته‌دهب مسحاب در موکر^(۶) و شیخ رضا طالبانی^(۷) و احمد مختار جاف در کردستان ایران، پایه‌پای کُردی، به فارسی هم شعر

۱- بنگرید: گ.ب. آکویف. درباره مسأله یگانگی قومی گردان در ایران، ۱۹۵۲.

2- E.B. Soane, p. 171

۳- گردان و تعلق قومی و تاریخی آنان، ص ۱۳۵.

۴- گ.ک. کوردویف. تحریف گردان در تاریخ نویسی بورژوائی - نوشته‌های علمی دانشگاه دولتی لنینگراد، ش ۱۷۹، سال ۱۹۵۵، ص ۱۳۴. همان جا، ص ۱۳۱.

۶- حسین حزنی موکریانی. پیشه‌کی دیوان ته‌دهب. رواندوز، ۱۹۳۵.

۷- چنان چه، درباره آثار او، بنگرید: C.J. Edmonds. Kurdish Lampoonist: Shaikh Riza Talabani. JRCAS. v. 22, 1935.

گفته‌اند.^(۱) این یادآوری از اهمیت برخوردار است که در این، هیچ جای شگفتی نیست: در دورانی که سخن درباره آن است، سیاست «هضم کردن و فرو بردن» گردان از سوی ترکیه جوان آغاز شده بود^(۲) و گردان که علیه این سیاست مبارزه می‌کردند، هم زبان و ادبیات کردی و هم زبان و ادبیات فارسی را که خویشاوند بسیار و بسیار نزدیک به آنهاست، در برابر این سیاست می‌گذاشتند. تا هنگامی که ارتجاع، از سیاست کمالی‌ها در مورد مسأله کرد تقلید نکرده بود، این روش فرهنگ مردان کرد نسبت به ادبیات فارسی ادامه داشت.^(۳) در جزئیات این سیاست، درنگ نمی‌کنیم^(۴) و به یک سند - گزارش فرمانده پادگان ایرانی شهر سردشت - بسنده می‌کنیم. در گزارش آمده است: «چند شماره از روزنامه کردی، هویبون و طن، که به بخش‌های مرزی آورده‌اند و در آن خبر به رسمیت شناختن زبان کردی چون زبان رسمی درج گردیده، در این جا سرو صدای زیادی راه انداخته است...»^(۵)

در زمینه این نمونه و نمونه‌هایی دیگر، شگفت‌آور نیست که چنین «تأثیر پارسی» پی‌آمدهای زیانباری برای فرهنگ بومی داشته است. در این باره، فرافتادن ادبیات گورانی در اردلان که تا همین چندی پیش، از کانون‌های آن بود، نمونه‌نمایی است.

چنان که یادآور شده‌ایم، در این جا، رشد ادبیات گورانی، به شکل‌گیری شاهزاده‌نشین اردلان وابستگی داشت. اما، روند فروپاشی آن در سده هیجدهم میلادی که مایه و انگیزه‌اش بحران همگانی فتودالیسم بود^(۶)، بدان انجامید که اردلانی‌ها وابسته به صفویه و سپس، وابسته به قاجارها هم شدند.^(۷) درستش این است که این وابستگی، تا لحظه‌ای مشخص، از شکل ویژه فرمانبرداری فتودالی برخوردار بود که با وصلت‌های دودمانی قاجار - اردلان نگهداری می‌شد، اما کار به بلعیده شدن اردلان انجامید. گرویدن اردلانی‌ها به تشیع^(۸) و

۱- دیوان احمد مختارخان سلیمانی، ۱۹۶۰.

۲- گ.ب. آکویف. بررسی انتقادی روایت پیدایش تورانی - ترکی گردان - «خبرنامه علوم اجتماعی» ش.م، سال ۱۹۶۶.

۳- بنگرید: L. Ramout. Les Kurdes et Le droit, paris. 1947.

۴- بنگرید: ا.ل. ویلچوسکی. گردان شمال باختری ایران. تیلیسی، ۱۹۴۴، ص ۵۵.

۵- گزارش فرمانده پادگان سردشت، به شماره ۴۱۱، مورخه ۳۰ ژانویه سال ۱۹۳۰ میلادی، (۱۳۰۹ شمسی - س.ا). اقتباس از نسخه‌برداری از سند بایگانی شخص قاضی محمد که پس از آشنا کردن من با این سند در سال ۱۹۴۶ میلادی، اجازه داد که از آن نسخه‌برداری کنم و برای هدف‌های علمی از آن بهره‌گیرم.

۶- گ.ب. آکویف. درباره مسأله یگانگی قومی در ایران. مسکو، ۱۵۹۲، ص ۱۵-۱۷.

۷- بنگرید: ف. چرنوزوف. اردلان یاگردستان ایران. اخبار ستاد منطقه نظامی قفقاز، ش ۴۳، شال ۱۹۱۳.

۸- بنگرید: CL. Rich, I, p. 77.

تبدیل شدن اینان در سده نوزدهم میلادی، از فرمانروایان شاهزاده‌نشین به والی‌های حکومت شاه در کردستان، گام مهمی در این راه بود.^(۱) در پی پیوند خوردن اردلانی‌ها با اشراف فتودالی ایران، راه برای نفوذ اینان باز شد و دربار اردلانی‌ها که تا چندی پیش، از آن جا آوای «گورانی‌های» کردی بر می‌خاست، جولانگه مشاعره به تقلید از مقلدین حافظ که بهتر از گورانی نبود اما «مد» بود گردید.

در پرتو این واقعیت‌ها، شگفت‌آور نیست که در آغاز سده بیستم میلادی، ادبیات فارسی، عرصه را بر ادبیات گورانی تنگ کرده و اکثی همدانی - همشهری باباطاهر بنیادگذار چکامه نوین فارسی گردید و دیگر این که احمد خداداده - کردی از دینور - هر چند به زبانی الکن، اما به فارسی نوشته^(۲) و همولایتی اش - لبوالقاسم لاهوتی - با آن که مقاله کردستان و کردها را نوشته^(۳)، همچون چکامه‌سرایی پارسی و سپس، چون چکامه‌سرایی تاجیک آوازه برآورده است. یادآور می‌شویم که رشید یاسمی هم‌چنانی که خودش می‌نویسد، «از این که از این مردم است، به خود می‌بالد»، اما یکی از غزل‌سرایان بزرگ پارسی گوی به شمار می‌آید.^(۴)

اما، همه این‌ها، بدان معنی نیست که ادبیات گورانی و افزوده به آن، زبان گورانی، یکسره از میان رفته باشد. نه تنها در بیستون و ماد چاپ گرمانشاه، بل در کردستان چاپ تهران هم، چکامه‌های گورانی و از جمله، به شکل خود ویژه تفسیر منظوم حاجی نورعلی الهی بر قرآن، منتشر می‌شود.^(۵) چاپ تألیفات سید عبدالرحمن الحسینی - کرد گورانی - درباره الهیات، در قاهره^(۶) که نیز، از تألیفات خود ویژه است و درباره دیگر چاپ‌ها و فلکور بسیار غنی کردی به زبان گورانی، نیازی به سخن هم نیست.

کوتاه بگوییم، سخن بر سر آن است که ادبیات گورانی، برای همیشه از میان نرفته و زبان گوران، همچنان، زبان باشندگان جنوب خاوری کردستان است. اما ناگفته نماند که در روند کردی شدن این زبان، گورانی که زبانی مستقل بوده، به یکی از گویش‌های کردی بدل شده

۱- چنان چه، درباره تاریخ اردلان، بنگرید: H.L. Rabino. Report on Kurdistan, London 1911.

۲- رمان او به زبان روسی هم چاپ شده است: احمد خداداده. نصیب دهقان، مسکو، ۱۹۳۰.

۳- لاهوتی. - خاور نو، ش ۱۹۳۴.

۴- ایرج افشار. نشر فارسی معاصر. تهران، ۱۳۲۰، ص ۱۴۹-۱۵۵.

۵- کردستان (تهران)، ش ۱-۵، سال ۱۹۶۲.

۶- چنان چه، درباره او بنگرید: و. نیکیتین. کردان، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۳۹۱.

است^(۱) و این که هنگامی که مردم گورانی همجواری بخش‌های ایران مرکزی، همراه با مردم لر و بختیاری همسایه خود در زیر تأثیر پارسی شدن هستند، بخش اساسی گوران‌ها - چنان که می‌توان گفت همه مؤلفان سده نوزدهم میلادی، درباره اردلان یادآور شده‌اند - به ترکیب مردم کرد، به مفهوم کرمانجی، در می‌آیند.^(۲)

دیری است که این روند کردی شدن گوران‌ها آغاز گردیده است. از این رو، تصادفی نیست که شرف خان بدلیسی با آن که گوران‌ها را از کرمانج‌ها جدا نمایانیده، با این همه، آنها را در جمله چهار «عشیره آغازین» کرد در آورده است. مؤلفان روزگاران پیشتر و از آن جمله، مسعودی، گوران‌ها را کرد دانسته‌اند.^(۳) این بدان معنی است که گوران‌ها را به زعم جدا بودن از گردان اصلی - کرمانجی - دیرگاهی است که رفته رفته، چون بخشی از گردان نگریسته‌اند. پس، شگفتی آور نیست که مستوفی قزوینی - تاریخ‌نویس ایران در سده سیزدهم میلادی^(۴)، به هنگام نمایاندن دیار گردان، سرزمین زیست گوران‌ها را هم به آن در آورده است.^(۵) در این زمینه درخور نگرش‌ترین نکته را یادآور می‌شویم. می‌دانیم که ابوحنیفه‌الدینوری - یکی از بزرگترین تاریخ‌نویسان سده نهم میلادی - از دینور برخاسته است. نوشته‌های او به عربی است و در علم، او را چون تاریخ‌نویسی عرب می‌شناسند.^(۶) اما، در اشارات المذاهب نوشته رستم خان دنبلی - تاریخ‌نویس کرد - که آن را آ.د. پاپازیان چند سال پیش در ماتاناداران باز یافته، این خبر هست که الدینوری، کتابی هم به نام - تاریخ شجره گرد از خود به جای گذاشته است.^(۷) این اثر، تا به روزگار ما نرسیده، اما واقعیت نگارش آن، نه تنها گویای «تعلق قومی» الدینوری، بل گویای بازتاب درکِ آویختگیِ باشندگان کرمانشاهان به مردم کرد در اثر اوست.^(۸)

چنانی که دیده می‌شود، کردی شدن باشندگان جنوب گردستان، دیرگاهی است که آغاز

۱- گ.ب. آکویف برخی یادآوری‌ها پیرامون تاریخ زبان کردی. - «ریاتازه»، ش ۷۵ و ۷۸، سال ۱۹۶۸.

۲- بنگرید: H.Rawlinson, - JRCS, v.X, 1841, p. 26-36.

۳- گردان و تعلق قومی و تاریخی آنها، ص ۱۱۳-۱۱۴.

4- Hamd - Allah Mustoufi of Qazvin. The Geographical Part of the Nizhat aL - Qulub . London, 1915, p. 107.

۵- گ.ب. آکویف. - «خبرنامه آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان»، ش ۵، سال ۱۹۶۴، ص ۹۲.

6- Kitab aL- ahbar at- tiwal-. pabl. par V.Guirgass. Leiden , 1888

۷- گنجینه نسخ‌های خطی ماتاناداران، شماره ثبت ۶۲۲، ورق‌های ۲۱ ب، ۵۱.

۸- گ.ب. آکویف. تاریخ انتقادی مسأله پیدایش گردان. ایروان، ۱۹۶۹، ص ۶۰.

شده است. به ویژه در سدهٔ پسین که ویژگی‌اش همانا یگانگی گردان در یک گروه بوده، این روند، به زغم همهٔ سد و بندهای راه این یگانگی، به رشد و پیشرفت دست یافته است.^(۱) دیدنی‌ترین ویژگی کردی شدن باشندگان جنوب کردستان، آن است که اکنون، دیگر سخنی دربارهٔ درآمدن گوران‌ها و دیگر کرمانج‌ها به ترکیب گردان، همراه با نگاهداری ویژگی‌های زبانی و دیگر ویژگی‌هاشان نبوده، بل بر سر در آمیختگی آنها در یک تیره - با داوری از روی رشد زبانی - بر پایهٔ کرمانجی است.^(۲) بدین سان، امروز سخن بر سر آن نیست که گوران‌ها کرد هستند یا نه، بل در این باره است که مرز میان گوران‌ها و گردان، تا چه اندازه ساییده شده است.

هر چند که این مسأله، درخور نگرشی است بسیار، اما از آن جا که از چارچوب این نوشته فراتر می‌رود، به ناچار از جزئیات روند کردی شدن گوران‌ها دست می‌کشیم. نیز، از آن جا که مسألهٔ گوران‌ها همچون خود این مسألهٔ مورد توجه ماست، یادآور می‌شویم که کردی شدن آنان، هنوز به هیچ روی، به انجام نرسیده است. همچنین، از آن جا که در هر مورد مشخص، ویژگی مشخصی هست، روند کردی شدن گوران‌ها، در بخش‌های گوناگون، در سطوحی گوناگون است. هنگامی که در اردلان، به ویژه در بخش‌های همجوار آن در کردستان عراق، سخن کرمانجی، عرصه را بر گورانی تنگ کرده است، در جنوب اردلان و کرمانشاهان، «دوزبانی» دیده می‌شود.^(۳) هر چه بیشتر به جنوب برویم، می‌بینم که به همان اندازه، مردم زبان گورانی مادری خویش را بیشتر نگه داشته‌اند و در این جا، «گوران» به سان «کرمانج» در مرکز و شمال کردستان، نام طایفه است. در جنوب کرمانشاهان و در لرستان، گروه‌هایی از مردم هستند که شمارشان نیز اندک نیست و از جملهٔ گردان به شمار می‌آیند، اما زبان کردی نمی‌دانند و به این و یا آن گویش گورانی سخن می‌گویند.^(۴) پس، آن چه که پیکای کردیم می‌نمایاند:

نخست این که باشندگان جنوب کردستان، از نگاه تاریخی «نخستینه‌ای ایرانی به جز کردی و قائم به ذات بوده‌اند؛ دوم این که اینان در روزگارانی پیش به یکپارچه شدن در قوم گوران، با

۱- گ. ب. آکویف. دربارهٔ مسألهٔ گوناگونی قومی گردان. ۱۹۵۲.

2- J. Ch. Vanly. - Kurdistan, No5, 1959, Rondot o. Le Probleme de l'unification de La kurde. Langue REI. ch. III, 1936, p. 296-307

۳- و. ف. مینورسکی گردان، یادداشت‌ها و خاطرات، ۱۹۱۵، ص ۱۸.

4 - T. Wahabiy - Kurdistan. IX- x, 1956.

داشتن شکل‌های ویژه‌ی اعتقادات و فرهنگ و زبان تثبیت شده در ادبیات آغاز کردند؛ سوم این که همسوی آن، در جریان شکل‌یابی مردم‌گرد، گردی شدن گوران‌ها نیز انجام گرفت و در پی آن، در دوران آغازین سده‌های میانه، به گوران‌ها چون به بخشی از مردم‌گرد نگریستند و زبان اینان به شاخه‌ای از زبان‌گردی بدل شد؛ چهارم این که این می‌رساند که گوران‌ها یکی از بخش‌های اساسی سازنده‌ی روند شکل‌گیری مردم‌گرداند: تاریخ آنان از این روی درخور نگرش است که به رغم پندار، درباره‌ی هستی داشتن مردم‌گرد از روزگارانی بس دراز و پاره پاره شدن پسین آنان به تیره‌های گوناگون، می‌نمایاند که پنجم: روند رشد قومی اینان نیز به‌سان همه‌ی دیگر مردمان در مسیری ناهمسو - از پراکندگی به یکپارچگی، از گونه‌گونی به یگانگی و از جزء به کل - یعنی در شکل‌یابی گروه‌های گوناگون باشندگان جنوب‌گردستان «در اتحادیه‌ی تیره‌های» گونه‌گون و «فرگشت» پسین آن به قوم‌گرد^(۱) و گسترش پسین آن به مردم‌گرد بوده است.

ششم این که به‌رغم پندار در این باره که گردی شدن باشندگان جنوب‌گردستان، روند «چیره شدن بر گوران‌های ساکن دشت‌ها و بلعیدن آنهاست»^(۲)، گردی شدن اینان نه این که پی آمد «بلعیده شدنشان» بل برآیند کنش و واکنش کرمانجی - گورانی، در شکل‌گیری مردم‌گرد است. گوران‌ها با درآمیختن به ترکیب این مردم، بی‌نام و نشان نشده، بل بر رشد قومی گردان کرمانج، به‌ویژه در نوار تماس با آنان، تأثیری مشخص می‌گذارند. چنان چه، روشن است که همانا تأثیر گورانی، مایه‌ی جدا شدن زبان کرمانج‌های جنوبی به گویشی ویژه گردیده^(۳) که گهگاه، نام ناکامیاب سورانی به آن می‌دهند.^(۴) هفتم، این که اگر به این بیفزاییم که گوران‌ها، به سوی شمال، رخنه‌ای دور و دراز کرده، سرآغاز گروه بزرگی از باشندگان شمال‌گردستان

۱- گ.ب. آکویف: تاریخ مردم‌گرد (طرح). مسکو-ایروان، ۱۹۶۵، ص ۱۷-۱۲.

۲- د.ن. مکنزی کرمانجی، گردی و گورانی. - مجله «خلق‌های آسیا و آفریقا» ش ۱، سال ۱۹۶۳، ص ۱۶۵.

۳- همان‌جا، ص ۱۷؛ "Transactions of the philological Society" oxford, 1961.

۴- ک.ک. کوردویف با جدا ساختن سخن کرمانجی، جنوبی، نه به‌سان «گویشی کرمانجی» بل همچون «گویشی سورانی» برای بررسی سنجشی آنها، زحمت نوشتن یک رساله‌ی دکترا را بر خود هموار کرده است: «دستور سنجش زبان‌گردی (با استناد به جستارهای کرمانجی و سورانی)»، م. ۱۹۶۵. اما، چنان که می‌دانیم «کرمانجی» نام خاص زبان‌گردی است و «دستور سنجشی» آنها به این می‌ماند که «دستور قیاسی» زبان آلمانی... دویچ، ارمنی و هاپرونی، گرجی و کارتولی و افغانی و پشتو را بررسی کرده باشیم (به آلمانی، نام زبان‌شان دویچ، به ارمنی زبان‌شان‌های رونی، به گرجی نام زبان‌شان کارتولی و نام زبان مردم افغان افغانستان نیز پشتوست - س.ا.).

چون کردان زازا شده‌اند، در اهمیت بررسی نقش آنان در تاریخ قومی کرد، شک و شبهه‌ای نمی‌ماند و این مسأله را در یکی از نوشته‌های آینده بررسی خواهیم کرد.
در واپسین صفحه کردان گوران، چکیده آن به زبان ارمنی به این شرح آمده است:

Գ. Ք. ԱՆՊՊՈՎ

ԳՈՒՐԱՆԻ-ՔՈՒՐԴԵՐ

Ա մ փ ո փ ու մ

Ակնուրդը նվիրված է առավել քիչ ուսումնասիրված Հարավային Քրդստանի բնակչության էթնիկական պատմությանը: Նրանց անվանում են պուրաներ: Այդ բնակիչները կուրմանջի-քրդերից տարբերվում են լեզվով ու այլ հատկանիշներով, այդ թվում պաշտամունքով՝ ալի-իլահիզմով: Այդ հիման վրա գիտության մեջ այն համոզմունքն է ծագել, թե գուրանները քրդեր չեն, այլ հատուկ առարկա իրանական տարրեր են: Եղած տվյալների հիման վրա հեղինակը եզրակացնում է, որ Հարավային Քրդստանի բնակչության տարրեր իմբիրը շատ վաղուց սկսել են միավորվել որպես «գուրանական ժողովուրդ», որն ունեցել է գրականության մեջ ամրապնդված լեզու: Այդ պրոցեսի հետ տեղի է ունեցել գուրանների քրդացում և արդեն վաղ միջնադարում գուրանները հանդես են եկել որպես այն հիմնական ցեղերից մեկը, որոնցից ձևավորվել է քուրդ ժողովուրդը: Ուսումնասիրելով գուրանների էթնիկական ծագման հարցերը, նրանց տղգագրությունը, լեզուն և կուլտուրան, հեղինակը նպատակ է դնում պարզաբանել նրանց տեղն ու դերը քուրդ ժողովրդի ձևավորման պրոցեսում:

گ.ب.آکوپوف
گردان گوران
(چکیده)

این مقاله اختصاص دارد به تاریخ مردم‌شناسی باشندگان کردستان جنوبی، معروف به گوران‌ها، مقوله‌ای که کمتر مورد پژوهش و پیکائوی قرار گرفته است. این مردم دارای تفاوت‌هایی با گردان کرمانج از دیدگاه زبانی و دیگر ویژگی‌ها هستند که از آن جمله است پایبندی آنان به باورهای مذهبی علی‌اللهی. بر این اساس در جهان‌دانش این اعتقاد پایه گرفته که «گوران‌ها» کرد نیستند بلکه عناصر ایرانی غیر کرد هستند. بر اساس مدارک و داده‌های به دست آمده، مؤلف چنین نتیجه‌گیری می‌کند که گروه‌های گوناگون مردم کردستان جنوبی از دوران بسیار پیش به صورت واحدی در آمده‌اند به نام «قوم گوران» که دارای زبانی با پایه‌های استوار شده در ادبیات هستند. در این روند یکپارچه شدن، گوران‌ها کُرد شده‌اند و در آغاز سده‌های میانه همچون یکی از تیره‌های اساسی ایفای نقش کرده‌اند و گردان از آنها شکل گرفته‌اند. نگارنده با بررسی مسأله‌های شکل‌گیری قومی گوزان‌ها - فولکور، زبان و فرهنگ آنها - در نظر دارد موقعیت و نقش آنان را در روند شکل‌گیری مردم کُرد روشن نماید.

مسأله كُرد در تركيه

(از آغاز جنبش كماليان تا كنفرانس لوزان)

هدهد
کتابخانه
کتابخانه

هه و النامه كتيب

سخنی از مترجم

سرزمینی که از دوران هلاگوخان مغول، برای محاسبات مالیاتی، گردستان نامیده شده است، بنا بر نوشته‌های تاریخ نویسان کرد - شرف‌خان بدلیسی و امین ذکی - خطه زیست برادران هم تیره ما ایرانیان - گردان - در قلمروهای امروزی ترکیه و عراق است، هر چند که نام گردستان ندارند و استان گردستان ما هر چند که نام گردستان دارد، تا همین واپسین روزگاران نامش اردلان بود (ارد = زمین و سرزمین، آلان‌ها = آریاییان، ایرانیان = ایران زمین).

کاری به آن نداریم که چه گونه از یکدیگر جدا افتادیم، اما نکته این است که هم در عراق و هم در ترکیه به این ایرانی تباران همچون «اتباع ناتنی» می‌نگرند. فاجعه خونباری که چند دهه است در شمال عراق در جریان است و نیز حوادث خونین سال‌های پسین در ترکیه ادامه توطئه‌های استعمار علیه این ایرانی تباران است که در سرزمین‌های متعلق به خویش می‌زیند. ادامه سرزمین‌های زیستگاه تاریخی اینان در قفقاز و در سوریه هم هست. گردان ترکیه هم از روزگار به قدرت رسیدن مصطفی کمال در ترکیه با تنگناهای گوناگون سیاسی - اقتصادی و اجتماعی روبرو بوده‌اند که هنوز هم پایانی بر آن دیده نمی‌شود.

م.آ. حصارف که باید از مردم کرد ارمنستان باشد، مسأله کرد را در ترکیه از آغاز جنبش موسوم به جنبش کمالیان در بیش از هفتاد سال پیش، تا کنفرانس لوزان که پس از نخستین جنگ جهانی تشکیل شده بود بررسی کرده است. در آن هنگام که امپراتوری زهوار در رفته عثمانی در پی این جنگ فرو پاشید و مستملکاتش متلاشی گردید، گردان نیز به ناچار برای خویش به چاره‌اندیشی پرداختند.

در شورش گردان آرارات در نیمه نخست سده بیستم میلادی، (به رهبری احسان نوری پاشا که پس از سرکوبی به ایران گریخت و چند سال بعد در اثر تصادف با موتورسواری در

ایران جان باخت)، اردوی ترک با موافقت حکومت رضا شاه برای سرکوب این شورش، آزارات کوچک را که در قلمرو ایران بود اشغال کرد و در سال ۱۹۳۳ رسماً آن خطه به ترکیه واگذار گردید.^(۱)

بررسی و پژوهش علمی که در پی می آید، مناسبات کمالیان را با گردان در ۷ تا ۸ دهه پیش می نمایاند که در ویژه نامه گردان زیر عنوان مسأله کُرد در ترکیه آمده است.^(۲)

برلین تابستان ۱۳۷۵

سیروس ایزدی

هه و النامه کیب

۱- در دوران حکومت پهلوی، گذشته از آزارات کوچک پهنه‌هایی از ایران به کشورهای دیگری هم منضم شد که از آن جمله است: بخش‌هایی به افغانستان در روزگار رضاشاه، جزیره بحرین به شیخ محل و قصبه فیروزه به ترکمنستان شوروی و در دوران محمد رضا شاه دو هزار کیلومتر مربع نیز پس از ضربه‌ای که آن حکومت به گردان عراق زد، می‌بایست پیرو پیمان الجزایر میان صدام حسین و محمد رضا پهلوی به عراق واگذار می‌گردید.

۲- هرگونه مطلبی درباره استقلال کردها که در مقدمه بخش دوم (مسأله کُرد در ترکیه) توسط مترجم آمده مورد تأیید ناشر این کتاب نیست.

جنبش‌رهای بخش‌گردان در ترکیه، پس از گداز از چند گامه در رشد خویش، در آغاز سده بیستم میلادی، رنگ و ویژگی جنبشی ملی به خود گرفت که سیاست نژادپرستانه بورژوازی ترک در سیمای رهبری ترکان جوان آن را سخت‌تر کرده بود. شکست امپراتوری عثمانی در نخستین جنگ جهانی و پیامدش - ورشکستگی سیاست رهبری جهان اسلام از سوی خلیفه‌های ترک و ورشکستگی سیاست عثمانی سالاری، همراه با تواندهی به ترک سالاری که هدفش ترک ساختن و فرو بلعیدن اقلیت‌های ملی بود - عواملی بودند که به شکل‌گیری و رشد آگاهی ملی گردان ترکیه و تواندهی به جنبش‌رهای بخش اینان یاری می‌کردند. در حال و روز فروپاشی امپراتوری عثمانی، گردان هم به‌سان مردم بالکان و کشورهای عربی و جز این‌ها، برای دستیابی به حقوق خویش به پا خاستند. در آن هنگام، جمعیت تعالی‌گردستان (کوردستان تعالی جمعیتی)^(۱) نمایانگر مصالح جنبش‌گردان ترکیه بود. این جمعیت که در سال ۱۹۱۸ میلادی پدید آمده بود روشی میانه‌رو داشت، و با حزب «خزیت و ائتلاف» بر سر واگذاری خودمختاری به گردستان در چارچوب امپراتوری عثمانی هم‌رأی و هم‌داستان شده بود.^(۲) جمعیت که نمایندگی‌هایی در ولایت‌های دیاربکر، بتلیس و ایللیازیق داشت^(۳) برای بازگرداندن گردان از بخش‌های گوناگون آناتولی به زادبوم خویش^(۴)، گماردن گردان به کارهای اداری در گردستان «ترک»^(۵) برقراری تماس با

1- Dr. T.Z. Tunaya, *Turkiyede siyasi partilar 1859-1952*, 429-430

2- M.Toker, *Seyh Sait Ve isyani*, Ankara, 1968, s. 115

3- K. Atatürk, *Nutuk*, cIII, Istanbul. 1932, S. 904, (Vesikalar 8-9)

۴- نیمه خاوری ترکیه، در اساس گردنشین است و می‌توان گفت که خط فاصل میان آنان و خطه‌ای که باشندگانش بیشتر ترک هستند از آنکارا می‌گذرد - س.ا.

حکومت کرد شهر سلیمانیه (در کشور نو بنیاد عراق) و مناسباتی دوستانه با انگلیسیان کوشش می کرد. سران جمعیت با پیکاری سختکوشانه با ترکان ناسازگار بودند و آن را نمی پذیرفتند، چنان چه هنگامی که در نشست اعضای جوان جمعیت در استانبول، در آغاز سال ۱۹۱۹ میلادی، اینان خواستار گرفتن تصمیم برای اعلام استقلال کردستان ترکیه و بیرون راندن همه سپاهیان بیگانه و از جمله سپاهیان ترک از آن مرز و بوم گردیدند، سید عبدالقادر - رئیس جمعیت - با این پیشنهاد کردان جوان ناسازگاری نمود، که در این روزگار دشوار برای ترکیه، کوشش بر ضد ترکان شایسته نیست، ... افزون بر این، وی برای یاری به ترکان پای می فشرد و به اعضای جوان جمعیت اندرز می داد که به بخش های گردنشین بروند و در آن جا علیه کوششی که برای پدید آوردن دولت ملی ارمنیان می شد پیکار کنند و در دل آنان این باور را می نشانید که سلطان پیمان خود را برای دادن خود مختاری به کردان به جای خواهد آورد.^(۱)

اما، سرکردگان جمعیت تعالی کردستان، با همه «میانرو» بودن نقشه هایشان، باز هم نمی توانستند روحیه اعضای تندرو تر را به حساب نیآورند. چنان چه کمیسر عالی بریتانیا در استانبول، در تلگرامی به نماینده دیپلماتیک بریتانیا در بغداد، به تاریخ ۱۸ آوریل سال ۱۹۱۹ نوشته بود که عبدالقادر - رئیس سنای دولتی^(۲) - «از سوی کمیته کردان محل، برای من پیشنهادی آورده، خواستار استقلال کردان و آزادی آنان از یوغ ستم جانفرسای ترکان گردیده است». کمیسر عالی در تلگرام دیگری به وزیر امور خارجه بریتانیا او را آگاه کرده بود که «اینان می خواهند دولت آزاد خود را داشته باشند... اینان می خواهند از شر ترکان که به گفته عبدالقادر هرگز کاری برای آنان انجام نداده اند برای همیشه رهایی یابند. او با اندوه و بیزاری از ترکان سخن می گوید».^(۳)

بی آن که در جریان های گوناگون جنبش کردان ترکیه در آن روزگار و شعارها و خواست هایشان ایست و درنگی کنیم، یادآور می شویم که آرمان رهایی از یوغ ستم ترکان،

۵- به پندار کامران علی بدرخان - شخصیت نمایان جمعیت تعالی کردستان - کردستان ترکیه می بایست فراگیرنده ولایت های ارز روم. وان، بتلیس، دیاریکر، خارپوت (مأموریت العزیز) - خطه ای در بهنه ای برابر با ۲۰۷ هزار کیلومتر مربع گردد.

(بنگرید: Dr. T.Z Tunaya. Kurdistan tarihinde Dersim Halep, 1932, S. 120-121)

۱- بنگرید: M.N. Dersimi, Kurdistan tarihinde Dersim Halep, 1932, S. 120-121.

۲- شورای حکومتی عثمانی - س.ا.

چنان ریشه‌های ژرفی داشت که رئیس سنای ترکیه هم به آن گراییده بود. در این زمینه، روش شریف پاشا هم که مقام بزرگ اداری در امپراتوری عثمانی داشت، در خور نگرش است: وی، به هنگام سرپرستی هیأت نمایندگی ترکیه در کنگره ورسای، این مسئولیت را از سر خود باز کرد، خویشان را نماینده کُرستان ترکیه نامید و با وزیر امور خارجه ایران درباره اعلام استقلال بخش‌های کُر نشین ترکیه - در زیر قیومیت ایران - به گفتگو نشست. او دو یادداشت درباره خواست کُرستان ترکیه (۲۲ مارس سال ۱۹۱۹ و ۱ مارس سال ۱۹۲۰) به نام کُرستان، همراه با نقشه کُرستان یکپارچه ترکیه به کنفرانس صلح داد. شریف پاشا همچنین با هیأت نمایندگی دانشک‌های ارمنی هم گفتگوهایی داشت و همراه با آنان، به روز ۲۰ دسامبر سال ۱۹۱۹ اعلامیه‌ای برای کنفرانس صلح داده بود.^(۱)

نیازی به اثبات کردن ندارد که این رخدادها از بالا گرفتن مشکل^(۲) کرد در ترکیه و هنگامی برخاسته بود که در پی جدا شدن همه دیگر متصرفات اروپایی و آسیایی عثمانی از آن امپراتوری، مسأله استقلال ارمنستان و کُرستان «ترک» پیش آمده بود. در چنین حال و روزی، رهبران تازه بورژوازی ترک این هدف را در پیش رو داشتند تا آن چه را که از امپراتوری عثمانی بر جای مانده بود، همچنان در دست خویش نگه دارند. سخن نه تنها بر سر در هم شکستن مداخله مسلحانه خارجی در خطه ترکان، بلکه بر سر ارمنستان و کُرستان هم بود. از این رو، همین که مصطفی کمال پاشا به آناتولی خاوری آمد، برای استوار کردن موقعیت ترکان در این بخش به گردآوری نیرو پرداخت. س.ای. آرلف - نخستین سفیر شوروی در ترکیه حق تعیین سرنوشت را بدان گونه که آتاتورک آن را می فهمید یادآور شده است؛ او می نویسد که ک. آتاتورک، هم هنگام با پشتیبانی از حق استقلال ترکان، منکر چنین حقی برای ارمنیان و کُرستان است.^(۳) از این یادآوری ماهیت سیاست کمالیان را، هم در مسأله ارمن و هم، در مسأله کرد در می یابیم.

کمالیان که نمایانگر و پشتیبان مصالح بورژوازی ترک و از جمله بورژوازی آناتولی بودند، از همان آغاز علیه جنبش‌های بخش کُرستان برخاستند. چنان چه، مصطفی کمال

۱- در اعلامیه‌ای که آن را ژنرال شریف پاشا و بوغوس پاشا - نماینده دانشک‌های ارمنی - امضا کرده بودند، از جمله گفته شده بود: «دو ملت ارمنی و کرد، هر دو آریایی و هر دو دارای آرمان و هدف‌های مشترک هستند که همانا آزادی و استقلال سرزمین‌های آنان از یوغ ترکان است» - س.ا.

پاشا، به روز ۱۵ ژوئن سال ۱۹۱۹ از آماسیه تلگرام رمزی با متن زیر به نایب والی دیار بکر
مخابره کرده بود:

«هر جمعیتی که می‌کوشد در کشور تخم نفاق بیفشاند می‌بایست بی‌درنگ منحل گردد...
این خواستی است که آن را وظیفه میهن پرستانه، پافشارانه ایجاب می‌کند. از این رو، من
گام‌هایی را که شما درباره باشگاه گردان برداشته‌اید، یکسره تأیید می‌کنم.»^(۱)
در این تلگرام، سخن بر سر تالان شعبه جمعیت تعالی گردستان در دیار بکر به دست
مأموران ترک است. در هر جا که میسر می‌گردید رویدادهایی از این دست رخ می‌داد. اما، در
حال و روز مداخله مسلحانه بیگانه، دشواری کار تنها این بود که مقامات ترک نمی‌توانستند
علیه گردان به ستیزی آشکار و گسترده دست ببرند و وظیفه آنان در آن گامه نه این که سرکوبی
جنبش گردان بل در این بود که حکومت خود را در گردستان نگه دارند و از فتوادلان کرد برای
ستیز با جنبش‌رهایی بخش ارمنیان بهره‌گیرند. م. کمال، در همین باره، در تلگرام رمزی به
فرمانده سپاه اول در ادیرن، به تاریخ ۱۸ ژوئن سال ۱۹۱۹ نوشته بود که گویا همه مردم آناتولی
«برای رهایی از استقلال ملی دست به دست هم داده‌اند... می‌توان گفت که همه والی‌ها و
متصرف‌ها به این تصمیم پیوسته‌اند. تبلیغ به سود گردستانی خود مختار، در زیر قیومیت
انگلستان پایان یافته است. هواداران این آرمان نابود شده، از میان رفته‌اند و گردان به ترکان
پیوسته‌اند.»^(۲)

نویسنده این تلگرام روشن نساخته است که کدام «گردان به ترکان پیوسته‌اند»، زیرا
می‌دانیم که نه همه رهبران کرد از جنبش کمالیان پشتیبانی کرده بودند. اما، این نیز واقعیتی
است که به گردان وعده‌هایی داده بودند و برخی از رهبران اینان باور هم کرده بودند که پس از
پیروزی کمالیان اداره سرزمینشان به خودشان سپرده خواهد شد. این که شخصیت‌های
جنبش ملی کرد در کنگره آرزوروم، در ماه ژوئن ۱۹۱۹ قطعنامه‌ای درباره دلبستگی به جنبش
نوزاد رهایی بخش ترک تصویب کرده بودند، سرچشمه‌اش همین جاست. کنگره اعلام داشته
بود که بر آن است از این جنبش پشتیبانی کند، به شرط آن که شونیستان ترک اداره خطه گردان
را به آنان واگذار کنند. اما، در کنگره اعلام هم شده بود که اگر جز این باشد، گردان - صرف نظر از

1- Atatürk, Nutuk CIII, Istanbul. 1962, S.901, 903-904 (vasikalar)

2- Atatürk. Nutuk, CIII. S. 910 (Vesikalar)

جنبش نوزاد کمالیان - به قیامی گسترده دست خواهند زد.^(۱) رهبران کرد که در این کنگره بودند، در اصل با پدید آوردن دولت ملی ترک که کُرستان ترکیه در چارچوب آن به خود مختاری برسد، سر ناسازگاری نداشتند. از این رو، بسیاری از آنان در کنگره ارزروم که در روزهای ۱۰-۲۳ ژوئیه سال ۱۹۱۹ برگزار گردید شرکت کرده بودند.

جمعیت دفاع از حقوق ملی ولایت‌های خاوری نیز که بسیاری از سرکردگان گردان عضو آن بودند، همدوش یا دیگر جمعیت‌های «دفاع از حق و حقوق» در کنگره ارزروم شرکت داشت. اینان مشکل کرد را هم برای بررسی در کنگره مطرح کردند.^(۲) با آن که این مسأله بررسی شد، در مانیفستی (بیانه‌ای) که در کنگره تصویب گردید، آمده بود که «ولایت‌های ارزروم، سیواس، دیاربکر، خارپوت، وان، بتلیس... واحدی یگانه هستند که به هیچ دستاویزی نمی‌توانند از امپراتوری عثمانی جدا و یا تقسیم شوند... مسلمانانی که در این خطه‌ها هستند... ویژگی‌های قومی یا اجتماعی هر یک از گروه‌هایی را که از آن ساخته شده‌اند می‌پایند، اما در کل، همه این عنصرهای مسلمان به خود همچون برادرانی که از پدر و مادری یگانه زاده شده‌اند می‌نگرند».^(۳)

شون‌نیست‌های ترک از آن رو به چنین پان‌اسلامی‌گری رنگ‌آمیزی شده باپان‌ترکی‌گری نیاز داشتند که با بازی با احساسات مذهبی و برانگیختن آن، مسلمانان - گردان، چرکسان و لازان - را گرد خود و نیز علیه مردم عیسوی کشور متحد کنند. هم‌هنگام با این، چنان که می‌بینیم، در بیانیه‌ای که در کنگره ارزروم تصویب شده بود، همه مسلمانان ولایت‌های خاوری را مردمانی یگانه نامیده‌اند. اما، به‌رغم آن که بیانیه «ویژگی‌های قومی و یا اجتماعی هر یک از گروه‌ها را» پاییده باشد، واقعیت در آوردن آنها به یک «مردم»، از جمله به معنی انکار خود ویژگی ملی گردان و این نیز به معنی نشناختن حق خودفرمانی گردان است. از این رو، شگفت آور نیست که بسیاری از شخصیت‌های جنبش کرد به کمالیان دل نمی‌سپردند و اینان نیز به نوبه خود نه به توده‌های مردم، بلکه به فتودالان، آقایان و پیران کرد تکیه می‌کردند. نامه‌ها و پیام‌های بی‌شماری که م. کمال^(۴) به یاری آنها می‌کشید فتودالان و پیران با نفوذ کرد

1- „Memorandum Sur La situation Kurdes et Leurs revendications. ...», Paris, 1959, p. 2

2- بنگرید: V.C. Askur., Sivas Kongresi. Istanbul, 1963, S. 73.

3- م. کمال، راه ترکیه نوین، ج ۱، ص ۲۸۱.

4- م. کمال که چند بار نام او آمده، ژنرال عثمانی - مصطفی کمال پاشا - و همان کسی است که پس از قبضه کردن حکومت، نام آتاتورک یعنی پدر ترکان را هم به خود چسباند - س.ا.

را به سوی خود بکشاند گواه این گفته است.

وی، در ماه اوت سال ۱۹۱۹، قرارهای کنگره ارزروم را همراه با پیام‌هایی برای برخی از فئودالان کلان کرد فرستاد و در پیام‌ها، آنان را به مبارزه با «فتنه‌های» ارمنیان و دیگر «دشمنان» فراخواند. چنان چه، در پیام به عبدالرحمن آقا - یکی از فئودالان شیرنگ‌نوشته بود: «همه جهانیان از وفاداری شما به خلافت و تاج و تخت آگاهند. به همین‌گونه هم روشن است که شما روانخواهد داشت خاک مقدس وطن ما از سوی ارمنیان لگدمال شود. من که بیش از دیگران بر صفات والای شما آگاهم، سخت باور دارم که به زودی شما را بر تارک میهن پرستانی ببینم که هم خویشتن را وقف کار ملت و میهن کرده‌اند. چند نسخه از بیانیه و قرارهای کنگره ارزروم را برای شما می‌فرستم.

خواهشمندم بی‌درنگ به سازماندهی نیروهای ملی پردازید و باتوانایی، به کار و کوشش خیانتکارانه دشمنان ما پایان دهید. به میهن پرستی و وفاداری شما، سخت باور دارم و چشم براه ثمره تدبیرهای شما هستم».^(۱)

تلگرام‌هایی همانند این پیام به حاجی موسی بی - فئودال موئکین -، شیخ عبدالباقی کفروی زاده بتلیسی، عمر آقا - فئودال درشوی - رسول آقای مشاسایی، سعدالله افندی - نماینده پیشین -، شیخ محمد افندی، شیخ ضیاءالدین افندی نورشینی و به جمال چتوبی - فئودال گرزآیین - مخابره شده بود.

برخی از فئودالان کرد، فراخوان م. کمال را لیبیک اجابت گفتند و آن را پذیره شدند. اما، بیشترشان نه تنها از این رو که در قرارهای کنگره ارزروم مصالح کردان نادیده گرفته شده بود، بلکه در اساس از آن جان نیز که هوادار سلطان بودند و نمی‌خواستند این «تازه بدوران رسیده» را به رسمیت بشناسند، از این تصمیمات پشتیبانی نکردند. درباره نیروهایی پیشگام جامعه کردان در ترکیه که در «وفاداری آنان به خلافت و تاج و تخت» تردید و گمان بود باید یادآور شویم که ک. آتاتورک سخت از آنان بیزاری داشت و سببش هم روشن است: در حال و روز گسترش رزم‌رهایی بخش مردمان امپراتوری فروپاشیده عثمانی، اینان نمی‌توانستند آن «میهن پرستانی» باشند که خویشتن را وقف کار «ملت ترک» و «میهن عثمانی» ز هوار در رفته کنند. سبب این که تنها انگشت شماری از کردان به کنگره سیواس آمده بودند و نمایندگی

بخش‌های گردنشین... با خود م. کمال، رئوف‌بی، رائف افندی، شیخ حاجی افندی و بکر سامی بود^(۱)، همین بوده است. دشوار نیست ببینیم که این «نمایندگان» ولایت‌های خاوری، چه گونه نمایانگر صرفه و صلاح گردان بوده‌اند: بیانیه کنگره سیواس، به تاریخ ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۱۹، با همه سوی ضدامپریالیستی‌اش، سر تا پا آغشته از روح شونیس‌م ترک و منکر حقوق ملی اقلیت‌ها و از جمله حقوق ملی گردان بود.

در ماه ژانویه سال ۱۹۲۰، تصمیم‌های کنگره‌های ارزروم و سیواس شالوده «بیانیه ملی» پارلمان استانبول که بیشتر نمایندگانش نمایانگر مصالح کمالیان بودند گردید. در نخستین ماده «بیانیه ملی» آمده بود: «همه بخش‌های امپراتوری عثمانی در دو سوی خطی که آن را پیمان صلح مودرس به تاریخ ۳۰ اکتبر سال ۱۹۱۸ معین کرده و بیشتر مردم این بخش‌ها ترک و مسلمان هستند و هر یک با دیگری دارای پیوندهای مذهبی و فرهنگی بوده و در راه هدفی یگانه می‌کوشند، واحد یگانه‌ای را می‌سازند و با هیچ دستاویزی به جدایی حقیقی و یا حقوقی از یکدیگر تن در نخواهند داد»^(۲).

هم تصمیم‌های کنگره‌های ارزروم و سیواس و هم مواد اساسی «بیانیه ملی» می‌نمایند که کمالیان حقوق ملی برای گردان نشناخته، کوشیده‌اند از فئودالان کرد برای هدف‌های خویش بهره‌گیرند و این کار را با «یگانگی دینی و ملی» پرده‌پوشی کنند. پس، شگفتی آور نیست که چرا نیروهای ملی‌گردد، بی آن که چشم براه چیز تازه‌ای از سوی کمالیان باشند، آماده پیگیری آن رزمی شدند که در دوران ترکان جوان آغاز گردیده بود. از سویی، از آن جا که کمالیان برای بی‌سر ساختن جنبش گردان، شکار رهبران آن جنبش را در استانبول آغاز کرده بودند و از دیگر سو، از آن جا که دولت‌های امپریالیستی از بیم «انقلابیگری» کمالیان می‌کوشیدند از همه نیروهای ناخشنود و از جمله، از جنبش گردان بر ضد اینان بهره‌گیرند، شتابی بیشتر پدید آمد. شورش سال ۱۹۱۹ ملاطیه را می‌بایست نخستین برآمد جدی گردان در این دوره برشمرد. برخی از اعضای جمعیت تعالی کردستان و نیز یک سرگرد انگلیسی به نام نوئل در بسیج‌اندن این شورش دست داشتند. وابسته به همین، گزارش جاسوس انگلیسی که در تابستان سال ۱۹۱۹ به وزارت امور خارجه انگلستان فرستاده شده بود در خور نگرش است: «با عبدالقادر و برخی از همپالکی‌هایش گفتگو شد. به آنان پیشنهاد کردم به کردستان بروند و نفوذ خود را در

1- Askun, Ayni eser. S. 149

2- E.Z. Karal. Türkiye cumhuriyeti tarihi (1918 - 1960). Istanbul, 1963, S. 52

آن جا به کار اندازند. برای تأثیر بر آنها، به ناچار پنج بار تأکید کردم که ماکوشش داریم ترکان را بفریبیم. در این میان، چندان هم نباید به گردان دل سپرد. هدف دولت اعلیحضرت آن است که ترکان را هر چه بیشتر زبون و ناتوان سازد. برانگیزاندن گردان برای این در کارسازی‌ها (عملیات) نقشه بدی نیست». در گزارش دیگری، در همان سال ۱۹۱۹ آمده است:

«گردان، هنوز بر مصطفی کمال نشوریده‌اند، اما نوئل امیدوار است که او را این کار دست دهد...»^(۱) تابستان سال ۱۹۱۹، سرگرد نوئل به ملاطیه درآمد. نمایندگان عشیره کرد بدرخانی. کامران علی بی، جلادت بی - و نیز، جمیل پاشا زاده اکرم بی (از دیار بکر) که پانزده سوار گرد به همراه داشتند به پیشواز او رفتند. بنا بر تلگرام رمز مورخ ۶ سپتامبر ۱۹۱۹ (به شماره ۵۲۹، از فرمانده سپاه پانزدهم) به کاظم قره بکر پاشا - فرمانده سپاه سوم -، نوئل گفته است که از سوی حکومت سلطان مأموریت دارد که در محل، تناسب شماره مردم ترک، کرد و ارمنی را بسنجد.^(۲) اما، این که خلیل رحیم بی - متصرف (حاکم) ملاطیه - او را بی درنگ نزد خود پذیرفت و به زودی، خلیل رحیم بی که «آق سقال» (ریش سفید) و سر کرده عشیره بدرخانی بود، فرمانروای کردستان اعلام گردید^(۳)، در هدف‌های راستین سفر سرگرد انگلیسی به ملاطیه، جایی برای گمان باقی نمی‌گذارد. به زودی، علی غالب بی - والی ایللیازیق (خارپوت) - نیز، به دستاویز پیگرد راهزنانی که به بار و بنه چاچار پستی دستبرد زده بودند به آن جا آمد.^(۴) افزون بر آن، خلیلی رحیم بی، نمایندگان چند از عشایر کرد را هم به ملاطیه فراخواند. همه چیز نمایانگر آن بود که برای شورشی علیه ترکان بسیج و سفر بر می‌شوند. چنین می‌نماید که در همین هنگام، کنگره سران کرد که در آن، خلیل رحیم بی همچون فرمانروای کردستان و به نام کمیته دفاع از حقوق گردان، اصول اساسی کردستان آزاد را اعلام کرد، باید در محلی شیرو (نزدیک به بیست کیلومتری ملاطیه) گرد آمده باشد؛ پیامی نیز درباره این اصول برای برخی از سران کرد فرستاده شد. در پیام آمده بود: «گردان که در پی فشار و ستم مأموران حکومت ترکیه، در کردستان به زندگی فلاکت‌باری محکوم شده‌اند، فرارسیدن لحظه‌هایی خویش را با خشنودی بزرگی شادباش می‌گویند. مردم کردستان، از امروز دیگر زنجیر بردگی را به گردن نمی‌نهند».

۱-Ulubelen. İngiliz gizli belgelariyle Türkiye, İstanbul, 1967,S.202.

K. Atatürk. Nutuk, CII S. 951.

۲- بنگرید:

۳- بنگرید: Gazet. (غازت)، ۳ مارس ۱۹۲۵.

V, C. Askun. Aynieser.

۴- در این باره بنگرید:

قانون‌های ترکیه که تا امروز ابزار تبهکاری و ستم بوده است، دیگر در چارچوب قلمرو ملی نافذ نخواهد بود. کنگره که هدفش نیک انجامی کردن از راه رشد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آنهاست، در اساس به تدبیرهایی دست خواهد برد که دستیابی به این هدف را امکان‌پذیر می‌سازد. مجلس قانونگذاری، در همخوانی با دوران نوینی که در تاریخ کردستان آغاز می‌گردد، به زودی فراخوانده می‌شود. اما، اکنون پیروی از قرارهای زیر پیشنهاد شده است:

(الف) دادگاه‌ها می‌توانند در شکل کنونی، تا چندی همچنان به کار و فعالیت ادامه دهند.

(ب) پلیس، ژاندارمری و قوای نظامی در زیر فرماندهی من خواهند بود.

(ج) همه جنگ‌افزار، ساز و برگ و لباس‌های نظامی که حکومت برای سپاه سرکوبگر مبارزان کرد فرستاده است. در دست من خواهند ماند.

(د) عفو عمومی اعلام خواهد شد.

(ه) تصویرهای طلعت، انور و جمال و نیز «طغرای» سلطان که در بناهای اجتماعی و

مدارس آویخته شده‌اند، بی‌درنگ دور ریخته خواهند شد.

(و) تا هنگامی که آموزگاران کرد به تدریس آغاز نکرده‌اند، درهای مدرسه‌ها بسته خواهد

ماند.^(۱)

مصطفی کمال پاشا، در آغاز ماه ژوئیه ۱۹۱۹ بر بسیج و سفربری شورش آگاه شده بود. وی

به فرمانده سپاه سیزده در دیاربکر فرمان داد تا شخصیت‌های کرد را که از استانبول به ملاطیه

می‌آیند زیر چشم داشته باشد و پس از ورد، بی‌سروصدا بازداشتشان کند. اما، فرماندهان

یکان‌های محلی دل و زهره این کار را نداشتند. پس، فرمان مصطفی کمال، الیاس بی -

فرمانده هنگ پانزده (پادگان ایللیازیق) - با پنجاه و دو سرباز سوار بر استر و دو تیربار، به روز

نهم سپتامبر ۱۹۱۹ راهی ملاطیه شد. همان‌روز، دو اسواران از ایللیازیق، یک اسواران از

سیورک و نیز چند افسر با خودرو از سیواس رهسپار ملاطیه شدند. همین که رهبران کردن

از نزدیک شدن سپاهیان ترک آگاه شدند به کاخ پناه بردند و در آن جا آماده قیام گردیدند.

اینان برای این کار به سرهنگ بل - سرپرست اینتلیجنت سرویس در حلب روی آوردند^(۲)،

1- Gazet, 3, III, 1925

2- Th. Boos, Connalsarce des Kurdes Beyrouth, 1965. p. 147

اما وی رأی آنان را از شوریدن بر ترکان زد.^(۱)

باید پذیرفت که م. کمال، از این کار به خوبی آگاه بوده است، زیرا اگر در آغاز ماه ژوئیه سال ۱۹۱۹، وی خواستار بازداشت «بی‌هیاهو و بی‌سر و صدای» سران کرد شده بود، این بار در روز ۱۰ سپتامبر، فرمان داد که آنان را پیگرد و دستگیر کنند. وی، هم‌هنگام با این، دستور داده بود «چاره اندیشی‌هایی کنند تا جنبش جدایی خواهی، از دریافت هرگونه یاری محروم گردد؛ تفتیک بی به ریاست ژاندارمری ملاطیه گماشته شود و یک میهن پرست ترک والی ایللیازیق گردد و او برای پیشگیری از هر کوششی علیه میهن و ملت، فرماندهی همه سپاهیان حکومتی را در ملاطیه و ایللیازیق، یکسره به دست خود بگیرد؛ در همه جا جار بزنند که هر کس به فراریان پیوندد، سخت گوشمال خواهد شد و کیفر خواهد دید...؛ بانگرش به این که، به گمان، می‌بایست با سپاهیان بیگانه که هستی ملی ما را به خطر انداخته‌اند پیکار کنیم، درباره آمادگی در این زمینه و تدبیرهایی که پیش خواهید گرفت به من گزارش بدهید».^(۲)

فرماندهان یکان‌های ترک، به زغم اکید بودن این فرمان‌ها، هنوز هم سر تا پا دچار سست دلی و گمان بودند. چنان چه، الیاس بی، به روز ۱۱ سپتامبر گزارش داده بود که مأموری از سوی متصرف آمده است و می‌گوید که «والی - غالب بی - و متصرف آماده‌اند با شرط‌هایی به سر کارهای خود بازگردند. خواهشمند است آگاهی دهید که پذیرفتن و یا نپذیرفتن این پیشنهاد با صرفه و صلاح کشور همخوانی دارد یا نه؟»

اما، فرماندهان یکان‌ها بی آن‌که به خطر عملیاتی فعالانه تن در دهند، سران کردان را سخت زیر چشم داشتند. چنان چه همین الیاس بی، در شب یازدهم و دوازدهم سپتامبر، تلگرامی از سوی خود و دیگر یکان‌های نظامی به ملاطیه فرستاد، که در آن گزارش داده بود کردان در راکا (پنج ساعت راه تا ملاطیه) گرد می‌آیند و متصرف - خلیل رحیم بی - و هوادارانش نیز در آن جا هستند و عشیره‌های کرد همجوار (تاسیورک) و حتی عشایر در سیم هم برآند که به خاطر کار کردان به آن جا بیایند.^(۳)

کمال، که در تکاپوی پیشگیری از پیوستن کردان در سیم به شورشیان ملاطیه بود، به رشید پاشا والی سیواس - فرمان داد تا آن سران کرد را که به سود دولت کرد تبلیغ می‌کردند نزد وی

۱- بنگرید: و. نیکیتین کردان، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۲۹۲.

2- Atatürk . Nutuk, C.I, s. 122, 125-126

۳- همان جا، ص ۱۲۳-۱۲۴.

بیاورد. اما، تنها عالی‌شان‌بی (نماینده کردان قوچ‌گیری و رئیس ناحیه عمرانیه) به دیدار کمال آمد و بس. این دیدار، در سپتامبر سال ۱۹۱۹، در سیواس دست داد و در آن، کمال از عالی‌شان‌بی خواست که کار و کنش هموندان (اعضای) جمعیت تعالی کردستان را گزارش کند. وی پاسخ داد که پیرو اصل ویلسون - رئیس جمهور ایالات متحده امریکا - ولایت‌های خاوری به ارمنستان واگذار می‌گردد و از این رهگذر، حقوق کردان زیر پا گذاشته می‌شود. برای همین هم کردان این هدف را دنبال می‌کنند که در ولایت‌هایی که بیشتر مردمانش کردند، یک کردستان خودگردان با برخورداری از پشتیبانی سلطان ترکیه بسازند. کمال، در پاسخ گفت که اصل ویلسون هیچ نیرویی ندارد و به سران کرد پیشنهاد کرد که همانند نمایندگان در سیم با وی همکاری کنند. کمال، در پایان گفت باور دارد که سران کردان از نقشه‌های ضد ملی حکومت سلطانی فرید پاشا پشتیبانی نمی‌کنند، زیرا همه نمایندگان کردان، در کنگره ارزروم به وی قول داده‌اند که از وی حمایت کنند و از این رو، او خودش نماینده ولایت‌های خاوری است.^(۱)

کمال، با گفتگو با برخی از سران کردان این هدف را دنبال می‌کرد که نگذارد آنان به کردان ملاطیه پیوندند. هم‌هنگام، یکان‌های ترک برای سرکوبی اینان گسیل گشته بودند. کردان ملاطیه که برای شورش، بسیج و آماده سفر شده بودند، چون از پشتیبانی عشیره‌های همجوار برخوردار نشده بودند پراکنده گشتند و علی‌غالب‌بی، در آغاز به اورفا و سپس به حلب گریخت. نوئل - سرگرد انگلیسی - از راه البستان فرار کرد. شرکت‌کنندگان این برآمد که از رهبری خویش و یاری انگلیسیان بی‌بهره مانده بودند هر یک به سوئی رفتند.

ناکامی نخستین کوشش ضد کمالی کردان بدان معنی نبود که کمالیان به جنبش کردان پایان داده و کار آن را یکسره کرده باشند. در زمینه موارد زیر پا گذاشته شدن آمال ملی کردان از سوی کمالیان که پیشتر به آن نگریستیم، دشوار نیست دریابیم که جنبش کردان می‌بایست همگام با آفتابی و رو شدن سیاست ملی کمالیان گسترده‌تر شود. به هر حال، جنبش کردان در این گامه (مرحله) عاملی چنان کارا بود که از پذیرش بین‌المللی برخوردار گردید. سخن درباره به رسمیت شناختن حقوق ملی کردان در پیمان سور است.^(۲) هر چند که این پیمان،

۱- بنگرید پیمان و اسناد صلح سور مسکو. ۱۹۲۷، ص ۲۴-۲۵.

۲- پیمان سلحی که در تابستان سال ۱۹۲۰ در پاریس بسته شد و به پیمان سور مشهور است - م.

هیچگاه نافذ و کاری نشد، اما پیشنهادهای آن به هنگام نمایان ساختن سیاست دولت‌های باختری در خاور نزدیک و نمایانیدن جا و تراز پشتیبانی از جنبش‌های رهایی بخش گردان که دیگر نمی‌شد آن را نادیده انگاشت، بسیار دیدنی است.

چنان‌که می‌دانیم در ماده ۶۲ پیمان سیور پیش‌بینی شده بود که در قلمرو ترکیه، ولایت‌های خودگردانی که بیشتر باشندگانشان کرد باشند پیرو برنامه‌ای که می‌بایست نمایندگان انگلستان، فرانسه و ایتالیا فراهم کنند پدید آید. ماده ۶۳ ترکیه را متعهد می‌ساخت که پیرو برنامه‌ای که کمیسیون فراهم خواهد کرد، خودگردانی را در مهلتی سه ماهه انجام دهد. سرانجام، در ماده ۶۴ پیش‌بینی شده بود که گردان می‌توانند از جامعه ملل بخواهند که حق آزادی و جدا شدن از ترکیه را به آنان بدهد. جامعه ملل می‌توانست این خواست را روا بشمارد و سپس ترکیه هم می‌بایست بناگزییر آن را بپذیرد؛ در این میان، این نکته می‌بایست همچون سازشی ویژه میان دولت‌های عمده هم‌پیمان مستند گردد. واپسین بند این ماده، درباره ولایت موصل بود و در آن گفته شده بود هنگامی که ترکیه از ولایت‌های گردان دست بردارد، دولت‌های عمده هم‌پیمان، با پیوستن داوطلبانه گردان باشندۀ آن بخش از کردستان که تاکنون در ولایت موصل بوده نیز به این دولت کرد، ناسازگاری نخواهند کرد.^(۱)

در پیمان سور، نخست به پیدایش کردستان خودگردان در قلمرو ترکیه، با حق تبدیل آن به کردستان آزاد، پس از گذشت یک سال و پیوستن گردان بخش موصل به آن پیش‌بینی شده بود. برای همین است که و. نیکیتین، به هنگام سخن درباره اهمیت پیمان سور برای گردان می‌نویسد: «هر چند که پیمان سور تنها در روی کاغذ ماند، با این همه، این پیمان در رشد مسأله کرد چرخشی بسیار پراهمیت بود. برای نخستین بار در تاریخ، مسأله «خودگردانی ولایت‌هایی که باشندگانشان سربه سرگرد هستند»، در یک سند به بررسی گذاشته شد. از آن دم، دیگر در اهمیت بین‌المللی مشکل^(۲) گرد گمان و دودلی نیست».^(۳)

اما، در هیچ‌یک از آن چه که دیده آمد، ویژگی امپریالیستی پیمان سور در کل، و نیز «سیاست کردی» دولت‌های امپریالیستی انکار نمی‌شود. سخن در این راستا نبود که اینان هوس داشته باشند به گردان «ترک» در شرایط فرو پاشیده شدن دولت عثمانی استقلال

۱- بنگرید: پیمان و اسناد صلح سور. مسکو، ۱۹۲۷، ص ۲۴-۲۵.

۲- در همه این متن، مشکل به معنی Problem به کار رفته است، زیرا معنی مشکل همین است نه این که دشواری -

۳- و. نیکیتین. گردان، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۲۹۲.

بدهند، بلکه اینان در تکاپوی آن بوده‌اند که از آرزوها و آرمان‌های ملی‌گردان به سود خواست‌های استیلاجویانه و جهان‌خوارانه خویش بهره‌گیرند. این، از جمله از آن‌جا پیداست که انگلیسیان، پس از به‌چنگ آوردن جنوب‌گردستان عثمانی - گردستان عراق کنونی - در آن‌جا جنبش‌گرد را سرکوب کردند و حق استقلال‌گردان عراق را به رسمیت نشناختند. اما، انگلیسیان، در همان هنگام از جنبش‌گرد در ترکیه «پشتیبانی» کرده، کوشیدند کمالیان را برای واپس‌نشینی‌های آینده زیر فشار بگذارند. از این‌رو، شگفتی‌برانگیز نیست که کمالیان، هر چه بیشتر به سوی راست گام برمی‌داشتند و برای خوش‌آیند امپریالیست‌ها، بیشتر به سازشان می‌رقصیدند و خوش‌رقصی می‌کردند، امپریالیستان هم به همان اندازه، پیمان‌سور را «به‌بوته فراموشی می‌سپردند». برای همین است که هنگامی که ترکان در کنفرانس لوزان، به واگذاری ولایت موصل به انگلستان تن در دادند و هنگامی که از این رهگذر، کام‌انحصارهای انگلیسی و غیرانگلیسی شیرین شد، پیمان‌سور از یادها رفت؛ پیداست که پس از آن هم، دستگاه‌های امپریالیستی از مفسده‌جویی و هنگامه‌سازی‌های خویش در مسأله‌کرد و جنبش‌رهایی‌بخش‌گردان دست‌نکشیدند.

وابسته به همین، نمی‌شود، دو پهلوی برونذات و درونذات^(۱) مسأله‌کرد را یادآور نشد. پهلوی برونذات این مشکل، همان ویژگی این جنبش بود که سیاست برتری خواهانه ملی (شوونیستی) نیروهای واپس‌گرای ترک آن را داغتر کرده بود. پهلوی درونذات، همانا تکاپوی دستگاه‌های جاسوسی امپریالیستی برای بهره‌گیری از این جنبش به سود هدف‌های خویش بود.^(۲) به زغم به هم بافته شدن این دو گرایش، رزمندگی این مردم ستم‌دیده در راه‌رهایی از ستم حکومت ترکیه، گرایش آغازین و در نتیجه اساسی است. این رزمجویی که به روزگار ترکان جوان آغاز گردیده بود، در ترکیه‌کمالی هم ادامه یافت؛ سیاست محافل حاکمه ترک که صرفه و صلاح ملی‌گردان را زیر پا گذاشته، می‌کوشید گردان را در خود فرو برده و یا نابودشان کند، خاستگاه این رزمجویی بوده است. پس شگفت‌آور نیست که چرا نه تنها توده‌های دهقانان، بلکه عنصری چون یکان‌های پراکنده سوار نظام کرد - حمیدیه - نیز که تا چندی پیش به رژیم سلطان ترک وفادار بودند، به جنبش ضد ترک پیوستند.

می‌دانیم که عبدالحمید (سلطان - خلیفه) سپاه «حمیدیه» را در سده نوزدهم میلادی

1- Objective, subjective

۲- بنگرید: گ. ب. آکوف در باره مسأله وحدت ملی‌گردان، مسکو ۱۹۵۲، ص ۱۸.

ساخته بود و آن همانا فوج‌های نمونهٔ عشیرتی فتودالان کرد بود. حکومت ترکیه با ساختن سپاه حمیدیه، امیدوار بود که از آن در پیکار با جنبش‌های بخش‌ارمنیان و نیز در جنگ با روسیه کار بگیرد. هم‌هنگام، حکومت ترکیه که فتودالان کرد را زیر کنترل خویش گرفته بود، این هدف را هم داشت که جنبش نوزاد کرد را از این نیروی آماده‌بی‌بهره نگاه دارد. حکومت ترکیه به نخستین هدف خویش دست یافت. راهزنان فتودال کرد، به‌ویژه به هنگام تالان و پیگرد ارمنیان که ترکان جوان آن را در سال ۱۹۱۵ سازمان داده بودند «هنرنمایی» کردند. دربارهٔ دو هدف دیگر باید یادآوری کرد که به هنگام نخستین جنگ جهانی، چندی از یکان‌ها و گروه‌های رزمی «حمیدیه» که فروپاشیده شدن امپراتوری عثمانی را می‌دیدند به سپاهیان روس پیوستند و هر از گاهی جنگ‌افزار خود را علیه حکومت عثمانی به کار می‌بردند و از این رهگذر، عامل فعال جنبش می‌گردیدند.

کمالیان با آن که به نهاد فتودالی - واپسگرایانهٔ بُنداد «حمیدیه» آگاه بودند، به این امید که از گردان در کار و کوشش‌های استیلاگرانهٔ خویش بهره‌گیرند، آن را از هم‌نپاشاندند. توده‌های اساسی سپاه «حمیدیه» در «جبههٔ خاور» بودند و فرمانده آنان - کاظم قرابکر پاشا - بر آن بود که از اینان در جنگ استیلاجویانه با ارمنستان و دست‌اندازی به مردمان فراسوی قفقاز و نیز در «آرام‌ساختن» گردان کار گیرد. اما، در حال و روز تازه‌ای که پیش آمده بود، نمی‌توانست به هدف‌هایش دست یابد. هنگ‌های «حمیدیه» که از سوی ترکان فریب خورده بودند، از به جای آوردن فرمان‌ها سرباز می‌زدند و هر از گاهی سر به شورش بر می‌داشتند. در این دوره، هنگی که فرماندهی‌اش با خالدبی جبرانلو بود نقشی بسیار فعالانه داشت.

خالدبی جبرانلو که از یک خانوادهٔ بزرگ فتودالی کرد برخاسته بود، در استانبول از مدرسهٔ عشیرتی فارغ‌التحصیل شده، با فرهیختگی و کاردانی سپاهیگری‌اش سرآمد فرماندهان «حمیدیه» گردیده بود. او، در همان هنگام جوانی به پایگاه سرهنگی برآمده، در آغاز فرمانده هنگ و سپس فرمانده لشکر در سپاه «حمیدیه» شده بود. وی از فروپاشیده شدن امپراتوری عثمانی و بیدار شدن جنبش گردان زیر سلطهٔ عثمانی همراه با زمزمهٔ «پشتیبانی» دولت‌های باختری از این جنبش، ناگزیری پیوستن به جنبش و یاری به آن را دریافت.

خالدبی جبرانلو و دیگر افسران هنگ وی، در سال ۱۹۲۰، سخت به فرادهی و تبلیغ آرمان کردستان آزاد آغاز کردند. اینان در ایلچه (بخش‌های وارتو، کارلیف، ملازگرت، بولانلیق و خینیس با پیران و سران عشایر کرد دربارهٔ رودرویی با قرارهای کنگره‌های ارزروم و

سیواس و نیز ایستادگی در برابر آن ماده «بیانیه ملی» که در آن، در آوردن کُردستان «ترک» به ساختار ترکیه پیش‌بینی شده بود به گفتگو پرداختند.^(۱) اینان می‌انگاشتند که روزگار رهایی از یوغ بندگی ترکان که کُردان را چندین سده در جهل و تاریکی نگه داشته و از پیش‌پاافتاده‌ترین حقوق انسانی بی‌بهره ساخته بودند فرا رسیده است. نیز در همان هنگام، رفته‌رفته در می‌یافتند که در حال و روزی که پیدا آمده است، این حق را می‌توان از راه رستاخیزی زیناوند (مسلحانه)، فرابردن تراز آگاهی مردم و نیز فرادهی آرمان‌های پیکار رهایی‌بخش به دست آورد. از این‌رو، رهبران کُرد به مسلح ساختن عشیره‌های پیر و خویش پرداخته، به آنان رهنمود دادند که در جامه کُردی بگردند، به کُردی بخوانند و بنویسند و نیز نوشته‌های مردان سیاسی و نویسندگان کُرد - نوشته‌های خود خالدبی جبرانلو، ملااحمد جزری، احمدخانی و دیگران - را در میان کُردان گسترده‌ترند.

خالدبی جبرانلو، در تابستان سال ۱۹۲۰ با عبدالقادر و عبدالرحمن حق یارلو که از هموندان جمعیت تعالی کُردستان بودند در استانبول تماس گرفت و به یاری آنان با یوسف ضیاء و هوادارانش - نمایندگان مجلس کبیر ملی ترکیه - کنار آمدند و هم‌زمان شدند که از راه جامعه ملل برای دستیابی کُردستان به آزادی از ترکان بکوشند. در همان هنگام، خالدبی جبرانلو، به گردآوری پیام‌های کتبی فرمانروایان روستاهای بخش‌های وارتو، بولانیق، ملازگرت، خینیس، کارلیف، سولخان و چپکچور آغاز کرد که در آن پیام‌ها، از جامعه ملل خواسته بودند به کُردستان ترکیه استقلال بدهد. این پیام‌ها، از راه جمعیت تعالی کُردستان، برای مصطفی نمرودی و شریف پاشا، به جامعه ملل فرستاده شد.

کار و کنش (فعالیت) خالدبی جبرانلو، نادیده نمانده بود. روز ۱۹ اوت سال ۱۹۲۰، او را به ارز روم فرا خواندند و بر سر کمیسیون محاسبات شورای (دادگاه) عالی سپاه گماشتند، تا این که به گمانشان وی را از جنبش کُرد جدا ساخته باشند. اما، این مقام رسمی در ارز روم، پوششی نیک و مناسب برای کار و کنش پنهانی بود. در سال ۱۹۲۱ (بنابر داده‌هایی دیگر، در سال ۱۹۲۲) خالدبی جبرانلو، در ارز روم، کمیته‌ای پنهانی آراست و همکاری با جمعیت تعالی کُردستان و یوسف ضیاء را که سپس، در پی ناسازگاری خود، از کار مجلس برکنار گردید استوارتر گردانید و همراه با یوسف ضیاء به فرادهی (تبلیغ) آرمان استقلال ادامه داد. اینان

توانستند هشتاد در صد گردان بخش‌های یادشده را به سوی خود بگردانند^(۱) و به دست رهبران‌شان، آنان را مسلح کنند و سازمان بدهند. همان‌گونه که کمیته ارزروم، به رهبری خالدبی جبرانلو، طرح رستاخیز مسلحانه در بخش‌های گردنشین خاور در سیم را در می‌انداخت، اعضای پیشین جمعیت تعالی گردستان و نیز ترکان، در بخش در سیم - قوچ‌گیری می‌سیجیدند و سفربری می‌کردند.

ناگفته نماند که گزینش این خطه، نه از سر تصادف بود. سخن بر سر آن است که چنان‌که م. فرونزه یادآوری کرده است، گردان در سیم، در ناهمسوی گردان «فربود و درست دین» (سنی)، علی‌اللهی هستند و قزلباش نام دارند و «مسلمانان راستین - سنیان - از آنان بیزارند، به‌ویژه که داده‌ها درباره باورهای اینان، بسیار تاریک و افسانه‌آمیز است. روی هم رفته، تا همین روزگار، دور نگاهشان می‌دارند و در تنگنا می‌گذارند...» وی، اندکی بالاتر، یادآور شده است: «درباره کردهای عشیرت قزلباش، باید بگویم که اینان هیچ‌گونه خدمت سپاهی‌گری نداشته‌اند و از دیدگاه دولت ترک، در میان مردم آناتولی، به آنان کمتر از همه می‌شود اعتماد کرد. اکنون هم، اینان همین حال را دارند. اینان نه تنها در ارتش خدمت نمی‌کنند، بلکه با آتش قیام‌هایی که پیاپی بر می‌افروزند، حکومت را به در دسر بزرگی دچار می‌سازند...»^(۲) همین زمینه‌ها بود که در گزینش در سیم، همچون کانون جنبش گردان، کار خود را کرد. در آغاز سال ۱۹۲۰، در تکیه‌ی حسین آیتال در دهستان یلیج (بخش کانگال) نمایندگان گردان انجمن کردند و در آن کار، سران عشایر جان بیگیان و گرمیشان و جز اینان همدلی و انبازی داشتند.

برگزیدگان گردان که در این انجمن بودند، یکدلانه سوگند یاد کردند که به خاطر پدیدآوردن گردستانی جدا و فراگیرنده ولایت‌های دیاربکر، وان، بتلیس، ایللیازیق و در سیم - قوچ‌گیری، دست به پیکار مسلحانه بزنند.

در پی قرار این انجمن، گردان به گردآوری جنگ‌افزار پرداختند. به کانون جنبش آگاهی آمد که نیروی گرد باختر در سیم که به خوبی مسلح و شمارشان ۴۵ هزار تن است، آماده دست بردن به کار و پشتیبانی از گردان خاور در سیم هستند؛ در ایللیازیق، شاخه جمعیت تعالی گردستان پدید آمده است و این که در همه گوشه و کنار گردستان، جنبش ملی با کامیابی دامنه می‌گیرد و گسترش می‌یابد.^(۳)

۱- بنگرید: Istanbul, 10. VII-1925.

۲- م.ون. فرونزه. سفر به آنکارا و کوده اثرها، ج ۱، ص ۳۰۰.

M.N. Dersimi. Ayni - eser. S. 126.

۳- بنگرید:

ماه نوامبر سال ۱۹۳۰ بود. انجمن سران کرد در سیم و چمیشکزک در خازات (مرکز در سیم) گرد آمد و بر این نهادند که برای دستیابی به حقوق ملی، همکوشی و همکاری کنند. به روز ۱۵ نوامبر سال ۱۹۲۰ یادداشتی، به حکومت آنکارا فرستادند و در آن، این خواست آمده بود که بی‌درنگ به در سیمیان پاسخ دهند که دیدمان حکومت آنکارا درباره خودمختاری در اداره کردستان چه گونه است؛ کردانی که در زندان‌های ایللیزیک، ملاطیه، سیواس و اورزنجان، در بند هستند، باید همگی، همان دم آزاد شوند؛ همه دیوانسالاران ترک از بخش‌هایی که باشندگانشان بیشتر کرد هستند، فراخوانده شوند؛ سپاهیان ترک را هم دردم، از بخش قوچ‌گیری فراخوانند.

حکومت آنکارا، در پاسخ به این یادداشت، هیأتی را به ایللیزیک و در سیم گسیل داشت و این هیأت، خواست‌های کردان را به حق دانست، اما به آنان اندرز داد که از قیام خودداری کنند. لیکن، رهبران کرد، این رایزنان را از خود راندند و به روز ۲۵ نوامبر سال ۱۹۲۰، تلگرامی به امضای سران عشایر باختر و در سیم، از راه والی ایللیزیک، به مجلس کبیر ملی ترکیه فرستادند که در آن گفته شده بود: «در پیمان سور، پدید آیی کردستانی مستقل و فراگیرنده ولایت‌های دیار بکر، ایللیزیک، وان و بتلیس پیش‌بینی شده است. از این رو باید این کردستان مستقل را پدید آرند و گرنه، به ناچار، با دست بردن به جنگ‌افزار، به این حق دست خواهیم یافت».^(۱)

در سیمیان، نوشته‌ای در پاسخ به این تلگرام دریافت نکردند. اما، بلند پایگان آنکارا برای بازی دادن کردان و یافتن فرصت، هم‌رایی و همدلی خود را در پذیرفتن خواست سران کرد، از راه همان والی ایللیزیک به آنان رسانیدند و هم در آن هنگام، دست به کار ترکتازی و جنگ علیه جنبش کرد در سیواس شدند.

هم‌هنگام، کمالیان کوششی را دامن زدند که هدفش، کشانیدن رهبران نمایان کرد، به سوی خود، به یاری وعده و تطمیع بود. چنان‌چه، والی ایللیزیک بیانیه مصطفی کمال را که در آن گفته بود سران کرد - می‌چو آقا و دیاب آقا - را به نمایندگی از در سیم، در مجلس کبیر ملی ترکیه گماشته‌اند، پخش کرد: «نمایندگان کردان، از همه بخش‌های کردستان به آنکارا می‌آیند؛ تصمیم‌هایی به سود کردان گرفته می‌شود و روی هم رفته، خواست‌های کردستان پذیرفته

خواهد شد»^(۱) میچو آقا و در پی او، دیاب آقا که وعده‌ها را باور کرده بودند، همچون «نمایندگان در سیم» به آنکارا رفتند و به دام در افتادند. اینان در تلاش برای رهانیدن خویش، حربه‌ای شدند در دست مقام‌های آنکارا در سرکوبی جنبش‌های رهایی بخش کردان در در سیم. افزون بر این، کمالیان، چند تن دیگر از در سیم و از جمله، مصطفی ذکی بی، رامیزی، عبدالحق، تفتیک بی و حسن خیری بی را هم به «نمایندگی» مجلس کبیر ملی ترکیه برگمارند.^(۲)

به رغم سیاست سازشکارانه برخی از سران کرد، جنبش در در سیم آرام نگرفت و در سیم، به هیچ رو، فرمانبردار زمامداران ترکیه نبود. در این جا، سیدرضا - شخصیت برجسته کرد - حکومت واقعی را در دست داشت و او، بی آن که در اصل، با همکاری کمالیان ستیزه ورزد، خواستار به جای آوردن حقوق ملی کردان، در چارچوب دولت یگانه فدرال بود. خود پیداست که چنین خواست‌هایی با مصالح کمالیان همساز نبود و اینان، با آغاز بهار سال ۱۹۲۱، نقاب «دوستان کردان» را از رخسار برگرفتند و از گروه‌های مسلح ملی کردان خواستند که به پایداری پایان داده، تسلیم شوند. هم در میانه، کمالیان ترسانند که اگر نه این باشد، فرمان به نابودی همه روستاهای کردان خواهند داد. سرهنگ خالص - فرمانده سپاهیان ترک در این بخش - به روز چهارم مارس سال ۱۹۲۱، برای بیم انداختن در دل کردان، تنی چند از شخصیت‌های کرد را بازداشت و همراه با یک گروهان نگهبان، آنان را پیاده به مزاراگسیل کرد. اما، گروه مسلح کردان که در جایی به نام یازیق آجی، از این کار آگاه شده بودند، به نگهبانان ترک تاختند، آنان را تارومار و بندیان را آزاد کردند.^(۳) همین رخداد نه‌چندان بزرگ بود که سرآغاز کارزار میان کمالیان و نیروهای ملی کرد گردید.

کردان، پس از تارومار کردن نگهبانان ترک، از سرهنگ خالص خواستند که بی‌درنگ، هنگ را تسلیم کند^(۴) وگرنه، مسئولیت هر پیامدی با اوست. فرمانده ترک، این خواست را نپذیرفت، اما پاسخ داد که خواهشمند است به هنگ اجازه دهند تا به سیواس بازگردد. گروه‌های مسلح کرد محدودی، عظمت بی و اشکی بی، پس از این که خواستشان پذیرفته نشد، به روز ششم مارس سال ۱۹۲۱، غمرانیه را در چنبره گرفتند (پرستند = محاصره کردند). همه مردم این بخش، از زن و مرد و پیر و جوان، قیامیان را یاری دادند. پس از نبردی که یک شبانه

۱- همان جا، ص ۱۳۰.

2- Dr. T.z. Tunaya. Ayni eser. s. 538-539

3- A. Kemali. Erzincan, Erzincan. 1932. s. 156

4- M.N. Dersimi. Ayni eser. s. 139-165; A. Kemali. Ayni eser. s. 153-165

روز بود، هنگ ترک، چاره‌ای جز تسلیم ندید. دادگاه ویژه کرد، سرهنگ خالص را به مرگ محکوم کرد و او، در مرکز عمرانیه که در آن جا درفش کُردستان آزاد را برافراشته بودند تیرباران شد.

در پی درهم شکستن هنگ ترک، شماری بزرگ جنگ‌افزار و ساز و برگ و نیز بیش از هزار اسب و شماری بزرگ استر به دست گردان افتاد. کمیسیون ویژه‌ای که برپا کرده بودند، به افسران و سربازان اسیر ترک زینهار نامه داد و آزادشان کرد. در آن میان، گردان و چرکسانی را که در هنگ ترک بودند گذاشتند تا به نیروهای مسلح کُردستان پیوندند و این رخداد، بازتابی بس گسترده در همه گوشه و کنار کُردستان داشت. گردان قوچیگری نیز، در پی عمرانیه، به پای خاستند و با برخورداری از یاری گردان در سیم از تیره اواجیک، به روز هشتم مارس سال ۱۹۲۱، بخش خود را از ترکان پاک ساختند: گروه‌های رزمی کرد، پایداری ترکان را در گماخ در هم شکستند و قائم مقام و فرمانده ژاندارمری آن جا را به اسارت گرفتند. سپس، پل فرات را بازسازی کردند و وینار دند^(۱)، به بخش قوروچای گام نهادند، نمایندگان حکام ترک را که در آن جا بودند دستگیر کردند و برای سیردن به دادگاه، به عمرانیه آوردند. گردان در پی این کار، بخش‌های کانگال، کوچ حصار، دورگی، مزارا، رفاهیه، قوروچای و کماخ را به دست گرفتند.

علی کمالی نوشته است که قیام، پهنه‌ای برابر با پانزده هزار کیلومتر مربع را فرا گرفته بود. پانزده گروه زیناوند کرد که هر کدام از یکصد تا یک هزار و پانصد جنگاور داشت، با ترکان می‌رزمیدند. روی هم رفته، شمار مردان جنگی گردان، اندکی بیش از شش هزار تن بود.^(۲) سران رستاخیزگر کرد، با داشتن این نیرو و کامیابی‌هایی بزرگ، به روز یازدهم مارس سال ۱۹۲۱، در تلگرامی به رئیس مجلس کبیر ملی ترکیه به آنکارا، خواستار شدند که بخش‌های قوچیگری، دورگی، رفاهیه، قور و چای و کماخ که باشندگانش، بیشتر کرد هستند، ولایتی جداگانه‌ای گردند و یک کُرد بومی، والی آن جا شود. اما، به رغم ویژگی بسیار میانه روانه این خواست، حکومت آنکارا از بررسی و پذیرش آن سرباز زد.

حکومت آنکارا که به حال و روزی دشوار در افتاده بود، به این امید که به یاری سیاست «تازیانه و حلوا» از عهده قیام‌گران برآید، به جای این کار، دست به بازی زد. و برای شکاف

۱- وینار دند = گیناردن (ترمیم کردن).

انداختن در جنبش کرد، هیأتی به سرکردگی رئیس دادگاه تمیز - شفیق - که کردی از بتلیس بود، به ولایت‌های خاوری فرستاد و او، همراه با چند تن از پنهانی^(۱) کرد بخش سیواس، به روز ۱۵ مارس سال ۱۹۲۱، به دهکده کردی بغارویران درآمد. او گفت که کرد است و هوادار سینه چاک جنبش کرد و از سوی حکومت، با اختیاراتی تام، برای گفتگو با رهبران کرد آمده است. این «کرد هوادار جنبش کرد» تنها خواهش کرد که گردان، تا هنگامی که گفتگو پیش می‌رود، از دست به کار شدن بر ضد ترکان بپرهیزند. اما، ناگفته نماند که در میان سران قیام هم، از این دست «هواداران جنبش کرد» یافت شدند که شمارشان نیز، اندک نبود همان‌گونه که حیدری که به شفیق پیوست و از این رهگذر، در رزم گردان در این بخش شکاف انداخت. در آن میان که گفتگو پیش می‌رفت، نورالدین پاشا - فرمانده گروه سپاه مرکز - سفربر و آماده دست به کار شدن بر ضد گردان می‌شد. چنانچه، به روز دوازدهم ماه مارس سال ۱۹۲۱، هنگ ۵۳ سوار از یزگات برآمد و راهی سیواس شد. گردان‌های تکاور لشکر پنجم در آماسیه و دو گردان از هنگ ۱۰ لشکر پنجم که در مرزیفون بودند هم، به روز چهاردهم مارس به آن جا رسیدند. در همان روز، فرمانده سپاه مرکز، فرمان به بسیج بخشی از مردم را داد. نیروهای ژاندارم و نیز یگان‌های مستقر در سیواس، یزگات، آماسیه، مرزیفون، توکات، ارزنجان، بایورت، گیره‌سون، شاهین، قره حصار، چمیشکزک، عربگیر و دیگر بخش‌ها، به زیر فرماندهی گروه سپاه مرکز در آمدند. فرماندهی ترک باگردآوری این نیروها، به روز ۱۵ ماه مارس سال ۱۹۲۱، در ولایت‌های سیواس، ایلدیزلیق و ارزنجان، حالت جنگی اعلام کرد.

هم در آن زمان، حکومت که می‌خواست از قصد سران در سیم آگاهی یابد، در تلگرامی از آنان خواستار شد که پاسخ دهند آیا رزم را پیگیری خواهند کرد یا نه؟ رهبران کرد در سیم در پاسخ گفتند: «از آن جا که می‌دانیم هدف حکومت ترکیه، نابودی گردان است و بر ما همان خواهد رفت که بر ارمنیان رفت، به خاطر به دست آوردن حقوق ملی و پدافند از حق خویش، همچنان پیکار خواهیم کرد».^(۲)

ناگفته نماند که حکومت آنکارا، از کار در سیم چنان در هراس افتاده بود که ناگزیر دانست بخشی از سپاهیان ترک را از جبهه کارزار با یونان بیرون کشد و به نبرد با گردان فرستد. چنان

۱- بی، در ترکیه همان است که در ایران بک و بیک تلفظ می‌شود و در افغانستان و آسیای میانه و در میان ترکمانان بای، چنان چه بای قرا (بایقرا) - س.ا.

چه، از جمله، به زودی لشکر ۱۲ سوار و تیپ ۱۳ سوار را به سیواس فرستادند. گذشته از این، حکومت برای پیشگیری از گسترش جنبش کُرد به خاور و به شمال، نیروهای بزرگ به ایللیزیک و ارزنجان گسیل داشت. سپاهیان ترک، راه سیواس - کانگال - ملاطیه - ایللیزیک - سیواس - مزارا را زیر کنترل و پل‌های رودخانه‌های فرات و مُرات که در سیم را به ایللیزیک، عربگیر، ملاطیه، اکین و کماخ می‌پیوست و نیز، دیگر راه‌های پراهمیت را به دست گرفتند.

با آن که بهاری سرد بود، به سپاهیان ترک فرمان داده بودند که سخت پیکار کنند. به ویژه در بخش میان در سیم و ارزنجان، جنگی سهمگین در گرفت. از تدبیرهای سرکوبگرانه نورالدین پاشا، سران دودل کُرد باوری یافتند که کمالیان، بر آن نیستند تا وعده‌های خود را به جای آرند و یا پیش پا افتاده‌ترین خواست‌های کُردان را برآورند: حتی حیدربی، دیگر وعده‌های ترکان را باور نداشت و به پیکار با آنان پیوست. کارزار در سوی سیواس - کوچ حصار - زارا و سیواس - کانگال، درگیر بود. همگی از خرد و کلان - جملگی - هر کس که می‌توانست جنگ‌افزار به دست گیرد - مردان، زنان، سالداران و کودکان - تا آن جا که می‌توانستند، در نبرد با ترکان شرکت می‌کردند و یورش را از پی یورشی دیگر درهم می‌شکستند.

اما، نیروها نابرابر بودند. رزم‌آوران شورشی کُرد، در زیر فشار نیروهای پرت‌تر ترکان، ناچار واپس می‌نشستند. بسیاری از سران کُرد، دلاورانه، دست از جان شسته، به پیشواز مرگ شتافتند و شهادت را به جان خریدند. در چنین حال و روزی، رهبران قیامیان بر آن شدند که زنان و کودکان را به در سیم روانه کنند. به روز ۲۴ آوریل سال ۱۹۲۱، حیدربی، همراه با دوهزار تن، رلهی سوی ارزنجان و پولهومور (یعنی سوی شمال و شمال خاوری) شد تا به در سیمیان بپیوند. وی که سپاهیان ترک در پی‌اش می‌تاختند، از شمال ارزنجان به زیستگاه عشایر قریشان و بالابان در آمد؛ حیدربی سر آن داشت که از آن جا، از راه گذرگاه‌های کوهستانی پولهومور و ممه خاتون، در سیم در آید. اما، کورپاشا - ایلخان قریشان - به جای یاری، برای خوش خدمتی به زمدارن ترک، همراه با چند هزار تفنگچی، با حیدربی روبرو شد و گفت که اگر قیامیان به خنجر قلمرو «او» گام نهد، با آنان به جنگ خواهد پرداخت. گروه حیدربی که از پشت، نامردانه نجر خورده بود، با جنگ و گریز، به کوهستان‌های قوچگیری بازگشت که در آن جا، پیکا خونین و بی‌امان رستاخیرگران کُرد با اردوی ترکان درگیر بود: جنگی که در سر راه خود همه چیز را به کام نابودی می‌کشانید.

به‌ویژه، راهزنان عثمان توپال آقا، در تبهکاری‌ها و زشتکاری‌ها بر مردم کرد، بسیار «هنر‌نمایی» کردند. می‌توان گفت در روستاهای کرد که به دست اینان افتاده بود، همه مردم را کشتند. م.و. فرونزه، دربارهٔ ددمنشی این فتودال و اسپگراکه در رکاب اردوی حکومت شمشیر می‌زد، نوشته است: «همین چندی پیش، یکی از بانفوذترین سرکردگان لازستان - عثمان آقا - با مردان زیناوند (مسلح) که از میان لازان داوطلب به مزدوری گرفته و اجیر کرده بود، با شمشیر و آتش، به جان گردانی که در خاور آناتولی بر ترکان شوریده بودند افتاد».^(۱)

نورالدین پاشا که می‌خواست قیامیان را جانانه سرکوب کند، بر آن شد که آنان را بی‌سر سازد. وی به پی‌هاگرد سیواس که مزدور ترکان بودند دستور داد که در خط جبهه، با حیدربی تماس بگیرند و او را رام سازند و به آن جا آورند که برای گفتگو به سیواس رود. حیدربی که ارادهٔ استواری نداشت، این بار نیز گذاشت بازی‌اش دهند و ترفند خورد. او با یک گروه هزار نفری به ستاد فرماندهی اردوی ترکان در سیواس آمد، همراه با چهارصد تن از نزدیکانش بازداشت شد و ششصد مرد جنگی گروه او را به ولایت‌های باختری برده، کشتند.

این زینهار خواری (خیانت) تازهٔ حیدربی بر مردم کرد، پی آمدهایی مزگیار برای جنبش کرد داشت. این کار، گذشته از این که قیامیان راست کرد، برای شان زیان معنوی نیز داشت. اما، دربارهٔ ترکان باید گفت که کشتار ددمنشانهٔ گردان به دست اینان، هدف‌هایی دور و دراز در پیش داشت. یکی از آماج‌های ترکان این بود که به دودلان و ناپیگیران هشدار دهند. به راستی که بسیاری از اینان، به کنار کشیدن از جنبش آغاز کردند. نیروهای رستاخیرگرانی که می‌نمود بیشتر شان آب شده، به زمین فرورفته باشند، به فرماندهی علیشیر، نوری، صابر، محمدعلی، جیگیز، ممو ترا بازلو، کامل عزیز، دیلو، پاشچو عباس و دیگران، چاره‌ای نداشتند، جز این که یا جنگ و گریز به بخش‌های کوهستانی در سیم، به جایی بروند که آزمایش‌هایی تازه، چشم به راهشان بود.

این، بدان معنی بود که قیام گردان قوچ‌گیری دچار شکست شده است. فرماندهی اردوی ترک در سیواس، اطلاعیه‌ای منتظر ساخت که در آن گفته شده بود: «در پی نبرد، ۱۱۳ کرد کشته، ۱۳۳ کرد زخمی و ۱۵۹ کرد اسیر شده‌اند. همچنین، سرکردگان گردان قوچ‌گیری، چون عظمت بحری‌بی، ثابت‌بی، فیلیک علی، ممو، عزیز، تقی، حیدربی، پهلوان، حسین و عاشور هم،

اسیر گشته‌اند: در همین هنگام، دو هزار قبضه تفنگ و ساز و برگ دیگر به دست آمده است.^(۱)

پس از سرکوبی قیام، دادگاه فوق‌العاده نظامی در سیواس، چهار صد متهم را محاکمه و حیدری، سیدعزیز و پانزده تن از یارانشان را محکوم به مرگ کرد. علیشیر، م. نوری، محمود مصطفی پاشا اوغلو، مموترابازلی، دیلو، صابر و نود و پنج قیامی دیگر، غائبانه محکوم به مرگ شدند. دیگر متهمان، وابسته به اندازه گناهشان، به زندان‌های گوناگون از پنج سال تا پایان عمر محکوم گردیدند. از این چهار صد تن، تنها ۱۱۰ تن تبرئه شدند که اینان را هم به بخش‌های گوناگون ترکیه تبعید کردند.

اما، حکم کشتار و زندانی کردن این قیامیان گُرد، آرامش را به در سیم باز نیاورد. جنبش پایان‌ناپذیر در راه‌راهایی بندیان، یکی از شکل‌های پایداری در برابر زمامداران ترک بود. این جنبش چنین بود که در سیمیان، همگام با فرستادن تلگرام‌های خویش به آنکارا، برخواست خود، با تاخت و تاز در خط ارزنجان - کماخ - اکین، تا بخش‌های زارا و دیوگیری، پای می‌فشرده‌اند.

در حال و روز دشوار ترکیه، هنگامی که می‌بایست همه نیروها را در جبهه باختر، علیه یونانیان گرد آورند، مجلس کبیر ملی ترکیه، به پیشنهاد م. کمال، حکم دادگاه فوق‌العاده نظامی سیواس را درباره زندانیان گُرد، به جز علیشیر و م. نوری باطل کرد.^(۲) می‌توان گفت که همه گُردان محکوم به مرگ آزاد شدند. اما، بخشودگی، گُردانی را دربر نمی‌گرفت که به ترکان تسلیم نگر دیده، به کوهستان‌ها پناه برده بودند. این گُردان که در زبان زمامداران ترکیه «اشرار» نام داشتند، در در سیم که زمامداران ترک در آن جا، به راستی هیچ نفوذی نداشتند، کار خود را همچنان پی‌گیری می‌کردند. چنان‌چه در آگاد که پاک در فرمان سیدرضا بود، درفش گُردستان را برافراشته بودند و مقام‌های ترک، هیچ غلطی نمی‌توانستند بکنند و کاری از دستشان ساخته نبود.

اما، این که حکومت ترکیه، پس از سرکوب قیام در در سیم، در آن جا نفوذی نداشت،

1- M.N. Dersimi. Ayni eser, S. 159

۲- اما، این بخشودگی، نیرنگی بود برای به دست آوردن فرصت. پدر ترکان که در آن هنگام هنوز پایه‌های قدرتش استوار نشده بود، می‌خواست با این ترفند، از عشایر در سیم تا اندازه‌ای دلجویی کرده باشد و دست کم، آنان را دوباره، بر خود نشوراند. س. ا.

نکته‌ای است و این که کردان به هدف‌های خود دست نیافتند نکته‌ای دیگر. با داوری از همه آن چه که گذشت، هدف قیام در سیم، ساختن ولایت خودمختار کرد در ترکیه بود که از روی پیمان سور، می‌توانست از سوی کردان، خواستار دریافت آزادی گردد. برای همین است که زمامداران ترک، هر چه در توان داشتند، باشتاب برای درهم شکستن قیام در سیم به کار بردند و حتی برای این آماج، سپاهیان‌شان را از جبهه یونان بیرون کشیده، به کردستان گسیل کردند. یکی از سبب‌های سرکوب قیام در سیم و رخداد‌های پی‌آینده، در همین است.

سبب دیگر سرکوب قیام در سیم، آن است که دولت‌های امپریالیستی که مواد مربوط به استقلال کردستان را در پیمان سور گنجانیده بودند، نه تنها هیچ‌گونه یاری به جنبش کرد ندادند، بلکه در عمل، از تبهکاری‌های کمالیان علیه این جنبش به هیچ‌رو پیشگیری نکردند. در نتیجه، حال و روزی پدید آمد که تنها، آرمان کردستانی مستقل هستی داشت، لیک آن نیرویی که بتواند در راه جان بخشیدن به این آرمان پیکار کند، نبود. با همه اهمیت که این نکته‌ها دارند، سبب‌های سرکوب شدن جنبش کرد در این دوره، تنها این‌ها نیستند. سبب‌های سرکوبی جنبش کرد، نکته‌هایی دیگر هم در خود دارد که در خود ویژگی جنبش کرد نهاده است.

نخست، باید از ویژگی عشیرتی - فئودالی جامعه کرد و تراز یگانگی ملی کردان که بر آمد آن و سد و بند راه یکپارچگی آنان در مبارزه‌های بخش بود یاد کرد. تضادهای اجتماعی در جامعه کرد و نایکسانی میان صرغه و صلاح تنگدست‌ترین لایه‌های کردان و سردمداران‌شان، بسیاری از سران عشایر را به اردوگاه ملت پرستان ترک که دشمنان سوگند خورده جنبش‌های بخش کرد بودند، رانده بود.

دوم این که نبودن یکپارچگی مذهبی، مایه بدگمانی میان برخی گروه‌های مردم کرد شده بود: در همان هنگام، لایه روشنفکران بورژوازی که می‌توانست، کامیابانه در راه یگانگی همه نیروهای ملی برزمد، تازه زاده شده و هنوز توانی چندان نداشت. برخاستن کردان در قوچ‌گیری، از بسیاری جهات، به دست اعضای جمعیت تعالی کردستان بسیجیده و سفربر شده، اما در همان هنگام، خود جمعیت، به راستی که از هم فرو پاشیده بود. از این رو، کردها دارای سازمان سیاسی نبودند که بتواند رستاخیرشان را از کانونی یگانه رهبری و گرداندگی کند و شورش در سیم، با همه پهنه و اهمیتش، نه جنبشی ملی، بلکه یک جنبش بسته محلی بود.

سوم، به‌ویژه، باید این نکته را باز نمود که رهبران جنبش کرد که از مردم خویش بریده شده بودند، بارها شده بود که اندیشه و آرمان‌های آنان را در نمی‌یافتند. اینان که از پشتیبانی توده‌های مردم برخوردار نبودند، بیشتر، نه همان بر جنبش زینهار می‌خوردند، بل از آن جا که به نیروی مردم باور نداشتند، نه به مردم، بلکه به «پشتیبانی» دولت‌های امپریالیستی و هر از گاهی به «پشتیبانی» کمالیان هم چشم امید می‌دوختند. از این رو، سرنوشت جنبش کرد، اغلب نه در پهنه آوردگاه به خاطر استقلال، بلکه در تالارهای دیپلماتیک باز گشوده و پرداخته می‌شد و از این رهگذر، زمینه هر گونه آغالش و هنگامه‌سازی، پیرامون مشکل کرد فراهم می‌گردید. از این جاست که چرا سرنوشت جنبش کرد، در این دوره، سرانجام، در پشت سر مردم کرد و به زغم صرفه و صلاح این مردم و باز دوبند میان دولت‌های امپریالیستی و کمالیان، در کنفرانس لوزان بازگشوده و پرداخته گردید.

همان‌گونه که پیشتر گفته بودیم، پیرو پیمان سور، می‌بایست کمیسیونی از نمایندگان دولت‌های هم‌پیمان، یک رژیم اداری خودمختار برای بخش‌های خاوری فرات - میان ارمنستان، عراق و سوریه - فراهم آورد. اگر با گذشت یکسال از پی این پیمان، مردم کرد این بخش به جامعه ملل اعلام می‌کردند که بیشتر گردان، خواهان جدایی از ترکیه هستند و اگر جامعه ملل، این خواست را برآورده می‌ساخت، آنگاه ترکیه می‌بایست از این خطه‌ها دست بردارد.

اما، گواه این نیز بوده‌ایم که نزدیک به یک سال پس از امضای پیمان سور، دولت‌های هم‌پیمان، اعلام آمادگی کردند که دگرگونی‌های مشخص در مسأله کردستان در آورند. ترکان که از بی‌اعتنایی آشکار دولت‌های هم‌پیمان به مصالح مردم کرد، در پوست نمی‌گنجیدند و گستاخ‌تر شده بودند، قیام در سیم را سرکوب و از این رهگذر، اجاق استقلال کرد را در در سیم خاموش ساختند. افزون بر این، دولت‌های هم‌پیمان، در ماه مارس سال ۱۹۳۲، دیگر مسأله کرد را در پیشنهادهای خویش نیاوردند. کمالیان، در پرتو همه آن چه که گفتیم، توانستند که از در آوردن این مسأله، به دستور کار کنفرانس لوزان سرباز زنند.

بدین سان، در این دوره، به اندیشه کردستان آزاد پایان داده شد و تنها، مانده بود که پایه حقوقی آن را هم بتراشند. پس از آن، دیگر سخن نه بر سر استقلال کردستان، بلکه تنها می‌توانست در این باره باشد که چه کسی می‌تواند، از مسأله کرد، تردستانه‌تر، به سود هدف‌های خویش و از جمله، در مسأله ولایت موصل بهره گیرد.

ناگفته نماند که محافل حاکمه ترکیه، در پیشینه این گونه هنگامه سازی ها و تبهکاری ها، از انگلستان و هم پیمانانش دست کمی نداشتند. پس، حال و روزی پدید آمده بود که انگلستان با سرکوبی جنبش کرد در عراق، خود را چون هوادار استقلال کرد در ترکیه قلمداد می کرد و ترکان هم، به نوبه خود با سرکوبی جنبش کرد در ترکیه، خویشان را چون هوادار استقلال کرد در عراق می نمودند. م. کمال، درباره این جستارها، در گفتگویی با س. ای. آرف - سفیر شوروی گفته بود:

«گردانی که بر گرد دریاچه اورمیه می زیند، خواستار شده بودند که هماهنگ با ترکیه، دست به کار شوند. آنان، جنگ افزار و پول داشتند و آماده بودند علیه امپریالیسم انگلستان به پا خیزند.

- مشکل کرد، پیچیده و دشوار است... انگلستان از این که گردان از آن دو دولت - ترکیه و ایران - اند بهره می گیرد و از آن سود می جوید. انگلستان می خواهد دولت کردی در زیر فرمان خود پدید آورد و از این رهگذر، بر آنها، ایران و فراسوی قفقاز فرمان براند... اکنون، سران کردها سه بخش شده اند: گروهی به سوی ایران کشش دارند، بخشی به سوی انگلستان و برخی به سوی ما... در سلیمانیه، انگلستان شیخ محمود را واداشت که علیه ترکان برخیزد...»
کمال، لبخند زان، گفته بود:

- «ما ترکان، و امدار نمی مانیم.. در جنوب کردستان (مقصود شمال عراق است - م)، فاتح کرد و دیگران را یاری دادیم که بر انگلستان بشورند».^(۱)

هدف از این هنگامه انگیزی ها آن بود که از گردان، در هم چشمی و هم آزمائی ترکیه - انگلستان، بر سر مسأله موصل بهره گیره شود. در سال ۱۹۲۲، کمالیان پس از پیروزی بر یونانیان، بی درنگ به گردآوری سپاه در مرز موصل پرداختند. اوزدمیرپاشا - فرمانده لشکریانی که در آن جا پایگاه گرفته بودند - به سران کرد پیام هایی فرستاده و با آنان تماس گرفت. این کار، از آن رو آسان شده بود که عراق را در آن هنگام، جنبشی ضد انگلیسی فرا گرفته بود و سران جنبش که در ترکیه، نیرویی ضد انگلیسی می دیدند، به سوی آن سمتگیری می کردند. کمالیان، برای کشانیدن گردان «عراق» به سوی خویش، پیمانی با شیخ محمود بستند که پیرو آن، «حکومت ترکیه، به کردستان جنوبی، و عده استقلال داده، به گردن گرفته که

به کارهای درونی آن مرز و بوم کاری نداشته باشد» (ماده ۱)، «شیخ محمود، به فرمانروایی کردستان در سلیمانیه که مجلس در آن جا فراخوانده خواهد شد، به رسمیت شناخته می شود» (ماده ۲)، «اگر جنگی درگیرد، حکومت ترکیه می تواند از نیروهای زیناوند کردستان جنوبی بهره گیرد» (ماده ۳).^(۱) رهنمونی آشکار در دست نیست که اهمیت روحیه شیخ محمود را در «سرپرستی به ترکیه» از آن چه که بوده است بزرگتر کنیم، اما یک نکته واقعیت دارد و آن، این است که وی در رزم با انگلیسیان، نمی توانسته است سمتگیری به سوی ترکان نداشته باشد. این نیز که انگلیسیان و ترکان، با آمادگی برای نان قرض دادن به یکدیگر بر سر مسأله کرد، به کنفرانس لوزان آمده بودند، بیگمان نقشی اندک نداشته است. باری، این نکته روشن است که هنگامی که در این کنفرانس، مسأله اقلیت های ملی ترکیه را در انداختند، کار تنها به بگو مگو و چالشگری «علمی» در این باره کشید و انجامید که اقلیت ملی را باید چه گونه معنی کرد. این نیز، نمودار کمتری نیست که انگلیسیان، بر سر این که آیا کردان، پیرو پیمان سور، به جدا شدن کردستان از ترکیه پا می فشارند یا نه، این گفته را پذیرفتند که «نمایندگان» کرد در مجلس کبیر ملی ترکیه، به این پرسششان پاسخ دهند.

وابسته به این نکته، در سال ۱۹۲۲، در تلگرامی از مجلس کبیر ملی ترکیه، پرسشی شد. مجلس کبیر ملی، در نشستی فوق العاده گرد آمد و م. کمال پاشا، به نمایندگان «کردان» پیشنهاد داد تا دیدمان خود را درباره این مسأله باز گویند. حسین عونی بی - «نماینده» ارزروم -، در پاسخ گفت: «این کشور از آن کردان و ترکان است و تنها دو مردم - کرد و ترک - از پشت این تریبون حق سخن گفتن دارند».^(۲)

حسین خیری و رامیز - «نمایندگان» در سیم، «نمایندگان» اورفا - بوزانبی و شاهین - «نمایندگان» کرد پالو، وان، بتلیس، دیاربکر، ملاطیه و کوتاه سخن، همه ی «نمایندگان» کرد مجلس ترکیه، داد سخن داده، وی را پشتیبانی کردند.

پیدا است که این یکدلی «نمایندگان» کرد، از نگاه صرفه و صلاح جنبش ضد امپریالیستی مردم ترکیه، دارای اهمیتی مثبت بود، زیرا، امکان دست اندازی دولت های باختری را در امور ترکیه از میان می برد. اما، درباره آرزوها و خواست های ملی کردان، باید گفت که این «یکدلی» را چیزی جز خیانت نمی توان نامید. در این میان، «نمایندگان» کرد، هنگام داد سخن دادن

۱- کرداو غلو، کردان و امپریالیسم. «بولتن مطبوعات خاور میانه»، ۱۹۳۲، ش ۱۳-۱۴، ص ۱۵.

درباره حقوق گردان، نمی‌دانستند که به زودی، از این حقوق نه نامی برجای خواهد ماند، نه نشانی.

باری، مجلس کبیر ملی ترکیه، با خوش خدمتی اینان، پاسخی به لوزان فرستاد که در آن آمده بود، گردان هیچ‌گاه از ترکان جدا نمی‌شوند.^(۱) عصمت پاشا^(۲) رئیس هیأت نمایندگی ترکیه در کنفرانس لوزان - پس از دریافت این تلگرام، گفت که ترکیه از آن دو خلق - ترک و کرد - است که نزد حکومت یکسان و از حقوق ملی برابری برخوردارند. در این میان، در این سخنان، به راستی در دیده داشتند که به گردان، برخی «حقوق ملی» بسیار گنگ و ناروشنی بدهند. شرکت‌کنندگان در کنفرانس لوزان، با نگاه به این که «نمایندگان» گردان، خواهان جدایی کُردستان از ترکیه نیستند و حکومت، پشت و پیمان (قول) داده است که حقوق ملی گردان را به جای آورد، «کنار آمدند» که نه تنها آرمان استقلال کُردستان را «فراموش کنند» بل در سندهای رسمی هم، یادی از گردان نیاوردند و نامی از آنان نبردند. در پیمانی که به روز ۲۳ ژوئیه سال ۱۹۲۳ در لوزان امضا شده، آنان، کمالیان را تنها به انجام این نکته‌ها واداشتند:

«ماده ۳۸. حکومت ترکیه به گردن می‌گیرد که از زندگی و آزادی همهٔ باشندگان (اهالی)، صرف‌نظر از پیدایش، ملیت، زبان، نژاد یا مذهب، تمام و کمال و چنان که باید و شاید دفاع کند.»
«ماده ۳۹. هر شهروند ترکیه، می‌تواند هر زبانی را که بخواهد، خواه در مناسبات خصوصی یا بازرگانی، خواه در حوزهٔ مذهب، مطبوعات و یا آثار چاپی از هرگونه و خواه در نشست‌های همگانی، بی‌هیچ مرزوبندی، آزادانه به کار برد...»^(۳)

بدین سان، در لوزان، در پی زد و بند امپریالیست‌های آنتانت با واپسگرایان حاکم بر ترکیه، انکار حق استقلال را از نگاه حقوقی، در چیدند (ترتیب دادند) و پذیراندند. از همین است که و نیکیتین، به هنگام ارزیابی پیمان‌های سور و لوزان، از این دیدگاه نوشته بود: «گو که پیمان سور، از نگاه سیاسی، بد طرح‌ریزی شده، از این رو، شاید هم به کار نیاید. ما بر آن نیستیم که تاریخ دیپلماسی پس از جنگ را در آسیای جنوب باختری دیگر سازیم. این پیمان، با پذیرفتن اصل خودمختاری کُردستان از جملهٔ دیگر اصل‌ها، حقوق بین‌المللی را به جای آورد... اما در پیمان لوزان چنین نشد و پیداست از نگاه حقوق بین‌المللی، گامی است به

1- M.N. Dersimi, Ayni eser. s. 199

۲. همان عصمت اینونو که روزگاری هم رئیس جمهور ترکیه شد - س.ا.

۳. پیمان و اسناد صلح سور-مسکو، ۱۹۲۷، ص ۱۵۲.

پس...»^(۱) چنین می‌نماید که ارزیابی وی، از این رو هم که دولت‌های امپریالیستی با سپردن استقلال کردن ترکیه به بوته فراموشی، جنبش ملی کردن را غیرقانونی دانسته، به واپس‌گرایان ترک، «حق» قانونی لگدمال کردن مصالح کردهای ترکیه را داده‌اند، بسیار درست باشد. پلشتی و پلیدی سیاست دولت‌های امپریالیستی در این است که هم‌هنگام با همه این‌ها، به آغالش و هنگامه آفرینی پیرامون مسأله کرد پایان ندادند و کوشیدند در این و یا آن گامه، از آن به سود این و یا آن هدف استعماری بهره‌گیرند.

نمونه‌های مشخص این سیاست آغالش جویانه (مفسده‌آمیز) و هنگامه آفرینانه را در دوران پس از آن، در ویژه‌نامه‌ای بررسی کرده‌ایم.^(۲) خواستاران به خواندن این ویژه‌نامه را فراخوانده، می‌کوشیم از آن چه که پیشتر گفتیم نتیجه‌گیری کنیم.

۱. به رغم آن‌که در پی شکست امپراتوری عثمانی، در نخستین جنگ جهانی، بسیاری از سرزمین‌های غیر ترک از آن جدا شدند، ترکیه، همچنان کشوری چندین ملیتی مانده است. درست است که ترکیه، پس از جنگ، در پی تار و مار شدن به دست درندگان پرتوانتر امپریالیستی، دیگر دولتی استعمارگر همسان امپراتوری عثمانی نبود، اما توانست فرمانروایی بر ارمنستان باختری و کردستان را برای خود نگاه دارد. به‌ویژه این را باید یادآوری کرد که نیروهای واپس‌گرای ترک کوشیدند تا با فرجامین «هپرو کردن و فرو بردن» (بلعیدن) مستعمرات باقیمانده، از دست دادن سرزمین‌های پهناور را جبران کنند. برای همین بود که واپس‌گرایان ترک، پس از پرداختن کار «زدودن» ارمنستان از مردم بومی آن خطه که به دست ترکان جوان آغاز شده بود، به کار «فرو بردن» آن بخش از کردستان که به آنان رسیده بود روی آوردند. این دوره، همانا نخستین گامه سیاست بورژوازی ترک، در مسأله کرد و سیاستی است که هدفش نگهداری کردستان، در چنگ خویش، برای ادامه «در خود گواردن» آن است.

۲. بورژوازی ترک، در این سیاست، با واکنش جنبش ملی کرد روبرو گردید که در دم فروپاشیده شدن امپراتوری عثمانی، دارای سازمان‌های اجتماعی - فرهنگی و سیاسی خود بود و این‌ها، در راه استوار کردن خود آگاهی ملی کردن و سازمان دادن آنان برای رزمیدن در راه خودفرمانی می‌کوشیدند. در اساس، نمایندگان روشن‌فکران نوزاد بورژوازی کرد

(نمایندگان مجلس، کارمندان دولت، افسران، حقوقدانان و نویسندگان)، بازرگانان و نیز، پیران و سران عشایر دارای روحیهٔ زاد و بوم پرستانه، در این سازمان‌ها بودند.

نبودن برنامهٔ هماهنگ و نبودن یکدلی، هم میان جمعیت‌ها و کمیته‌های کرد و هم، میان عشایر و گروه‌های عشیرتی و سستی پیوند میان این سازمان‌ها با توده‌های زحمتکش و پندار سست آنان دربارهٔ قصدهای راستین دولت‌های امپریالیستی و از جمله، دربارهٔ هدف‌های واقعی انگلستان، کاستی جنبش در این دوره بود که امکان داد این دولت‌ها، به امور کردستان درآیند و از رزم گردان برای هدف‌های امپریالیستی خویش بهره‌گیرند. از همین رو بود که دولت‌های امپریالیستی، ماده‌هایی دربارهٔ استقلال کردستان «ترک» در پیمان سور گنجانیده، همزمان با آن، هر چه از دستشان برآمد کردند که این آرمان واقعیت نیابد.

۳. مبارزه‌ی ضد امپریالیستی ترکان - که آن را به نام انقلاب کمالیان سر زبان‌ها انداخته‌اند - برخی از شخصیت‌های کرد را تا اندازه‌ای امیدوار کرده بود که به رشدی مستقل و یا رشدی خودمختار به یاری ملت پرستان ترک دست یابند. برای همین بود که اینان، در بسیاری از تدبیرگیری‌های کمالیان شرکت و از آنان، در ستیز با استیلاگران امپریالیستی، کنشورانه (فعالانه) پشتیبانی کردند. بورژوازی ترک، در نکاپو برای بهره‌گیری از گردان در این کشاکش و نیز، بهره‌گیری از آنان در تدبیرهای سیاست خارجی خویش، از بازی با فتودالان کرد دست نکشید و حتی از جنبش کرد... در عراق «پشتیبانی» کرد، اما دربارهٔ کردهای «خودی» باید گفت که نخستین گام‌های شوئیستان ترک، یعنی قرارها و بیانیه‌های کنگره‌های ارزروم و سیواس و «بیانیهٔ ملی»، نشان داد که همهٔ سیاست آنها، هدفش نگه داشتن کردستان برای این ترکان و نگهداری فرموداری استعماری خویش بر مردم کرد است.

۴. کنفرانس لوزان که پیامدهای آن، از دیدگاه وضع بین‌المللی و حقوقی جنبش ملی گردان، در هم‌سنجی با پیمان سور، گامی به پس بود، ضربتی سخت بر جنبش رهایی‌بخش کرد زد. کنفرانس لوزان باز نمود که دولت‌های امپریالیستی، به مشکل کرد، چون ابزاری در هم‌چشمی و هم‌آزمائی با ترکیه بر سر ولایت موصل می‌نگرند. اینان، پس از آن که به هدف‌های خویش دست یافتند، به آسانی آرمان‌های کردستان آزاد را نادیده گرفتند و از این رهگذر، به نیروهای واپس‌گرای ترک، «حق» دادند که آرزوهای ملی گردان را لگدمال و جنبش آنان را که در راه استقلال بود، به خون بکشانند و سرکوب کنند.

نمایه

هه و النامهه كئبب

۱. نمایه اشخاص
۲. اقوام، طایفه‌ها، خاندان‌ها
۳. جای‌ها
۴. کتاب‌ها

نمایه اشخاص

ابن فلاح، ۷۷	آ
ابوالحسن علی ابن محمد الغزالی اللوگری، ۳۴	آبایف، ۵۸
ابوالفداء، ۲۸	آبویان، ۵۳
ابوحنیفه الدینوری، ۹۷	آبویان، ۵۳
ابوذلف، ۲۴	آتروپات، ۱۳
ابوذلف مَسْعَرَب مَهْلَهْل یَسْبُو عی، ۲۶	آرلف. آ، ۳۹، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۸۷، ۸۸، ۱۰۹، ۱۳۲
ابوزید بلخی، ۵۹	آریستوا، ۳۹
ابومسلم خراسانی، ۲۷	آکوف، ۵، ۴۳، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۶۷، ۶۸، ۷۶، ۷۹، ۸۱
ابومسلم گُرد، ۳۴	۸۲، ۸۵، ۸۶، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۹۹
احمد بن مروان، ۸۹	آنتی گون، ۱۷
احمد خانی، ۱۲۱	
ادریسی، ۲۸	الف
ادموندز، ۸۸	ابن اثیر، ۱۴، ۲۱
أربلی، ۸۰	ابن بلخی، ۲۱، ۲۲
أردشیر بابکان، ۲۰، ۲۲	ابن بلخی، ۲۷
أردوان اشکانی، ۲۱	ابن جبیر، ۲۸
أرفع، ۴۰	ابن حوقل، ۲۵، ۲۶، ۲۷
ارمنی، ۵، ۹، ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۴۴، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۵۹	ابن خردادبه، ۲۵
۶۱، ۶۳، ۶۹، ۸۲، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۴	ابن رُسته، ۲۵
استخری، ۲۷	ابن سراپیون، ۲۵
استرآبادی، ۵۰	ابن فضلان، ۵۹
استرابون، ۱۶، ۱۸	ابن فقیه، ۲۴

خانیکف، ۳۹	ث
خداداده، ۹۶	ثابت بی، ۱۲۸
خدا یار بو، ۴۱	ثباتی، ۴۰
خزانه دار، ۸۴، ۸۲	
خسرو پرویز، ۲۹	ج
خلعتیان، ۶۲	جامی، ۹۴
خلف تبریزی، ۴۹	جلادت بی، ۱۱۴
خوارزمی، ۲۵	جمازی، ۸۵
خوان آتش، ۶۱	جمال چتوبی، ۱۱۲
خورشگر، ۳۴	جمیل پاشا زاده اکرم بی، ۱۱۴
خیری بی، ۱۲۴	جورج کامرون، ۱۱
	جیگیز، ۱۲۸
د	جیلانی، ۵۷
دارا، ۷۵	
داریوش مادی، ۱۲	ج
دُپره، ۳۹	چرنوزوبف، ۳۹
دخویه، ۲۷	چگنی، ۸۸، ۸۶، ۴۹، ۴۸
دو مورگان، ۹۲	چلبی، ۶۳، ۵۹، ۵۰
دووال، ۳۹	چیریکف، ۹۱، ۹۰
دهیوک، ۶۳	
دیاب آقا، ۱۲۳	ح
دیاکنف، ۶۲، ۵۳	حافظ، ۹۶، ۹۴، ۲۱
دیتل، ۸۰، ۷۰، ۶۹، ۶۶، ۶۵، ۶۰، ۵۲، ۴۳، ۳۹، ۳۸	حزنی موکربانی، ۹۴، ۴۱
۹۳، ۹۲، ۹۱، ۸۱	حسن خان، ۷۲
دیلو، ۱۲۹، ۱۲۸	حسین، ۱۲۲، ۱۰۶
دینگ، ۲۱	حق یارلو، ۱۲۱
	حیدری بی، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶
ذ	
ذکی، ۱۲۴، ۱۰۵، ۵۰، ۴۵، ۴۱، ۷، ۶	خ
	خالد بنی جیرانلو، ۱۲۱، ۱۲۰
ر	خالص، ۱۲۴
رنرف بی، ۱۱۳	

ساسانیان، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۸۰	رامیزی، ۱۲۴
۸۱	رحیم بی، ۱۱۴، ۱۱۶
س.ای. آرف، ۱۰۹، ۱۳۲	رزم آرا، ۴۰، ۵۱، ۵۶، ۷۱، ۷۴
سجادی، ۴۲، ۸۳، ۸۵	رستم خان دنبلی، ۸۲، ۹۷
سعدی، ۹۴	رستم دستان، ۳۳، ۸۱
سقزی، ۱۴، ۴۱	رسول آقای مشاسایی، ۱۱۲
سلوکوس سوم، ۱۷	رشیدالدین فضل الله، ۳۱
سلیمان شاه، ۳۰	رشید پاشا، ۱۱۶
سمعانی، ۲۸	رشید عالی، ۵۷
سن، ۴۳، ۷۲، ۷۴، ۸۱، ۹۱	رشید یاسمی، ۹۶
سنجابی، ۲۹، ۴۱، ۷۱، ۷۲	رضاشاه، ۱۰۶
سندجی، ۴۰	زُلف نارمن شارپ، ۱۶
سوت گات، ۶۴	زُمدین، ۵۱
سون، ۳۳	زُندو، ۳۸
سیاه منصور، ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۸۶، ۸۸	روینسن، ۶۵
سیدرضا، ۱۲۴، ۱۲۹	رودیگر، ۷۹
سیدعزیز، ۱۲۹	روسو، ۳۹، ۹۲
ش	روشن اردلان، ۵، ۳۲
شاردن، ۲۴	رولینسن، ۵۵، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۶
شارمو، ۶۸	زُهام، ۶۵
شاهین، ۱۲۶، ۱۳۳	ریترا، ۳۹، ۶۵، ۷۷، ۸۹
شبانکاره‌ای، ۲۲	ریچ، ۳۹، ۴۵، ۶۸، ۷۱، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۵، ۸۹
شرف خان بدلیسی، ۳۸، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۷، ۸۶	ز
۱۰۵، ۸۹	زرین کوب، ۱۹
شریف پاشا، ۷، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۱	زنگنه، ۵۰، ۷۲، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۲
شفیق، ۱۲۶	ژ
شهریار ارمن، ۸۹	ژوکوفسکی، ۸۱، ۸۳، ۸۴
شهریار ساسانی، ۵۲	س
شیخ امیر، ۸۴	ساسانی، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۵۲، ۸۰، ۸۲
شیخ بهایی، ۹۴	

- عطار، ۹۴
عطاء ملک جوینی، ۳۱
عظمت بحری بی، ۱۲۸
علی ابن ایطالب، ۶۱
علیشیر، ۱۲۸، ۱۲۹
عمر آقا، ۱۱۲
- غ
- غالب بی، ۱۱۴، ۱۱۷
- ف
- فردوسی، ۱۸، ۳۳، ۳۴، ۵۴، ۸۰
فرونزه، ۱۲۲، ۱۲۸
فرهاد، ۱۸، ۳۳، ۶۵، ۸۱، ۸۲، ۸۴
فربج، ۹۲
فرید پاشا، ۱۱۷
فریض اوف، ۱۰
فیلیک علی، ۱۲۸
- ق
- قاضی محمد، ۹۵
قبازی، ۸۴
قدامه، ۲۵
قردو، ۱۴
قزوینی، ۲۷، ۲۸، ۳۰
- ک
- کاظم قرابکر پاشا، ۱۲۰
کالوبا کین، ۳۹
کامران علی، ۱۰۷
کامران علی بی، ۱۱۴
- شیخ حاجی افندی، ۱۱۳
شیخ رضا طالبانی، ۹۴
شیخ عبدالباقی کفرووی زاده بتلیسی، ۱۱۲
شیخ محمود، ۱۳۲، ۱۳۳
شیخ نانی حلوانه، ۹۴
شیرین، ۸۲، ۸۴
- ص
- صابر، ۱۲۸، ۱۲۹
صدام حسین، ۱۰۶
- ض
- ضحاک، ۶۳
- ط
- طبری، ۱۴، ۱۹، ۲۱
- ع
- عاشور هم، ۱۲۸
عالی شان بی، ۱۱۷
عباسی، ۴۰
عبدالحق، ۱۲۴
عبدالحمید، ۱۱۹
عبدالرحیم خارجی، ۲۷
عبدالقادر، ۵، ۵۷، ۶۰، ۱۰۸
عبدالله بن سعد، ۶۱
عبیدالله بن احمد، ۳۵
عثمان آقا، ۱۲۸
عثمان توپال آقا، ۱۲۸
عزالدین علی محمد، ۳۱
عصمت پاشا، ۱۳۴

گوردلوسکی، ۴۹	کامل عزیز، ۱۲۸
گیلانی، ۵۶، ۷۱، ۸۶	کاوة آهنگر، ۳۵
	کرداوغلو، ۱۳۳
ل	کرزی اوغلی، ۵۱
لازار پاربتسی، ۵۲	کزمانشاه، ۲۹، ۳۰، ۵۲، ۵۳
لا هوتی، ۴۳، ۹۶	کریس تنسن، ۲۱
لرخ، ۵، ۳۹، ۶۰، ۶۶، ۷۹، ۹۲	کریم خان زند، ۷۲
لسان الملک، ۴۰	کریمی، ۴۰، ۴۵، ۷۸، ۹۱
لسترنج، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱	کُشیفون، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۲۲
لوشان، ۵۰، ۵۴	کُلیاکف، ۳۹
	کمالی، ۱۲۵
م	کندوله، ۷۵
ماد، ۹۶	کنیر، ۹۲، ۹۳
ماسن، ۵۱	کوآترمه، ۷۷
مالکوم کالج، ۱۸	کُوات، ۵۳
مان، ۴۳، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۹۰	کورپاشا، ۱۲۷
مانوی، ۳۳	کوردویف، ۱۰، ۴۶، ۴۷، ۸۵، ۹۴، ۹۹
ماهیدشتی، ۶۹، ۷۰، ۸۴	کورس کوچک، ۱۴
متصرف، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۶	کومن، ۵، ۶۰
محمد علی، ۱۲۸	کیانی، ۶۵
محمد مردوخ، ۵	کینیر، ۳۹
محمود غازان، ۳۱	کیهانی، ۴۰
محمود مصطفی پاشا اوغلو، ۱۲۹	
مختار جاف، ۹۴	گ
مردوخ، ۹، ۳۸، ۴۰، ۸۴	گاگارین، ۳۹
مستوفی قزوینی، ۲۸، ۷۰، ۹۷	گردیزی، ۵۰
مسعودی، ۲۱، ۲۵، ۹۷	گرگین، ۳۳، ۸۱
مصطفی کمال پاشا، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵	گرومه، ۵۴
معین، ۱۹	گوتشمید آلفرد فن، ۱۶
مقدسی، ۲۵، ۲۷	گودرز پسر گیو، ۶۵
مکری، ۴۰، ۷۲، ۷۳، ۸۲، ۸۳، ۸۵	گوران، ۵

- مکنزی، ۳۹، ۴۶، ۶۸، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۹۰، ۹۲، ۹۹
 ملایی جذری، ۸۲
 ملک الشعرا محمدتقی بهار، ۸۲
 مموترابازلو، ۱۲۸
 موریر، ج، ۳۹
 موسی بی، ۱۱۲
 مولانا، ۸۵
 مؤلون، ۱۷
 مهرداد، ۱۷
 میجوآقا، ۱۲۳، ۱۲۴
 میلر، ۳۹، ۴۴، ۴۶، ۴۷
 مینورسکی، ۵، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۰
 ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵
 ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۸
- ن
 ناجی عباس، ۴۳
 نادرزاده، ۴۲
 ناصر خسرو، ۲۸
 نجفی، ۱۰
 نظامی، ۹۴
 نمرودی، ۱۲۱
 نوئل، ۱۱۳، ۱۱۴
 نوح، ۷۰
 نورالدین پاشا، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸
 نورعلی الهی، ۹۶
 نوری، ۶۵، ۱۰۶، ۱۲۸، ۱۲۹
 نولدکه، ۱۴
 نیکولئوسکایا، ۱۹، ۲۰، ۳۰
- نیکیتین، ۷۷، ۱۱۶، ۱۳۵
 و
 وزهران، ۵۲
 وهبی، ۴۱، ۴۷، ۵۳، ۶۶، ۷۷، ۸۸، ۹۳
 وهبی، ۵۳
 ویلچوسکی، ۳۹، ۴۵، ۴۷، ۵۴، ۵۶، ۶۳
 ویلسون، ۱۱۷
 ه
 هتوم - شیندر، ۸۱
 هدایت، ۷۲
 هدین، ۶۷
 هرودت، ۱۲، ۲۱، ۵۱
 هلاگوخان مغول، ۱۰۵
 همدانی، ۵۳، ۶۳، ۷۰
 هورنله، ۳۹، ۷۹، ۸۷
 هولیرد، ۸۷
 هیوآر، ۸۱، ۸۳
 ی
 یاسمی، ۱۰، ۴۲، ۹۴
 یاقوت حموی، ۱۴، ۲۸
 یزدگرد، ۲۴
 یزقل (هزقل)، ۵۳
 یوستی، ۵۸
 یوسف ضیاء، ۱۲۱
 نه دهب مسحاب، ۹۴

اقوام، طوایف، خاندان‌ها

آستروخانس، ۱۲	آ
اسمعیلیان، ۶۰	آتورپاتنی، ۱۴
اشکانیان، ۱۷، ۱۸	آذری، ۲۶
اشکوزانی‌ها، ۱۴	آره وردیک‌ها، ۷
اعراب، ۱۳، ۲۵	آره ژردیک‌ها، ۶۱
افغان‌های غلجایی، ۵۱	آریائیان، ۱۰، ۳۲
الجیلانی، ۵۷	آریاوچ، ۱۱
اماردی‌ها، ۱۲	آریایی، ۶۸، ۷۶، ۱۰۶
امین‌لو، ۸۶	آساساکن، ۵۱
انگلیسیان، ۷۲، ۸۱، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۳	آسپاسی، ۵۱
اورامانی‌ها، ۳۳، ۴۱، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۱	آشوری، ۱۱، ۱۲، ۴۴، ۵۳، ۶۲
اهل حق، ۶۰، ۶۱، ۸۳	آلان‌ها = آران‌ها، ۷۶
ایرانیان، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۲۲، ۲۳	آلان‌ها یا آران‌ها، ۳۲
۱۰۵، ۷۲، ۵۰، ۳۳، ۳۲، ۲۳	آل کُرت، ۳۲
ایلخانان، ۳۰	آل کُرت، ۳۴
انزانی، ۱۴	آل کُرت، ۵۲
	آمردها، ۱۱
ب	آهنگری، ۳۵
بابی، ۸۶، ۸۸	
بانهبی، ۶۹	الف
باجلان‌وند، ۹۰، ۹۲	اردلان‌ها، ۳۲، ۷۶، ۷۷
باجلان‌ها، ۹۰	ارمنی، ۵، ۹، ۱۳، ۱۸، ۲۴، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۵۹، ۶۱
بختیاری‌ها، ۹۱، ۹۳	۶۳، ۶۹، ۸۱، ۹۹
بدرخانی، ۱۱۴	ارمنیان، ۷۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۶
بندادمهریه، ۲۶	اروپاییان، ۴۴
بنی‌اسد، ۸۷	اسپارتی‌ها، ۱۴
بؤدیونئی، ۱۲	استامهریه، ۲۶
بوزانی، ۱۲	

ترکان، ۶، ۲۴، ۷۲، ۷۳، ۹۸، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸،
۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶

به‌دین، ۶۰

۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴

پ

ترکان مادی، ۳۲

پارتیان، ۱۸، ۱۹، ۲۲

ترکمانان، ۱۲۶

پارس، ۱۴

تفنگچی، ۶۴

پارسوا، ۱۲، ۱۳

تورانی ترکان، ۵۱

پارسوانی، ۱۴

تبله کوی، ۷۳

پارسوماشی، ۱۴

پارسه، ۱۲، ۱۶

ج

پارس‌ها، ۱۰، ۱۶، ۲۰، ۲۶

جاف، ۶۴، ۶۶، ۷۲، ۹۴

پارسی، ۶، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۳۲، ۳۳، ۳۵

جاف‌ها، ۶۴، ۶۷

۷۳، ۸۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵

جان بیگیان، ۱۲۲

۱۰۶

جیلانی، ۵۷

پارسیان، ۱۵، ۷۳

پارسی‌ها، ۱۲، ۱۵، ۲۲

پازوکی، ۸۶

پاسارگادی، ۱۴

پریته کینوئی، ۱۲

پلنگانیان، ۷۰

پیرانی‌ها، ۳۳، ۸۱

ح

حدادی، ۳۵

حمیدیه، ۱۱۹، ۱۲۰

ت

تاتار، ۳۱

تاجیک، ۹۶

تاجیکان، ۳۳

تازیان، ۵۲، ۶۱، ۸۷، ۸۹

خ

خسرویه، ۲۶

تپوری‌ها، ۱۲

د

دیلیمان، ۶۳

ترک، ۱۲، ۲۶، ۵۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰

۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱

ر

رامانیه، ۲۶

۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰

۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۶

سومریان، ۷۱	راوندها، ۸۸
سیاه منصور، ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۸۶، ۸۸	روزبهان، ۸۶، ۸۸
	روسی، ۲۹، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۵، ۶۱، ۶۴
ش	۷۹، ۸۳، ۹۰، ۹۶
شاهکانیه، ۲۶	رومی، ۱۸، ۲۰، ۵۷
شاهویه، ۲۶	رومیان، ۲۰، ۲۲
شبانکاره، ۲۱	ریزو، ۷۵
شرکیه، ۷۱	
شهبازی، ۶۵	ز
شهرزوری، ۸۶	زازاها، ۴۵
	زرتشتیان، ۵۰، ۶۰
ط	زروانی‌ها، ۲۴
طالبانی، ۵۵، ۹۴	زکتی، ۸۶
	زند، ۸۶
ع	زندیان، ۸۷
عباسیان، ۲۵	زنگنه، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۷۳، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۲
عرب، ۱۰، ۲۵، ۲۸، ۵۷، ۹۷	زنگنه‌های ترکیه، ۸۸
عزیزگیرلو، ۸۶	زنگوند، ۸۸
علی‌اللهی، ۶۰، ۶۵، ۷۳، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۱۲۲	
علی‌اللهیان، ۵، ۴۲، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹	س
عیسویان، ۶۷	ساسانی، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۵۲، ۸۰، ۸۲
عیلامی، ۱۲	ساسانیان، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۸۰
	۸۱
غ	سکاها، ۱۱
غوریان، ۵۱، ۵۲، ۵۸	سلجوقی، ۳۱
	سلجوقیان، ۳۱
ف	سلوکی‌ها، ۱۶، ۱۷
فارسان کهنگانی، ۷۳	سنجابی، ۲۹، ۴۱، ۷۱، ۷۲، ۷۸، ۸۶
	سنجابی‌ها، ۲۸، ۷۲، ۷۷، ۹۱
ق	سوزیانی، ۱۹
قاجارها، ۹۵	سوشیانی، ۱۴

کردان ایران، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۷، ۶۰، ۶۶، ۷۶، ۷۹	قادریه، ۵۷
۸۶، ۸۷	قرمطیان، ۶۰
کردان ایگیرمی درت، ۸۷	قریشان، ۱۲۷
کردان برزنگی، ۳۴	قزلباش، ۱۲۲
کردان پارس، ۲۱	
کردان ترکیه، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۳۵	ک
کردان خراسان، ۲۷	کادوسی‌ها، ۱۲
کردانِ درسیم، ۱۲۲	کاسی‌ها، ۱۱، ۱۲
کردان زازا، ۱۰۰	کاویانی، ۳۵
کردان زنگنه، ۵۰، ۸۷، ۹۲	کُرت، ۵۵، ۶۳
کردان طالبانی، ۸۸	کرت‌ها، ۵۲
کردان عراق، ۱۰۶، ۱۱۹	کردان، ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۲۰، ۲۱،
کردانِ فارس، ۲۷	۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۳۹،
کردان قوچیگری، ۱۲۵	۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲،
کردان کرمانجی، ۴۸، ۹۱	۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۶۷، ۷۰،
کردان کلهر، ۹۲	۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۰،
کردان کندول‌های، ۷۵	۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷،
کردان گوران، ۵، ۶۲، ۱۰۱	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷،
کردان گیل، ۵۷	۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶،
کردان گیلانی، ۷۱	۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴،
کردان لر، ۹۱	۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵،
کردان مارخوری، ۴۹	کرد، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۲۰، ۲۲،
کردان ملاطیه، ۱۱۷	۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۹، ۴۰،
کردگج، ۸۸	۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۵۸، ۵۹،
کرمیشان، ۵۲	۶۱، ۶۲، ۶۳، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۸۰، ۸۳، ۸۶، ۹۳،
کلاجیر، ۸۶	۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵،
کلدانی، ۱۲	۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹،
کلدانیان، ۵۶	۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰،
کلهر، ۲۹، ۳۸، ۳۸، ۵۵، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۱، ۷۴، ۷۴، ۹۲	۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳
کلهران، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱	کردان آارات، ۱۰۶
کلهرها، ۳۳، ۷۲، ۷۷، ۸۱، ۹۲	کردان اردلانی، ۸۹

ل	کمالیان، ۸، ۹، ۱۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱
لازان، ۱۲۱، ۱۳۹	۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶
لر، ۳۸، ۴۳، ۵۴، ۷۲، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۷	۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶
لرها، ۲۷، ۹۱، ۹۲، ۹۳	کندوله، ۷۵
لرهای ازکوازی، ۹۱	کندوله‌ای، ۷۸
لرهای قرآلوس، ۹۱	کوذیه، ۲۴
لک‌ها، ۹۱، ۹۲، ۹۳	کوردوئن، ۱۹
لولوبی‌ها، ۱۱	کی‌توان‌ها، ۸۸
لولی، ۵۹	
لیدیائی، ۱۲	گ
	گرچی، ۵۹، ۹۹
م	گرجیان، ۸۹
مادها، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱	گزاها، ۸۸
۲۶، ۲۸، ۳۲، ۶۷	گزه‌ای‌ها، ۱۴
مادهای کرد، ۱۱	گوئی‌ها، ۱۲
مادی، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۳۲، ۳۳، ۶۸	گوران، ۴، ۸، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۸
مادیک، ۲۳	۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵
مادی کرد، ۲۰	۷۸، ۸۳، ۸۵، ۹۶
مادیگان، ۲۰	گوران‌ها، ۴، ۶، ۸، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱
مادی‌های موید، ۲۱	۵۲، ۵۸، ۵۹، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۴
ماردی‌ها، ۱۶	۷۵، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰
مازیار، ۸۶	۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۲
ماگوئی، ۱۲	گوران‌های طالقان، ۳۵
ماگوئی‌ها، ۲۱	گورانی، ۶، ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۵۹، ۷۰، ۷۳
مانانی‌ها، ۱۱، ۱۲	گورانبیه، ۶۲، ۷۸
متیلیج، ۸۶	گوری، ۵۱
مردوخ، ۹، ۳۸، ۴۰، ۴۴، ۶۴، ۷۴	گیل، ۵۷
مزدکی، ۲۴	گیلانه، ۱۲
مسلمانان، ۱۲۱، ۱۳۲	گیلانی، ۶۰، ۷۸، ۹۵
مغولان، ۲۹، ۳۰، ۳۱	گیلک‌ها، ۶۱
مُغ‌ها، ۲۱	

مقدونی‌ها، ۱۵، ۱۶، ۱۷	هخامنشیان، ۲۱، ۲۲
مماپی‌ها، ۹۷	هلاکوبیان، ۲۸، ۳۰
منصوری، ۶۵	هندیان، ۵۸
مهرکیه، ۲۶	هوزی‌ها، ۱۱
میکی‌ها، ۱۴	
	ی
	یونانیان، ۵، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۲۲، ۴۷، ۱۴۰، ۱۴۳
هخامنشی، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۰، ۲۲، ۳۲	یهودیان، ۶۰

هه‌و‌النامهی کتیب

جای‌ها

اردلان، ۴، ۳۲، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۶۹، ۷۶، ۸۳، ۸۴، ۸۵	آ
۸۸، ۹۳، ۹۸، ۱۰۵، ۱۱۴	آتش‌خانه آذربایجان، ۲۹
ارزروم، ۹۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۴۷	آتش‌خانه اروخش، ۳۰
ارزنجان، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۰	آتشکده شیز، ۲۴
ارماری، ۵۰	آتشکده مجوس، ۲۵
ارمن، ۲۸، ۱۰۹	آتشگاه طاقگر، ۶۷
ارمنستان، ۸، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۶۸، ۷۳، ۱۰۸، ۱۱۴	آذربایجان، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۳
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷	آذربایجان ایران، ۷۷
ارمنیه، ۲۵	آرارات، ۱۱۵
اروپا، ۴، ۴۰، ۴۶، ۵۳، ۸۹	آربل، ۲۳
ازبکستان، ۴۴	آسیای صغیر، ۱۷، ۱۹، ۷۵
استانبول، ۹۰، ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۳۱	آسیای غربی، ۱۴
اسفندآباد، ۷۶	آسیای مقدم، ۱۴
اسلام‌آباد، ۵۳	آسیای میانه، ۱۳۶
آسی، ۴۴	آشور، ۱۱، ۱۴، ۵۷
اصبهان، ۲۱	آگاد، ۱۴۰
اصفهان، ۱۶، ۲۷، ۳۳، ۳۵	آلان، ۸۴
افغانستان، ۳۵، ۳۵، ۴۵، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۱۱۰	آلمان، ۸، ۹
الانی، ۲۹، ۷۶	آماسیه، ۱۱۹، ۱۳۷
البستان، ۱۱۷	آناتولی، ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۳۹
الرها، ۲۳	آنکارا، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰
الیبی، ۵۳	
انژان = انشان، ۱۲	الف
انگلستان، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۴۷	آتر، ۱۲
اورارتو، ۱۱، ۱۲، ۶۲	آدسا، ۲۳
اورامان، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷	ادیرن، ۱۱۰
اورشلیم، ۶۵	ازان و موغان، ۲۸
اورمیه، ۱۱، ۱۲، ۶۲، ۸۵، ۱۳۲	ارییل، ۵۰
اهواز، ۲۵	

بین‌النهرین، ۱۲، ۱۷، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۷۴	ایاصوفیه، ۸۱
	ایتالیا، ۱۱۸
پ	ایران، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۳، ۱۴
پارت، ۱۵، ۱۸	ایران‌شهر، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸
پارسوا، ۱۱، ۱۲	ایروان، ۸، ۴۴، ۵۶، ۷۵، ۷۸، ۹۵، ۱۰۸، ۱۱۰
پارسوماشی، ۱۳	ایلچه، ۱۲۰
پارسه، ۱۱	ایلیازیق، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶
پاریس، ۹، ۴۲، ۹۰، ۹۵	۱۲۷
پاسارگاد، ۱۱، ۱۲	ایوان، ۳۴، ۶۵، ۷۱
پاکستان، ۴۶	ب
پالو، ۱۴۴	بابل، ۱۲، ۱۶، ۲۳، ۲۵، ۷۱
پاوه، ۷۷، ۸۲	باختر، ۴۰، ۴۶، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۷۶
پتروگراد، ۴۶، ۵۷، ۶۱	۸۴، ۷۸، ۷۷
پشتکوه، ۷۷، ۱۰۰	بالکان، ۱۰۷
پکتیا، ۵۴	بانه، ۴۷، ۷۳، ۷۶
پل فرات، ۱۳۶	بابورت، ۱۲۶
پلکانه، ۷۷	بتلیس، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۴
پل کردی، ۳۵	بته، ۱۹
پولومور، ۱۳۸	بخارا، ۳۵، ۵۶
ت	برلین، ۳۳، ۵۲، ۵۸
تاجیکستان، ۳۳، ۴۵، ۴۶، ۹۱	بریتانیا، ۸۱، ۱۰۸
تالان، ۱۱۹، ۱۳۰	بغارویران، ۱۲۶
تبریز، ۴۴، ۵۷، ۶۹، ۷۶، ۷۷	بغداد، ۴۱، ۴۸، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۱۰۸
ترکستان، ۵۵	بقردی، ۱۴
ترکمنستان شوروی، ۱۱۵	بلخ، ۳۲
ترکیه، ۱، ۳، ۶، ۸، ۴۶، ۵۶، ۹۱، ۹۷، ۹۹، ۱۱۳، ۱۱۴	بوکان، ۴۷
۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴	بولانیق، ۱۲۰، ۱۲۱
۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶	بهار، ۲۹
۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵	بیستون، ۱۵، ۲۹، ۱۰۷
۱۴۸، ۱۴۶	بیضاء فارس، ۴۱، ۲۸

خ	تری پارادیسوس = تخت جمشید، ۱۶
خارپوت، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۴	تکیه حسین آیتال، ۱۳۳
خازات، ۱۲۳	توکات، ۱۳۷
خاللا، ۱۹	تهران، ۷، ۹، ۳۵، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۵۲، ۶۱، ۶۴
خانقین، ۲۴، ۴۶، ۴۸، ۶۶، ۷۰	۶۸، ۶۹، ۷۹، ۸۳، ۸۹، ۹۴، ۹۶، ۱۰۷
خاورمیانه، ۱۴۴	تیسفون، ۲۴، ۲۵
خراسان، ۱۲، ۲۵، ۲۷، ۳۵، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۱	
خرم آباد، ۲۹	ث
خزر، ۵۶	ثامرا، ۲۳
خسروشاد فیروز، ۲۳	
خوزستان، ۲۰، ۲۷، ۲۸، ۳۴، ۴۶	ج
خوشان آبادان، ۳۰	جبال، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰
خوجا، ۱۶	جزیره، ۲۵
خینیس، ۱۲۰، ۱۲۱	جزیره ابن عمر، ۱۳
د	جزیره بحرین، ۱۱۵
در بند زنگی، ۲۹	جلال آباد، ۵۵
در تنگ، ۶۹، ۷۰، ۹۰	جمجمال، ۲۹
درسیم، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱	جوانرود، ۸۳، ۸۵
درشو، ۱۱۲	ج
درنم، ۹۰	چیکچور، ۱۲۱
دری، ۶، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۸۳	چمشکزی، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۲۳، ۱۲۶
دریاچه وان، ۱۳	چین، ۳۳، ۴۴، ۸۳
دریاچه اورمیه، ۱۱، ۱۲، ۶۲، ۱۳۳	ح
دریاچه سیوان، ۶۲	حجاز، ۸۷
دریای سیاه، ۱۵	حزان، ۱۲
دریای میانه، ۴۴	حسن آباد، ۷۶
دزبیل، ۲۹	حلب، ۱۱۵، ۱۱۷
دژ روانسر، ۷۰، ۷۱	خلوان، ۱۹، ۲۳، ۲۴
دژ کلهر، ۷۴	
دژ مور، ۶۹	

سرپل زهاب، ۲۳	دشت ذهاب، ۹۰
سردشت، ۱۰۵	دماوند، ۷۵، ۱۲
سقز، ۱۳، ۵۰	دورگی، ۱۲۵
سلماس، ۷۶	دوکی، ۵۰
سلیمانیه، ۱۲، ۲۴، ۵۰، ۸۰، ۹۰، ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۴۳، ۱۴۴	دهکرد، ۳۵
سمرقند، ۲۳	دیاربکر، ۲۸، ۹۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۵
سنت پترزبورگ، ۵۵، ۶۵	دیوگیری، ۱۲۹
سندج، ۱۲، ۴۹، ۷۷	
سنه، ۸۰	ر
سورستان، ۲۵	راکا، ۱۱۶
سوریه، ۴۶، ۹۷، ۱۱۴، ۱۴۲	رباط، ۶۶
سوشیاتا، ۱۲	رفاهیه، ۱۲۵
سولخان، ۱۳۱	زقه، ۱۹
سومای، ۷۶	رواندوز، ۴۱، ۴۷، ۴۹
سومر، ۲۴	روانسر، ۷۶، ۷۷
سیستان، ۱۵، ۲۷، ۳۵	رودخانه‌های فرات و ثرات، ۱۳۸
سیواس، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵	رودخانه‌الوند، ۷۷
۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۷	رودخانه‌سیروان، ۶۷
سیورک، ۱۲۵، ۱۲۶	رود دیاله، ۶۴
	روسبه، ۱۳۰
ش	
شارفیروز، ۶۹	ز
شام، ۲۵	زاگرس، ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۲۴، ۶۰، ۶۲، ۸۷
شاه آباد، ۵۷	زاولستان، ۲۸
شاهین، ۱۳۷	زور، ۲۷، ۲۹
شروان، ۲۸	زهاب، ۱۲، ۲۳، ۵۴، ۶۷، ۷۲
شوروی، ۴۰، ۴۹، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۴، ۸۸، ۱۰۸	
۱۱۵، ۱۱۹، ۱۴۳	س
شوش، ۱۱	سبذان، ۲۵
شهرک، ۲۵، ۲۸، ۳۵	سجستان، ۲۵

ق	شهرگرد، ۳۵
قاهره، ۴۳، ۵۱، ۶۹، ۹۶، ۱۰۷	شهرک نهري، ۵۶
قَدَق، ۲۵	شهرز، ۶۳
قرباغ اران، ۹۵، ۹۶	شیراز، ۶۵، ۷۲
قَرَدو، ۱۳	شیرنگ، ۱۱۲
قَرماسین، ۵۶، ۵۷	شیرو، ۱۱۴
قره حصار، ۱۳۷	
قصر شیرین، ۷۰، ۸۹	ط
قفقاز، ۴۵، ۴۶، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۷۴، ۸۳، ۸۴	طاق بستان، ۲۹، ۸۰
۹۲، ۹۳، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۴۳	طالقان، ۳۵
قلعه زنجیر، ۷۶	طبرستان، ۱۶، ۲۸
قم، ۲۵	
قندهار، ۵۴	ع
قوج گیری، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱	عراق، ۲۸، ۳۳، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۵۷، ۸۸، ۱۰۴
قور و چای، ۱۳۶	۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷
قومس، ۲۸	عرب، ۹
قهستان، ۲۸	عربگیر، ۹۵، ۱۳۷، ۱۳۸
ک	عمان، ۴۴
کارلیف، ۱۳۱	عمرانیه، ۱۳۵
کالمان، ۵۷	
کامبادته، ۱۷	غ
کانگال، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸	غرجستان، ۶۳
کردستان، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۹، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۷	غرم، ۳۳، ۹۱
۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴	غور، ۵۵، ۶۳
گردستان ترکیه، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۲	
گردستان عراق، ۱۲۹	ف
کردوک، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۶۲	فارس، ۲۱، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۴
کرکوک، ۹۷	فرانسه، ۱۲۸
کرمان، ۲۰، ۲۵، ۲۸	فلات ایران، ۱۰، ۱۱
کرمانشاه، ۱۷، ۲۹، ۳۱، ۳۵، ۴۲، ۴۹، ۵۲، ۵۶، ۵۷	فیروز قباد، ۲۳
	فیروزه، ۱۱۵

لندن، ۱۰، ۱۸	کرنند، ۱۷، ۳۰، ۵۷
لنینگراد، ۴۲، ۵۰، ۵۹، ۹۴، ۱۳۸	کلهر، ۲۹، ۳۹، ۶۰، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۶
لوزان، ۱، ۳، ۶، ۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۴۴	کماخ، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰
۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸	کنگور، ۲۹
لوگر، ۳۵	کوفه، ۲۳، ۲۵، ۷۱
م	کوناکنسار، ۱۳
ماد، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۲۲، ۴۲، ۵۷، ۶۸	کوه الان، ۸۴
۱۰۷	کوه بُحْتان، ۱۳
مادآتروپاتکان، ۱۳	کوه بیستون، ۲۹
مادبزرگ، ۱۲، ۱۵، ۱۶	کوه دماوند، ۸۳
ماد تُخرد، ۱۲	کوه‌های البرز، ۲۴، ۲۷
مازندران، ۲۸	کوه‌های بختیاری، ۱۱
ماهان = مادان، ۲۴	کوه‌های زاگرس، ۲۴، ۶۰
ماه بصره = نهاوند، ۲۵	کهکیلویه، ۲۷
ماه کوفه، ۲۳، ۲۵	کیفری، ۹۷
ماهیدشت، ۱۱، ۲۹، ۷۱، ۷۶، ۷۷، ۹۷	گ
مدائن، ۶۹	گردیز، گردیزی، ۵۰
مرزیفون، ۱۳۷	گردیوس، ۱۹
مسکو، ۸، ۳۹، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۴	گردیون، ۱۹
۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹	گروس، ۸۸
۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۹، ۹۲، ۹۵	گوردین، ۱۹، ۲۰
۹۶، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸	گولپ، ۸۲
۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۶	گیره‌سون، ۱۳۷
مصر، ۷۱	گیل، ۶۱
معبد آناهیتای اسنخر، ۲۱	گیلان، ۶۱، ۷۰، ۷۱، ۷۸
مکر، ۴۸، ۵۴	ل
مکور، ۵۴	لار، ۳۴، ۸۹
ملازگرت، ۱۳۱	لرستان، ۵۱، ۵۲، ۵۸، ۶۷، ۶۹، ۷۷، ۸۷، ۸۸، ۹۷
ملاطیه، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۷	۹۹، ۱۰۲، ۱۰۹
۱۳۸، ۱۴۴	

ونیز، ۵۳	مَلِکشی، ۹۹
وهرود، ۱۳	ممه خاتون، ۱۳۸
ه	مندلی، ۷۱
هالیس، ۱۳	موجیل، ۹۳
هرات، ۱۶، ۷۲	موصل، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۴۸
هَرَسین، ۲۹	موکر، ۱۰۵
هشپَر، ۳۵	مه‌آباد، ۵، ۵۰
هَلَمَان، ۲۳	مِهْرجان، ۲۵
همدان، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۵۳، ۷۷، ۸۰	میاندورود، ۸۸
۸۴، ۸۲	میان رودان، ۱۹، ۲۵
هند، ۴۴، ۵۴، ۵۹	میداس، ۱۹
هیرگانه، ۱۶	ن
هیمزَه، ۶۲	نصیبین، ۲۳
ی	نمر، ۱۳
یاسین تپه، ۲۴	نیمروز، ۱۶، ۲۸
یُزگات، ۱۲۶	و
یلج، ۱۲۲	واریتو، ۱۲۰، ۱۲۱
یونان، ۱۸، ۲۴، ۱۲۶، ۱۳۰	ورسای، ۷، ۱۰۵، ۱۰۹
	وسطام، ۲۹

کتاب‌ها، رساله‌ها

- آ
- آثار البلاد و اخبار العباد، ۳۱
- آنا بایس ۱۳
- الف
- انستیتوی زبان‌های خاوری لازارف، ۸۳
- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ۲۷
- احوال بلدان، ۲۵
- اخبار آکادمی علوم ۶۷
- اخبار ستاد منطقه نظامی قفقاز، ۶۹، ۹۵
- اخبار ستاد منطقه قفقاز، ۵۴
- اخبار علوم اجتماعی، ۹، ۸۲
- اردلان یا کردستان ایران، ۹۵
- اشارات المذاهب، ۹۷
- الاعلاق النفیسه، ۲۵
- الانساب، ۲۲، ۲۸
- الخیراج، ۲۵
- اوستا، ۱۳، ۲۴، ۶۵
- اهل حق، ۶۵، ۹۲
- ایران. بررسی تاریخی. تاشکست، ۵۲
- ایران در زمان ساسانیان، ۲۱
- ایران ما، ۴۲
- ایل سنجابی، ۴۱، ۷۲
- التنبیه والإشراف، ۲۱
- ب
- باری دیگر درباره سخن چلبی، ۵۹، ۵۸، ۵۰
- باری دیگر درباره نوشته روی پوست که در
- سلیمانیه، ۸۲
- باستان خاوران، ۶۲
- برخی جستارها برای نمایاندن ویژگی کردهای
- سنجابی، ۷۱
- برخی دورنماهای مسأله پیدایش کردان، ۸۱
- بررسی تاریخی - جغرافیایی ایران، ۵۵
- بررسی های تاریخی کرد و کردستان، ۴۱
- برهان قاطع، ۵۲، ۵۸، ۶۴
- بولتن مطبوعات خاورمیانه، ۱۳۳
- بیژن و منیجه، ۸۲، ۸۶
- بیژن و منیجه، داستان کهن کردی به زبان گورانی،
- ۸۶
- بیستون و ماد، ۹۶
- پ
- پادشاهان وان، ۶۲
- پژوهش هایی درباره کردان ایران و پیشینیان آنان
- از کلدۀ شمالی، ۶۵
- پیدایش خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، ۵۵
- پیمان و اسناد صلح سور، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۶
- ت
- تاج العروس، ۴۵
- تاریخ ادبیات کردی، ۴۲، ۸۲
- تاریخ افغانستان، ۵۱
- تاریخ انتقادی مسأله پیدایش کردان، ۷۶
- تاریخ انتقادی مشکل پیدایش کردان، ۹
- تاریخ ایران، ۲۸، ۳۰

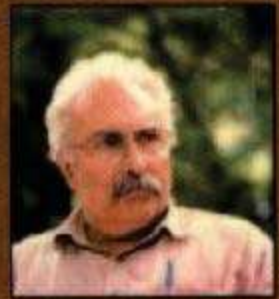
- تاریخ بختیاری، ۴۰
تاریخ بناکتی، ۳۱
تاریخ جهانگشا، ۳۱
تاریخ ریشه نژادی کرد، ۴۱، ۴۸
تاریخ زنده، ۷۲
تاریخ سیستان، ۲۷، ۳۴
تاریخ شجره کرد، ۹۷
تاریخ شیروان و دربند، ۵۹
تاریخ طبری، ۳۴
تاریخ طبیعی، ۱۷
تاریخ کامل، ۳۱
تاریخ کردستان، ۴۰، ۱۱۵
تاریخ کشفون، ۱۱
تاریخ گزیده، ۳۱
تاریخ ماد، ۱۲، ۱۳، ۲۳، ۵۳
تاریخ مردم کرد (چشم انداز)، ۹
تاریخ مردوخ، ۳۸، ۴۸، ۵۱، ۶۵، ۷۷
تاریخ هرودوت، ۱۱
تجربه تاریخ دودمان ساسانی، ۵۲
تاریخ کردان، تاریخ نویسی بورژوائی، ۱۰، ۴۲
ترانه های کردی، ۴۱، ۸۵
- ح
حدود العالم، ۲۵
- خ
خاطرات دیپلمات، ۱۰۹، ۱۳۲
خاور نو، ۹۶
خلق ها، زبان ها، نژادها، ۵۰
خلق های آسیا و افریقا، ۴۶، ۴۸، ۹۹
- د
دانستنی ها، ۴۵، ۵۱
دائرة المعارف شوروی، ۷۲
درباره برخی نام های جغرافیایی ارمنستان، ۶۲
درباره کردان و سرزمینشان، ۸۵
درباره مسأله گوناگونی قومی کردان، ۱۰۲
درباره مسأله همبستگی کردان، ۹
درباره مسأله وحدت کردها در ایران، ۷۸
درباره مسأله یگانگی قومی کردان در ایران، ۴۳، ۹۴، ۹۵
دستور سنجشی زبان کردی، ۴۷، ۹۹
- و
راه ترکیه، ۱۱۱
راه های باستانی و پایتخت های قدیمی غرب ایران، ۴۰، ۴۵، ۷۸، ۹۱
روزنامه بیستون، ۴۰
روزنامه کوهستان، ۴۰
- ز
زبان کردی، ۳۱، ۳۴، ۳۸، ۴۵
- ج
جامع التواریخ، ۳۱
جای جنبش رهایی کردان، ۴۲
جستارهایی پیرامون بررسی خاور زمین، ۵۳، ۵۴، ۶۲
جغرافیای تاریخی، ۳۱
جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ۲۸
جهان اسلام، ۴۹، ۱۰۷

- س
 ساخته کاری در تاریخ کردان، در تاریخ نویسی
 بورژوائی ایران، ۱۰
 سالنامه های آشوری، ۱۱
 سرانجام، ۸۶
 سفر به آنکارا، ۱۲۴، ۱۳۰
 سفرنامه ابو دلف، ۲۳، ۲۵
 سفرنامه ابن بطوحه، ۳۱
 سفرنامه ابن فلاح در ولگا، ۶۰
 سیاست کوچ، ۱۷
- ش
 شاهنامه فردوسی، ۱۸، ۳۳، ۵۵، ۶۴
 شرحی کوتاه درباره ادبیات امروزی کرد، ۴۲
 ۸۳
 شرفنامه، (چاپ مسکو)، ۴۶، ۵۳، ۵۸، ۶۷، ۷۳
 ۷۹، ۹۰
 شرفنامه، (ترجمه م. عباسی)، ۴۰
 شرف نامه (چاپ قاهره)، ۲۸، ۶۵
 شیرین و فرهاد، ۸۷
- ص
 صورة الارض، ۲۵
- ع
 عجائب الاقالیم، ۲۴
 عشایر کرد، ۴۰، ۴۱
- ق
 فهرست کتاب های فارسی موزه بریتانیا، ۸۴
 فهرست مختصری از آثار و ابنیه تاریخی ایران،
 ۶۵
- ک
 قطعه به زبان کردی، ۸۶
- گ
 کارنامه اردشیر بابکان، ۲۰
 کارهای انستیتوی اقتصاد آکادمی علوم جمهوری
 شوروی، ۶۹
 کتابخانه برای خواندن، ۳۸، ۶۱، ۶۳، ۷۱، ۷۲، ۸۲
 ۹۶
 کتاب مقدس، عهد عتیق، ۱۲
 کتاب های خواندنی، ۴۴
 کردان و سنگ نبشته بغستان، ۹، ۵۶، ۸۳
 کردان و تعلق قومی و تاریخ آنان، ۴۶، ۹۸، ۱۰۱
 کردشناسی مراد اورنگ، ۴۳
 کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی، ۹، ۴۱
 کردها، ۴۳
 کریم خان زند، ۷۴
 کوردستان موکوریان یا اتروپاتین، ۴۱، ۵۱، ۵۸
 کورد لر تاریخی و اجتماعی تحقیقات، ۹۴
 کورش نامه، ۱۴
 کوده اثرها، ۱۲۴، ۱۳۰
 کوده خاورشناسی، ۹، ۴۲، ۵۹، ۸۸
- ف
 فارسنامه، ۲۷
 فرهنگ ارمنی و ازگان کهن، ۵۴
- گ
 گات ها، ۲۲
 گلاویزه، ۴۲، ۸۳، ۸۷
 گنجینه نسخه های خطی فارسی، ۸۵

- گورانیان، ۴۲
گورانی یا ترانه کردی، ۴۱
- نثر فارسی معاصر، ۹۶
نزهة القلوب، ۲۸، ۳۰، ۳۱
نسخه خطی، ۴۱، ۴۷، ۵۳، ۷۷، ۸۸، ۹۳
نصیب دهقان، ۱۰۰
نووی و استوک، ۴۲
- ل
لغت نامه دهخدا، ۳۱
- م
مجمع الانساب، ۲۱
مراصد الاطلاع، ۲۶
مروج الذهب، ۲۵
مسالك و ممالک، ۲۴
مطالبی پیرامون بررسی های خاوری، ۹۰
معجم البلدان، ۲۷، ۲۹
مفاتیح العلوم خوارزمی، ۲۵
ملل و نحل، ۲۳
منطقه نظامی فراسوی قفقاز، ۴۲، ۵۹
میثروی ته دبی کوردی، ۸۵، ۸۸
- و
وفیات الاعیان، ۲۷
ویسپرد، ۲۳
- ه
هشت سطر از سده هفتم، ۹، ۸۲
- ی
یادداشت ها و خاطره ها (مینورسکی)، ۴۴، ۶۸، ۸۱، ۸۶، ۹۸
یادداشت های سفر، ۶۲
یادداشت هایی درباره گوران ها، ۶۴
یشت ها، ۲۴
- ن
نان و حلوا، ۹۴

G. B. AKOPOV

KORDÂN GURÂN



کردان گوران و مساله گرده نوگيه

چهلين ترجمه فارسي سيروس اوزدي است (سي وحشت ترجمه از روسي ، يکي از انگليسي و يکي از آلماني) که در دوران انقلاب به ترجمه آغاز کرده است. او که سه چهارم سالهاي زندگي خود را در خارج از کشور به سر برده و اينک نيز در آلمان روزگار خود را مي گذراند ، به اين پرسش که سبب مترجم شدنش چه بوده است ، مي گويد مشق به زبان فارسي که همواره پيوند بروني من با ايران و ديگر سرزمينهاي فارسي روايتان بوده است (در افغانستان ، تاجيکستان و ازبکستان هم زندگي کرده ام) .

فارسي نه تنها پاسدازنده ي فرهنگ و استقلال ما ، بلکه از زيباترين ، غني ترين ، کامل ترين ، پخته ترين و پر قابليت ترين زبانهاي جهان است که ريشه در زبانهاي باستاني ايران زمين دارد و با برپورداري از وام واژه ها نيز چون هر زبان رشد يافته ي ديگري (روسي ، انگليسي) غني تر گرديده ، گذشته از پرداخته شدن در مده ها ، از اين رهگذر هم تکامل يافته و به گفته تاجيکان « پُرّه » شده است . يکي از بزرگترين ادبياتهاي جهان هم به زبان شيرين و کامل است .

مي دانيم که زبان و آنديشه ، سخت به يکديگر پيوند خورده اند ؛ که آنديشه مي زبان هستي دارد و نه زبان مي آنديشه . تنوع آنديشه ها در ادب فارسي نيز در اثر پيوند داشتن آنديشه هاي گذشتگان ما با زبان ريشه يافته ما گواه ديگري است بر کامل بودن زبان فارسي ما . در سده نوزدهم ميلادي يکي از دانشوران آلماني - فدريش انگليس ، که گذشته از تسلط بر علوم طبيعي و اجتماعي و تاليف نخستين کتاب معتبر درباره محيط زيبست در آن روزگار ، به هفده زبان زنده و نوين ديگري و باستاني و از جمله به فارسي دري هم مسلط بود ، هنگام بحث در روزنامه ها درباره رواج دادن زبان اسپرانتو ، در مقاله اي نوشته بود که با بودن زبان زيبا ، غني و شيرين و آسان فارسي ، نيازي به ساختن زبان مصنوعي نيست ، همين زبان را بين المللي کنيم .

هنگام کار در شعبه شرقشناسي انستيتوي زبان و ادبيات تاجيکي در آکادمي علوم تاجيکستان و با در دوره سرپرستي بخش فارسي راديو تاجيکستان و در سالهاي تدريس در دانشگاه دولتي تاجيکستان و کار در راديو مسکو ، سر و کارم همواره با زبان فارسي بود . هنگام تصميل در دانشسرای عالی نوشينيه و انستيتوي الکترونيکيک سفارات تاشکند و نيز نوشتن تز دکترا در خاورشناسي آکادمي علوم اتحاد شوروي با زبان روسي . درياقتم که اين دو زبان خوبشوند نزديک يکديگر ، لطافت ، ظرافت ، نرمش و قابليتهاي همانندني دارند . هنگام ترجمه متن از يکي از اين دو زبان به ديگري ، ويژگيهاي ايران بيان ، خودبخود به زبان دوم منتقل مي شود . هنگام فراگيري فنون نظامي و خدمت در پادگانها نيز صلابتهاي اين دو زبان را يکسان ديدم . از اين رو همواره در اين آرزو بودم آن پژوهشهاي را که در زبان روسي هست و در زبان ما نيست به فارسي دري بازگردانم . بندهي است پژوهشهاي مربوط به زبان و ادب و تاريخ و ديگر جستارهاي وابسته به ايران .

اما ، سبب مترجم شدنم ششم آقاي عبدالرحيم جعفري - پندر چاپ کتاب در ايران معاصر و پسر پرومندشان بودند که در سالهاي انقلاب دو ترجمه مرا از روسي به چاپ رسانند .



امیرات زوار